



حاسه‌تل ایران

«چاپ سوم»
اثر تئودور نولدکه
ترجمه بزرگ علمی

با مقدمه بقلم:

سعید نفیسی

استاد دانشگاه تهران و عضویوسته فرهنگستان



حاسوسی ایران

چاپ سوم

تئودور نولدکه

ترجمه

بزرگ علوی

با مقدمه بقلم :

سعید نقیبی

اسعاد دانشگاه تهران و مژده پهلوسته فرهنگستان



تهران - خیابان شاهزاده روبروی دانشگاه
تلفن ۶۴۱۶۲۵

- حماسه ملی ایران
- شودور نولدکه
- ترجمه بزرگ علوی
- چاپ سوم
- خرداد ماه ۲۵۳۷
- تهران ، ایران
- چاپخانه ارزنگ
- حق تجدید چاپ محفوظ و مخصوص مرکز نشر شهر است

یکی از معروف‌ترین کارهای خاورشناسان در ادبیات ایران بحث دقیق و پرمغزیست که تئودور نولدک Theodor Nöldeke خاورشناس معروف آلمانی بعنوان «حماسه ملی ایران» Das Iranische Nationalepos کرده و نخست در مجلد دوم کتابی بنام «اساس زبان‌شناسی ایران» Grundriss der iranischen Strassburg Philologie که در دو مجلد بسالهای ۱۸۹۵-۱۹۰۴ چاپ شده در صحایف ۲۱۱-۱۳۰ منتشر گردید و سپس جداگانه در مجلد مخصوصی در برلن و لایپزیگ بسال ۱۹۲۰ منتشر شده و پس از آن ل. Bogdanov خاورشناس روسی مقیم هندوستان ترجمه انگلیسی آنرا بعنوان Nöldeke's The Iranian National Epic در بهشتی بسال ۱۹۳۰ منتشر داده است. این مبحث از روزی که انتشار یافته معتبرترین و جامع‌ترین بحث درباره حماسه‌های ملی ایران و شاهنامه فردوسی بشمار رفته و همه‌کسانی که درین زمینه‌ها بحث کرده‌اند بدان نظر داشته‌اند.

در سال ۱۳۰۹ که من طبع و نشر مجله «شرق» را بهده گرفتم از دوست دیرین خود آقای بزرگ علوی درخواستم که این رسالت استادانه سودمند را از متن آلمانی ترجمه کند و وی بدین کار پسندیده دست یازید و شش قسمت از آن در شماره‌های ۲-۵ و ۷-۸ آن مجله چاپ شد و چون مجله شرق دیگر انتشار نیافت چندی این کار ماند تا اینکه در سال ۱۳۱۲ کسی از نیکوکاران شهرما وجهی در اختیار آقای سیدحسن تقیزاده که در آن زمان وزیر مالیه بود گذاشت و وی هم آنرا برای چاپ کتابهای سودمند بتشخیص مرحوم محمدعلی فروغی و مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی قرار داده بود. از جمله کتابهایی که بناید از این پول چاپ کنند همین کتاب حاضر بود. نخست دوست قدیم ما آقای مجتبی مینوی رنج را برخود هموار کرده و در ترجمه فارسی آن با همان دقیقی که جبلی اوست نظر انداخته و در چاپ اوراق نیز همکاری کرده بود. در آن میان سفر اروپا وی را پیش‌آمد و من دنباله کار را گرفتم و بدین گونه ۱۲۸ صفحه این کتاب از همان وجه خیر که در اختیار ما بود تا سال ۱۳۱۶ در چاپخانه روشنایی چاپ شد که ناگهان گرفتاری بی‌سرانجامی برای آقای علوی پیش‌آمد و چاپ کتاب متوقف ماند و درین میان چاپخانه روشنایی را دولت خرید و آقای جمال الدین طباطبائی مدیر آن چاپخانه اوراق چاپ شده مارا و کاغذی را که تا پایان کتاب خریده و در چاپخانه امانت گذاشته بودیم بما رد نکرد و چاپخانه را فروخت و باروپا رفت و بدین گونه تنها یک دوره از اوراق چاپ شده نزد من ماند و بازده سال در گوشه‌ای از کتابخانه من بود تا اینکه در اوخر سال گذشته من بدانشگاه تهران پیشنهاد کردم که این کتاب جزو انتشارات دانشگاه منتشر شود و شورای دانشکده ادبیات و انجمن

تألیف و ترجمه دانشگاه نیز با این پیشنهاد موافقت کرد و بدین گونه این کتاب آن چنانکه امروز بدست خوانندگانست انتشار یافت.

این کتاب بهترین و معتبرترین مجموعه تحقیقاتی است که خاورشناسان اروپائی تا سی سال پیش درباره فردوسی و شاهکار جاوداتی او کرده‌اند. در آن زمان هنوز دانشمندان ایران راه و روش تحقیق جدید را درست فرانگرفته و درین کارورزیده و آزموده نشده بودند و بسیاری از تحقیقات مهمی که ایشان کرده‌اند هنوز انتشار نهاده بود. و انگهی فردوسی و آثار او زمینه بسیار وسیع برای کاوش و جستجوهای علمیست و سالیان دراز پویندگان و جویندگان درین دریای پهناور شناور خواهند بود و باز در ناسفته از آن بیرون خواهند کشید.

در ۱۳۱۳ که جشن هزاره فردوسی در ایران و بسیاری از کشورهای جهان مخصوصاً اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه و انگلستان و آلمان و ایتالیا و بلژیک و دانمارک و هندوستان فراپون و سویس و لهستان گرفته شد دانشمندان هر کشوری درباره او مطالعات کردند و به بسیاری از زبانهای زنده چیزهایی انتشار دادند. دو مجموعه‌ای که ازین رهگذر سودمندترست شماره مخصوص مجله مهر بنوان «فردوسی نامه» است که در همان سال ۱۳۱۳ در گرامکوم جشن هزاره منتشر شد و مجموعه‌دیگری بنام «هزاره فردوسی» شامل برخی از بیانات اعضای کنگره طهران است که تازه سه سال پیش وزارت فرهنگ آنرا منتشر کرد. درین مجموعه مقالاتی را که آقای سیدحسن تقیزاده بنوان «شاهنامه و فردوسی» پیش از آنها در روزنامه کاوه چاپ کرده بود دوباره انتشار داده‌اند و درین مقالات آقای تقیزاده از همین کتاب و از جستجوهای خاورشناسان درباره فردوسی و شاهنامه بسیار بهره‌مند شده است. با این‌همه هم این کتاب وهم آن مقالات از لغزش‌های چند و عقاید نافرجام تهی نیست و چون این اوراق که در دست خوانندگانست از انتشارات دانشگاه طهران و از سوی دانشکده ادبیات ما که یگانه مرکز صالح و معجاز برای اظهارنظر قاطع درباره هر جزئی از ادبیات ایران و مخصوصاً فردوسی و آثار اوست اگر درین مختصر بدان لغزشها و بسیار انجامیها اشاره نکنم بیم آن می‌رود که خوانندگان آن مطالب را قاطع و مسلم و عقیده دانشکده ادبیات و دانشگاه طهران بدانند و من چون خود در اندیشه فراهم کردن کتاب خاصی درین زمینه‌ام عجالة بدان نادرستیها قلم‌انداز اشارتی می‌کنم تا اینکه بر فرصت حق مطلب را چنانکه شاید و باید در کتابی جداگانه ادا کنم.

در قسمتی از مندرجات این کتاب یکی از دکترهای جوان دانشگاه ما در ادبیات فارسی آقای دکتر ذبیح‌الله صفا در رساله دکتری خود بنوان «حمسه‌سرانی در ایران» که در ۱۳۲۴ جزو انتشارات دانشگاه ما چاپ شده بحث مستوفی و بسیار مشبع رانده و خوانندگان می‌توانند با کمال اطمینان و سکون نفس بدان کتاب پسندیده رجوع کنند. درباره یوسف و زلیخا و اینکه این منظومه از فردوسی نیست نخست آقای عبدالعظیم قریب در شماره ۱۰ و ۱۱-۱۲ سال نهم مجله آموزش و پژوهش بنوان «یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی» و نیز آقای مجتبی مینوی در شماره ۳ از ج ۵ مجله روزگار نو که در لندن چاپ می‌شد بنوان «کتاب هزاره

فردوسی» و بطلان «انتساب یوسف و زلیخا بفردوسی» بحث کرده‌اند و نیز آقای قریب در مقاله دومی بعنوان «یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی» در شماره هشتم سال چهاردهم مجله آموزش و پرورش اطلاعات دیگری گرد آورده‌اند. درین صورت اکنون دیگر شکی نمانده است که یوسف و زلیخایی که بنام فردوسی تا کنون هشت بار در لکنه در ۱۲۸۷ و ۱۲۹۰ قمری و در بمبئی در ۱۳۴۹ و در طهران در ۱۲۷۴ و ۱۳۱۶ قمری و قسمی از آن در وین در ۱۸۸۹ و نیز قسمی از آن در آکسفورد در ۱۹۰۸ چاپ شده از فردوسی نیست و از شاهریست که در دستگاه شمس‌الدوله طفانشاه بن‌الب‌ارسلان شاهزاده معروف سلجوقی در خراسان و شاید در هرات می‌زیسته و در حدود ۴۷۶ بیش از شصت سال پس از مرگ فردوسی بپایان رسانده است.

نهایتی که درین میان شگفت است اینست که هم آقای قریب و هم آقای مینوی بدین دو بیت که شاعر درباره خود و شرح آزادی خود از قلعه‌ای که در آن زندانی بوده سروده است برخورده‌اند، نتهی در نسخه‌ای که مورد استشهاد آقای مینوی بوده کاتب میم اول کلمه «اما نیست» را چنان نوشته که نون بی نقطه یا مانند آنهم خوانده می‌شود و آن دو بیت اینست:

اما نیست بسیار مدت بجای که از درج سلطان و حکم خدای
ازین قلعه دلشداد بیرون شود بزردیک شاه همایون شود
چنان مینماید که آقای قریب ترکیب «اما نیست» را مرکب از کلمه «اما» و «نیست» فعل نفی پنداشته و اما را بتخفیف میم خوانده، زیرا اجتهادی که باید ازین بیت نکرده و گویا آقای مینوی هم در خواندن کلمه درمانده و نتوانسته است حدسی بزند. در نسخه خطی از یوسف و زلیخا که من دارم و در ۱۲۵۵ نوشته شده و کاتب آنرا بفردوسی نسبت داده است این کلمه هم بدین گونه نوشته شده و بر من مسلmust که تخلص شاعر «اما نی» بوده و «اما نیست» برسم الخط قدیم و معتبر بجای «اما نی است» نوشته شده و شاهر در بیت اول تخلص خود را آورده و این مثنوی یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی از شاهری خراسانی بتخلص اما نیست که در حدود ۴۷۶ در دربار طفانشاه بن‌الب‌ارسلان در خراسان بپایان رسانیده است و چون در مقدمه از نظم داستانهای قدیم ایران که پوش ازین کتاب بدانها پرداخته ذکر می‌کند و از آنها پشمین می‌آورد و یگانه شاهری که این داستانها را نظم کرده باشد فردوسی دانسته‌اند اینست که این یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت داده‌اند.

قدیم‌ترین سندی که برای انتساب این کتاب بفردوسی تا کنون دیده‌ام مقدمه ایست که بفرمان پایستنر شاهزاده معروف تیموری و خوشنویس مشهور خط نسخ که پسر شاه رخ بوده و در ۸۲۳ بر آذربایجان مستولی شده و روز شنبه ۷ جمادی الاولی ۸۳۷ در گذشته در سال ۸۲۹ چندتن از شاهران خراسان بر شاهنامه نوشته‌اند و بنام «مقدمه پایستنری» معروفست و معمولاً در آغاز شاهنامه چاپ می‌کنند. درین مقدمه چند‌بار یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت داده‌اند و امروز سخت آشکار است که مطالب این مقدمه بهیچ وجه معتبر نیست.

درین صورت مطالبی که در جاهای مختلف این کتاب را ز آن جمله در صحایف ۴۰ و ۵۳-۵۴ و ۶۱ و ۶۷ و ۹۷ در اسناد این منظومه به فردوسی آمده است سراسر نادرست است و بطریق اولی انکه بمطالب این مشنوی برای استنتاج از آن در باره فردوسی جز تزلع در خطاب چیز دیگر نیست.

آقای مینوی در همان مقاله مجله روزگار نو دلایلی را که معتبر است در بطلان این داستان کودکانه که فردوسی روایتی از شاهنامه را در سال ۲۸۹ بپایان رسانیده و در آن سال بخان لنجان از آبادیهای بیرون شهر اصفهان رفته و این نسخه را به احمد بن محمد حکمران آن ناحیه داده و درین زمان بزاینده رود افتاده و اورا از آب بیرون کشیده‌اند آورده و ثابت کرده است که این حکایت همه مربوط بکاتبیست که در ۶۸۹ نسخه‌ای از شاهنامه را برای احمد بن محمد حکمران خان لنجان اصفهان نوشته و در آن نسخه «شصده» را که کاتب درست نقطه نگذاشته است «سیصد» خوانده و این افسانه را از آنجا بیرون آورده‌اند. بدین گونه آنچه در صحیفه ۴۶ این کتاب درین زمینه آمده درست نیست.

مؤلف درین کتاب لغزش‌های دیگر هم دارد و مهم‌ترین آنها را اینک بیاد خوانندگان می‌آورم:

درین کتاب چندبار و از آن جمله در صحایف ۲۲ و ۲۴ بمقدمه با یسنفری شاهنامه استشهاد کرده و مطالب آنرا معتبر دانسته و آنها را سندگفته خود گرفته است. چنانکه پیش از این اشاره کرده‌ام این مقدمه در ۸۲۹ بدست چند تن از شاعران خراسان بفرمان با یسنفر شاهزاده تیموری فراهم شده است و یکی از ایشان اشعار سنتی برای پروراندن مطالب نادرستی که درین مقدمه جداده‌اند ساخته وجا بجا در میان جمله‌های نثر قرار داده است. دلایلی محکم بر نادرست بودن مطالب این مقدمه فراوانست و من درین مختصر برئوس مطالب اشاره می‌کنم و جزئیات را به کتابی که وعده کرده‌ام می‌گذارم. چیزی که درین مقدمه بسیار فاحش و زنده است و اینکه کودکان دبستان هم بنا درست بودن آن معتبرفند اینست که چندبار نویسنده این مقدمه که شاعران معاصر فردوسی را شمرده رودکی را نیز نام برد و هم‌جا نام رودکی را پس از نام عنصری آورده است و حال آنکه همه میدانند که رودکی شاعر معروف در بار نصر بن احمد سامانی و بزرگترین شاعر دوره اول سامانی در سال ۳۲۹ در گذشته است و اگر مرگ فردوسی را در ۴۱۱ بگیریم ۸۲ سال و اگر در ۴۱۶ بگیریم ۸۷ سال پس از رودکی در گذشته و پیداست کسی که در هر صورت بیش از هشتاد سال پس از دیگری مرده است ممکن نیست با او معاصر بوده باشد و حدس نزدیک بیقین میتوان زد که فردوسی در همان زمانهایی که رودکی در گذشته ولادت یافته است.

نکته دیگری که درین مقدمه بدان اشاره رفته و سخت نادرست است اینست که نویسنده مقدمه گوید چون فردوسی شاهنامه را در شست هزار بیت بپایان رساند و محمود خواست پاداشی را که با وعده کرده بود پدهد خواجه حسن که مراد احمد بن حسن میمندی وزیر معروف اوست گفت: «حیف باشد که روستایی شاعر را شصت هزار مشقال طلا بدهند».

این گفته سبب شده است که در بسیاری از کتابها که پس ازین مقدمه تألیف شده فردوسی را روستایی و روستایی زاده دانسته و حتی پدرش را با غبان باغم که فردوس نام داشته پنداشته‌اند و تخلص اورا به فردوسی از نام همین باع‌گرفته‌اند. همه این خطاهای ناشی ازین عبارت نظامی عروضی در چهار مقاله است که گوید :

» استاد ابوالقاسم فردوسی از دهائین طوس بوده^۱. دهقان را درین جمله به معنی کنونی و باصطلاح امروز مرادف با «دهاتی» یعنی بزرگ و روستائی گرفته اند و حال آنکه در دوره ساسانیان و در آغاز دوره اسلامی لااقل تا قرن ششم و استیلای مغول دهگانان یا دهقانان طبقه‌ای مخصوص ازنجیبزادگان و ملاکان ایران بوده‌اند و بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست دهقان و دهقانزاده بوده‌اند چنانکه دو تن از مشهورترین وزرای ایران عییدالملک عمال الدین ابو نصر منصور بن ابو صالح محمد جراحی کندری^۲ و نظام‌الملک قوام الدین ابو علی حسن بن علی بن اسحق طوسی رضی امیر المؤمنین^۳ دهقان زاده بوده‌اند و شاعران فارسی زبان در آن زمانها کلمه دهقان را بمعنی ایرانی و دربرابر تازی استعمال میکرده‌اند چنانکه ابوحنیفة اسکافی در قصيدة معروف خود گفته است :

مامون آنکه ملوک دولت اسلام هرگز چون وی ندید تازی و دهقان درین مقدمه خطایای فاحش دیگر بسیارست که توجیه آنها درخور بحث دراز و جداگانه است و درین مختصر نمی‌گنجد و بكتابی که وعده کرده‌ام محوال میکنم .

اساساً از آغاز در ادبیات فارسی معمول بوده است که در فاتحة شاهنامه فردوسی مقدمه‌ای بنشر جا میداده‌اند و تا جایی که من خبر دارم چهار مقدمه در زمانهای مختلف معمول شده است .

نخست مقدمه‌ایست که اینکه بنام «مقلمة ابو منصوری» معروف شده است . در ماه محرم سال ۳۴۶ هجری ابو منصور محمد بن عبد الرزاق بن عبدالله بن قریخ طوسی که نسبش بهرام چوبین سردار معروف دربار ساسانی میرسیده و از جانب پادشاهان سامانی حکمرانی طوس و سپس فرمانروایی و سپه‌الاری خراسان را داشته است و در ۳۵۰ او را بزهر ملاک کرده‌اند فرمان داده است چندتن از دانشمندان خراسان مجموعه‌ای از داستان‌های باستان ایران بزبان دری که زبان آن روز خراسان بوده و زبان کنونی ماست بپردازند و آن مجموعه را «شاهنامه» نام گذاشت و مقدمه‌ای بر آن نوشته‌اند که سپس آنرا در آغاز منظومة معروف فردوسی جای داده‌اند و بهمین جهه بمقلمة ابو منصوری معروف است و متن این مقدمه را در نتیجه مقابله نسخه‌ای معتبرتر آقای محمد قزوینی فراهم کرده و در کتاب «هزاره فردوسی» در صحایف ۱۲۳-۱۴۸ چاپ شده است .

دوم مقدمه‌ایست که دنباله مقدمه ابو منصوری جای داده‌اند و در آن مطالبی درباره محمود غزنوی و فردوسی آورده‌اند که برخی از آنها نادرست .

۱- چاپ اوقاف گیب ص ۴۷ ۲- اخبار الدوله السلجوقیه - چاپ لاهور ۱۹۳۲

۳- تاریخ بوهق - چاپ تهران ۱۳۱۷ - ص ۷۳

از آن جمله محمود و پدرش سبکتکین را یک تن دائمت و گاهی نام او را سبکتکین ضبط کرده‌اند، آنهم بدین جهتست که همواره در زبان فارسی، نام پسر را دنبال نام پدر بحال اضافه آورده و بدان الحاق کرده‌اند تا نسبت پسر معلوم باشد و بدین قیاس محمود سبکتکین یعنی محمود پسر سبکتکین و یا محمود بن سبکتکین و برخی از بی‌خبران محمود و سبکتکین را نام یک تن پنداشته‌اند و درین مقدمه هم‌جا نام احمد بن حسن میمندی وزیر معروف محمود بخطا حسن میمندی ضبط شده و این خطای در قرن هفتم بسیار رایج بوده چنان‌که سعدی‌هم در گلستان دوبار نام این وزیر را حسن میمندی آورده است. این مقدمه دوم تقریباً هم‌جا در پایان مقدمه اول یعنی مقدمه ابو منصوری در آغاز نسخه‌ای خطی قدیم شاهنامه دیده میشود و چون یکی از آن نسخه‌ها که اینک بنشانه Add 21 103 در موزه بریتانیا در لندن است از روی نسخه‌ای که در ۶۷۵ فراموش شده است و این مقدمه دوم در آن هسته پیداست که این مقدمه دوم لااقل در قرن هفتم نوشته شده است. قدیمترین نسخه‌ای که ازین مقدمه دوم سراغ دارم در آغاز نسخه‌ای از شاهنامه متعلق به کتابخانه سلطانی مصر است که در ۷۹۶ نوشته شده و اینک عکسی از آن در کتابخانه فردوسی در تهران است. بیشتر مطالبی که در مقدمه‌های سوم و چهارم در شرح حال فردوسی آمده و بیشتر از آنها نادرست و قسمت عمده از اشعار معمولی که بنام هجوانانه سلطان محمود رایجست و به فردوسی بسته‌اند ازین مقدمه دوم که اهتمام تاریخی ندارد گرفته شده و این همان مطالب افسانه‌آمیزیست که درباره فردوسی هنوز بر سر زبانهاست و در کتابی که وعده کرده‌ام بطلان آنها ثابت خواهد شد. این مقدمه را آقای قزوینی در تحقیقی که درین زمینه کرده و در کتاب هزاره فردوسی چاپ شده «مقدمه اوسط» اصطلاح کرده زیرا که بمقدمه سوم پی‌برده و تنها متوجه دو مقدمه اول و مقدمه چهارم یعنی مقدمه بایسنفری شده است.

سوم مقدمه‌ایست که قطعاً پس از مقدمه دوم و پیش از مقدمه چهارم یعنی مقدمه معروف بمقدمه بایسنفری نوشته شده و در آغاز پاره‌ای از نسخه‌ای شاهنامه که در قرن هشتم نوشته‌اند و یا از روی نسخه‌ای قرن هشتم برداشته‌اند دیده میشود. این مقدمه تقریباً تکرار همان مطالب مقدمه اول و دوست مگر آنکه آنرا بعبارت تازه‌تر نوشته‌اند و اشعاری است در آن داخل کرده و ترتیب مطالب راهم‌گاهی تغییر داده‌اند و این مقدمه بدین جمله آغاز میشود: «سپاس و آفرین خدایی را که این جهان و آن جهان را آفرید و بندگان را اندرون جهان پدید آورد و نیک‌اندیشان و بدکرداران را برآورد داشت...» و این جمله با اندک تفاوت همان جمله آغاز مقدمه اول است زیزا که در بسیاری از موارد درین مقدمه سوم عیناً همان عبارات مقدمه اول و دوم را نگاه داشته‌اند.

مقدمه چهارم همان مقدمه معروف بایسنفریست که نخست در آغاز چاپ معروف تورنرمکان که در چهارمجلد در کلکته بسال ۱۸۲۹ انتشار یافته در ۶۱ صفحه اول کتاب چاپ شده و پس از آن تقریباً در آغاز همه چاپهای سنگی شاهنامه مکرر کرده‌اند. این مقدمه، چنان‌که گذشت، در سال ۸۲۹ بفرمان بایسنفر شاهزاده معروف توموری که یکی از زبردست‌ترین خوشنویسان خط نسخ بوده است نوشته شده و ظاهراً نسخه‌اصل که برای بایسنفر ثرتیب داده‌اند اینک در کتابخانه سلطنتی

تهران باقیست و در آن نسخه نام کسانیکه این مقدمه را فراهم کرده‌اند آمده است و درین مقدمه همان مطالب نادرست مقدمه دوم و سوم مکرر شده و برخی مطالب برآن افزوده‌اند که آنها نیز نادرست. جمله‌آغاز این مقدمه بدین‌گونه است: «اگرچه از لوازم رسوم بندگی و لواحق شیوه پرستنگی همانست که سر نامه به سپاس و ستایش آفریننده و حمد و ثنای روزی دهنده آراسته و پیراسته نماید....»

* * *

گذشته از این نکات اساسی که راه تحقیق در آنها بسر خاور شناسان و مخصوصاً کسانی که زبان فارسی کنونی را خوب نمیدانسته‌اند بسته بوده است و گذشته از اینکه بسیاری از کتاب‌های معتبر در آن زمان‌ها هنوز بدقت چاپ نشده بود و خاورشناسان بچاپ‌های پر غلط رجوع کرده یا وسیله تشخیص درست را از نادرست نداشتند در تضاعیف این کتاب نیز مطالبی هست که مردودست از آن جمله آنچه در یادداشت (۲) در پای صحیفة ۲۹ نوشته شده و آنچه در پاورقی (۲) در ذیل صحیفة ۶۹ آمده است. در صحیفة ۳۲ در یادداشت (۳) پای صحیفه کلمه «چرم پایان» و «بزگوشان» آمده و این هر دو کلمه نادرست. خطای اول از مترجم است که کلمه آلمانی *Riemenfüssler* را بجای آنکه مطابق معمول زبان فارسی که حتمی در قصه‌های کودکانه این لفظ آمده و هنوز بر سرزبانهاست «دوال پا» ترجمه کنند «چرم پا» ترجمه کرده است. اما «بزگوشان» خطاییست. که نولدکه خود در خواندن مرتکب شده زیرا که این کلمه را بالمانی *Bocksöhrigen* ترجمه کرده که ترجمة تحت الفظ آن همان «بزگوش» است یعنی کسی که گوش مانند گوش بز باشد و حال آنکه این دو کلمه باید «برگوش» یا «ورگوش» باشد و بهترین مأخذ برای این دو کلمه متن معتبر کتاب یادگار جاماسب است بدین‌گونه: «گشتاب شاه پرسید که بوم و زمین ایشان و ورچشمان و ورگوشان، دوالپایان و تستیکان و سگران چگونه است؟ بنیمه او رمزدی باشند یا بنیمه اهربینی؟ خورش و زیوش آنها چگونه باشد؟ چون بمیرند آنها را بکجا بیفگنند؟ روان ایشان بکجا رود؟».

رجوع کنید بیادگار جاماسب چاپ مسینا رم ۱۹۳۹ ص ۵۲:

G. Messina - Libro apocalitico Persiano Ayâtkâr i Zâmâspik' Roma 1939

پیداست که درین مبحث سخن از پنج گروه جانوران افسانه‌آمیز آمده، ورچشمان یا برچشمان یعنی آنانکه چشم بر سینه دارند، ورگوشان یا برگوشان آنانکه گوش بر سینه دارند، دوالپایان یعنی آنها که پایشان مانند دوال و از چرست که بزبان‌های اروپائی *Loripede* گویند و تستیکان یعنی گروه بسیار کوتاه قد (کوتوله) و سگران یعنی آنانکه سرشان مانند سرسگ باشد که بزبان‌های اروپائی *Cynocephale* گویند.

در صحیفة ۳۳ که نولدکه اظهار عقیده کرده است ایرانیان در دوره اسلامی زبان پهلوی نمیدانستند غافل ازین نکته مهم بوده که هماره تا اکنون در ایران دو زبان یعنی دری در مشرق و شمال شرقی و پهلوی در نواحی دیگر رایج است.

لهجه‌های گوناگون از هریک ازین دو زبان باقی مانده است و زبان پهلوی کتاب‌های زردشی و مزدیسنسی تا چند قرن پس از استیلای تازیان در همان قلمرو خود باقی مانده و نه تنها مدت‌ها بدان سکه زده‌اند و برخی از کتابهای دینی زبان پهلوی را در دوره اسلامی نوشته‌اند بلکه تاقرن‌پنجم در نواحی شمالی ایران نوشتن کتبه‌های ساختمان‌ها بزبان پهلوی کتابها معمول بوده و البته حمزه اصفهانی که در قلمرو زبان پهلوی میزیسته است می‌بایست این زبان را از مادرآموخته باشد.

آنچه در صحیفه ۳۹ در متن و پاورقی درباره ابوشکور بلخی و مشنوی «آفرین نامه» او آمده اینکه دیگر موردی ندارد و من عده کثیر از اشعار این منظومه را فراهم کرده و انتشار داده‌ام. رجوع کنید بسلسله مقالات من بعنوان «کتاب تحفة الملوك» در شماره ۶ و ۷ سال اول مجله مهرآبان‌ماه و آذرماه ۱۳۱۲ و مقاله دیگر بعنوان «پس از خواندن کتابی» در شماره ۲ سال دوم مجله ایران امروز اردی‌بهشت ماه ۱۳۱۹ و حواشی من بر قابوس‌نامه چاپ ۱۳۱۲ و کتاب «احوال و اشعار ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی» درسه مجلد طهران ۱۳۱۰ مخصوصاً مجلد سوم آن.

آنچه نولدکه در صحایف ۵۰-۵۱ و ۶۴ درباره پیشگویی‌های فردوسی از حوادث بد نوشته درست نیست و وی متوجه نبوده است که اینگونه مطالب در کتابهای دینی زرتشتیان فراوان‌است از آن‌جمله در متن پهلوی «زند و هونم یسن» رجوع کنید بکتاب «زند و هونم یسن» از آقای صادق هدایت طهران ۱۹۴۵ و B. T. Anklesaria-Zand i Vohūman Yasn, Bombay 1919 «بوندهشن» نیز ازین گونه اشارات بسیار است.

آنچه در صحایف ۶۲-۶۴ درباره تعبیر فردوسی از تازیان آمده و نولدکه گوید که اگر فردوسی آنها را «zag saran» گفته مراد او «zagser» و بواسطه تیرگی رنک چهره آنهاست این مطلب نیز نادرست است و زاغ‌ساران تعبیری شاعرانه از جامه سیاه شعار خلفای بنی‌العباس است که در زمان فردوسی استیلای کامل داشته‌اند و کسانی که می‌خواستند پیروی از شعار ایشان کنند جامه سیاه در بر می‌کردند چنان‌که فردوسی جای دیگر از زبان رستم فرخزاد ببرادرش صریح تر بدلین مطلب اشاره می‌کنند و می‌گوید:

بپوشند از ایشان گروهی سیاه
ز دیبانهند از بر سر کلاه

اما عقیده‌ای که نولدکه در صحیفه ۹۰ در یادداشت (۲) در بهاره منظومة معروف ویس ورامین و ارزش ادبی و اخلاقی آن آورده نیز پذیرفتی نیست و بسیاری از کارآگاهان با این عقیده مخالفند.

نکته دیگری که در پایان بحث باید فرمود گذاشته نماند اینستکه درین کتاب نولدکه چندبار بلطایف شعری که در آثار فردوسی است وی نتوانسته است بدان پی‌برد باشک و تردید اشاره کرده و خوانندگان باید متوجه این نکته باشند که خاورشناس هرچه در زبان فارسی کار کرده و در آن فرو رفته باشد باز از پی‌بردن بزیبایی‌های لفظی و معنوی آن عاجزست و این خاصیت بسیار بارز هویدا بیست که در تحقیقات همه ایشان دیده می‌شود و ناچار نولدکه هم مانند دیگران بوده و

نمیتوانسته است بدین اطایف که پیوستگی کامل با روح ملتی دارد پی ببرد و این درک نکردن نولد که نقصی برای اثر جاودانی فردوسی نیست.

در اصل متن آلمانی و ترجمه انگلیسی در پایان مباحثی که در اینکتاب خاتمه می‌پابد فصل مشبع هم درباره وزن شاهنامه و بحر متقارب و عروض فارسی آمده که در پاورقی (۳) در ذیل صحیفة ۴۰ ترجمه آنرا وعده کرده‌اند اما چون مطلب تازه‌ای در آن نبود که برای خوانندگان ایرانی مفید فایده‌ای خاص باشد و تنها برای خوانندگان اروپایی نوشته شده که از عروض فارسی بکلی بیخبرند مترجم از ترجمه آن خودداری کرده است.

اما اینکه در سراسر کتاب هر جا که بشمری از شاهنامه استشهاد کرده شده حروف و ارقامی در برابر آن جداده‌اند چنانکه در صحیفة ۱۱ در پاورقی (۱) توضیح داده شده جاییکه تنها عدد آمده باشد اشاره بچاپ فولرس ولاند اورست که مطابقت با مجلدات ۱-۶ چاپ بروخیم و جاییکه پیش از عدد حرف «م» ۹۸ گذاشته شده اشاره بچاپ ماکانست و همیشه عدد اول شماره صحیفه و عدد دوم شماره ابیات است و بهمین‌گونه ص اشاره است بصحیفه وب اشاره ببیت. در مجلدات ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ چاپ بروخیم که بدست من فراهم شده همه‌جا شماره صحایف چاپ ماکان با اعداد اروپایی پس از حرف C در بالای صحیفه طرف راست گذاشته شده و اعدادیکه درست چپ صحیفه پس از حرف P گذاشته شده اشاره بچاپ مولیعنی چاپ پاریست. خوانندگان همیشه میتوانند ابیات را بهمین وسیله در چاپ بروخیم بیابند.

در پاره‌ای از موارد مترجم برای روشن کردن مطالب متن توضیحاتی از خود در پایی صحایف افزوده و برای آنکه از یادداشت‌های مؤلف مجزی باشد در آغاز آنها ارقام اروپایی گذاشته و در پایان آنها بحرف «م» امضاء کرده است. در هر صورت من در سهم خود شادم ترجمه این کتاب که میبایست ایرانیان روزی بمندرجات آن پی‌ببرند بدین‌گونه درین اوراق انتشار میباید و باید از دانشگاه طهران و از انجمن تألیف و ترجمه آن و اداره انتشارات و روابط دانشگاهی که در انتشار این کتاب همه وسائل را فراهم آورده سپاسگزار بود که بیاری ایشان این کتابی که سال‌ها بود می‌بایست بزبان فارسی منتشر شود سرانجام چاپ شد و بدست خواستاران افتاد.

طهران ۱۴ تیرماه ۱۳۲۷

سعید نقیسی

آثار کهنه افسانه‌های حماسی

۱۸ آشنائی ما با موضوعات حماسی ایرانیان قدیم قسمتی بوسیله کتابهای مقدس خود آنها و قسمتی بوسیله نوشتہای نویسنده‌گان یونان است. در اوستا از یک عدد اشخاص اساطیری اسم برده شده که ما آنها را مجدداً در ترجمة عربی داستانهای فارسی و در شاهنامه فردوسی می‌بینیم. پس از آنکه متبعین پیشینه، چند نفر از اشخاص داستانی اوستارا از روی مندرجات شاهنامه تشریح کردند^۱ فریدریش شپیگل^۲ ثابت کرد که این نکته هر بوط به بعضی موارد بخصوص بوده، بلکه مدونین متنهای مقدس اشخاص داستانی و افسانه‌هارا از نخستین جهان تا آئین گذاری زرتشت مانند یک تاریخ مسلسل و اساساً بهمان ترتیب می‌شناختند که متأخرین آن مطابق رادر کتابهای خوش آورده‌اند^۳، منتهی متأخرین برای آنکه بموضع پیشتر جنبه تاریخی بدھند، یک قدم فراتر گذارده نخستین نماینده بشریت گیه هر قن^۴ (حالت فاعلی: گیومرته^۵) را شاه کرده، با اسم گیومرت خواندند. چند تن ازین اشخاص همانطوری که در ریگ ودا ذکری از آنها شده، نزد نیاکان مشترک ایرانی و هندی یعنی آریائیها نیز مشهور بوده‌اند؛ از این قبیل است مخصوصاً بیم^۶ (هندی: یم^۷) فارسی جدید جم یا جمشید؛ ثریتئونه^۸ (هندی: تریتنه^۹) فارسی جدید فریدون؛ کوی^{۱۰} (کو) اوسن یا اوسدن^{۱۱} (هندی: اوشنه^{۱۲}) فارسی جدید کاؤس؛ کوی هوسر و (هندی: سوشروس^{۱۳}) فارسی جدید خسرو؛ بعضی دیگر ممکن است در اساس و ماهیت جزو

۱- رجوع شود به: R.Roth . ZDMG. 2,216 pp 4,417 pp ; Windischmann , Zoroastrische Studien .

۲- مخصوصاً رجوع به: Spiegel, «Eranische Alterthumskunde» I . Arische Studien» . 110 pp. ZDMG 45,187 pp. البته من نمی‌خواهم ادعای کنم که تمام اظهارات شپیگل غیرقابل اعتراض است. نیز رجوع شود به پاد داشتهای من در ZDMG 32,570 pp.

Yima 4	Gayō Marea 3	Gaya Maretan 2	Friedrich Spiegel 1
Usadan ^{۱۴}	Kavi(Kava) Usan 8	Traitana 7	Thraetaona 6
	Sushravas 11	Kavi Husravah 10	Ushana 9

اساطیر «آریالی» یا حتی جزو اساطیر مشترک هند و اروپائی بوده‌اند مانند آژدهاکه (فارسی جدید آژدها یا دهاک، معرب آن ضحاک)؛ برخی دیگر ممکن است فقط در سرزمین خاص ایران بوجود آمده باشند، مخصوصاً مطلبی که دار مستتر اثبات کرده جالب توجه است که حتی چند تن از اشخاص فرعی غیر مهم پیش از تاریخی شاهنامه با همان وصل و ربطی که در آنجا دیده می‌شوند در اوستا نیز یافت می‌شوند^۱. بعضی از گزارش‌های فرعی نیز همین حال را دارد^۲.

بنابراین مدونین اوستاییک سلسله قصه‌های خرافی، که بنظر آنها البته یک شرسته و قایع حقیقی هینمود، می‌شناختند و شپیگل احتمال میدهد که این سلسله جزو واقعی نامه‌ای بود که شبھی از شکل اصلی آن هنوز مانده بوده است. البته در اوستا اسمهای بسیاری از اشخاص اساطیری ذکر می‌گردد که ما در هیچ مورد دیگری بعد از آنها را نمی‌بینیم^۳، اما چندان زیاد نیست که جلب توجه کند.

اکنون می‌توان با آسانی فرض کرد که در همان اوایل که اوستا بوجود آمد، دیوانی از تاریخ اساطیری ایران که مرتب و بیکدیگر پیوسته شده و بطن قوی حتی نوشته شده بوده، موجود بوده است. اما این فرض ما حتمی و لازم نیست. تقریباً می‌توان این‌طور تصور کرد که در محافل روحانی سلسله مختصری از این واقعی وجود داشته، در عین حال در طبقه‌های دیگر مردم افسانه‌ای مفصلی راجع به ریک از آنها مشهور بوده است. حالا این افسانه‌ها کلملاً بسبک حماسی یا اقلالاً با عبارات پر طمطراء و یا بجز بان مکالمه بلیغ بوده‌اند، فمیدانیم اما این نکته را باید در مدنظر داشت که اشاره‌های کتابهای مقدس با تاریخ کامل اساطیری، که از زمان بعد برای ماباقیمانده است، مطابقت می‌کنند. این مطلب را نیز باید در نظر گرفت که سطابق تمام فرائض سرزمینی که این تاریخ در آن بوقوع پیوسته است فقط شمال شرقی ایران بوده و از همین جهت هنوز هم احتمال قوی می‌رود که وطن اوستا در همان طرف

۱- مخصوصاً رجوع شود به 2,213,227 Etudes Iran . و نیز مقابله شود با مقاله من راجع

به «بهترین تیرانداز آریائی» (Der beste arische Pfeilschütze) ZDMG 35,545 pp.

۲- دار مستتر در کتاب سابق الذکر ص ۲۲۵ و بعد

۳- اگر در آبان پشت فهرست مفصلی از آنها نقل نشده بود عدد آنها خیلی کمتر ازین می‌بود.

۲۸. چند نظر بولانی در زمان هخامنشی‌ها افسانه‌های حماسی و مفصلی راجع به کنفرانس
گذشته، اما اغلب راجع بگذشته تزدیک، از زبان پارسی‌ها و مادها (ایرانیان نظری)
شیده‌اقد، در مرحله اول بایستی کتزياس^۱ طبیب مخصوص اردشیر دوم را اسم برده که در
اوایل قرن چهارم قبل از میلاد کتاب خود را نوشته است: چنانچه از آثار او بیش از
مقتبسات وقطعات مختصر در دست داشتیم، میتوانستیم از این حیث استفاده بیشتری بسکنیم.
البته میتوان ثابت کرد که این نویسنده در قسمت تاریخ اغلب بی‌دقیقی کرده، بعیل شخصی
چیز نوشته و نیز چندان علاقه بر استکوفی نداشته است و نمیتوان قبول کرد که در ذکر
مأخذها، مطالبی که جنبه قاریخی آن نسبه کمتر است، کاملاً گفته‌اش درست باشد. اما
مخصوصاً امثال قسمت عمده‌همه‌ترین این افسانه‌ها، که عبارت از سرگذشت جوانی و برخاستن
کورش میباشد، مسلم است، زیرا چنانکه کوتشمید^۲ کشف و تحقیق کرده است نکات
عمده این افسانه بعد‌هادر پارس در باره مؤس شاهنشاهی دوم ایران، یعنی اردشیر گفته شده
است. با وجود این از آنجا که افسانه، بنابر روایت کتزياس، کمترین فرع احوالی پارس است
و بر عکس شاهزادی را بنحو خوبی مجسم میکند^۳، باید قبول کنیم که کتزياس آنرا
«پس از آنکه بدست مادیها تغییر یافته و بصورت هجو پارسیان درآمده»^۴ باطل لایحه

۱- قسمتی‌های مختلف اوستا، چنانکه مشهور است، بکلی مشکوک میباشد، ولی من بهم بوجه
گمان نمیکنم که تمام مجموعه اوستانی تا این اندازه که اخیراً بعضی فرض میکنند تازه و توباند.

۲- Kleine Schriften 3,133 = ZDMG 34,586

۳- مخصوصاً باید متوجه بود که نعش استیاز را که باو خیانت شده است، شیری پاسبانی میکند.
همجتنین نیز بنا بر گفته موسی خورنی (2,70) از اردشیر نیز شیری نگاهداری میکنند.

۴- Gutschmid در ZDMG 34,586 - مطابقه شود با تحقیق دقیق Marquart. نو در
pp. 6,595 - Bd. Suppl. Philologus، که سعی دارد جزء به جزء ثابت کند تا چه اندازه
کتزياس در تاریخ کورش داشته‌ای اصلی را نقل میکند - بگمان من آنچه راجع بتاریخ جوانی
این پادشاه در کتاب Dinon معاصر اسکندر باقی مانده نگارش جدیدی از افسانه‌ای کتزياس
است، مع هذا مطابقه شود با بیانات مارکوارت در کتاب سابق الذکر ص ۶۰۲ و بعد.

ها میرساند. — قسمت پیش از تاریخی قصه شاهنشاهی ایران در کتاب کتزیاس که بعضی عبارات آن در کتاب دوم دیودوروس^۱ محفوظ و باقی مانده، در عین اینکه همه گونه اساطیر و داستانهای سامی را نقل می‌کند، اصولاً یک روایت مادی بشمار می‌رود. بطن قوى بعضی از قسمتهایی که او در تاریخ سمیر امیس خود مانند تأسیس شهر هکمنانه^۲ ذکر کرده، مربوط باین سرزمین است. و بنابراین بطور یقین افسانه اربق^۳، خراب‌کننده شهر نینوا و مؤسس شاهنشاهی هاد و نیز افسانهای نتروس^۴ و پرسندیس^۵ و کادوشی‌ها^۶ در همین حکم است. یک افسانه زیبای حماسی، که من بسیار مایلم آنرا منظومه عاشقانه بنام، افسانه زرینه^۷، ملکه مملکت سکستان و دلداده او استریانگائوس (استریا گلئوس)^۸ عیباشد. در ضمن خاطر نشان می‌شود که بعضی قطعات این افسانه را کتزیاس با یک اسلوب تند و مهیجی نوشته بوده و از روی منتخبات فوتیوس^۹، که مطالب عده‌ده را مجملانه نقل می‌کند، این سبک را کاملاً نمیتوان تشخیص داد.^{۱۰} اکنون ما نمیتوانیم بداینیم که شخص با اشخاصی که کتزیاس از قول آنها روایت کرده است، تا چه اندازه از مأخذ‌های کتبی استفاده کرده‌اند، ولی این نکته مسلم است که همه روایات آنها جنبه حماسی را داراست.

۲۸. با وجود تفاوتی که افسانه جوانی کورش در کتاب هرودوتوس با نوشتہ‌ای کتزیاس دارد، باز مدت‌های است که کتاب هرودوتوس نیز اساطیری تشخیص داده شده است. افسانه بجهة سرراهی را که ماده سکی شیرداده است خود هرودوتوس، یا آن کسی که هرودوتوس

۱- این مطالب را باید از نوشتہ‌های دیودوروس و قطعات Nicolaus Damascenus ترکیب کرد و گرد آورد.

۲- ۲. De interpretatione § 212 ff. (که مؤلف آن ظاهرآ Demetrius Phal. است)؛ Anonymus de Mulieribus ; Nicol. Dam. ; Diodorus 2,34

۳- مارکوارت در کتاب سابق الذکر ص ۵۹۱ و بعد سعی می‌کند ثابت نماید که خود فوتیوس کتاب کتزیاس را ندیده و فقط از مستحباتی از کتاب او اقتباس کرده است. در مقابل نیز رجوع شود به Krumbholz : Rhein. Mus. f- Philol. N. F. 58,213 pp.

Parsondas	5	Nannarus	4	Arbakes	3	Ecbatana	2	Diodorus	1
Photius	9	Stryangaeus (Sryaglius)	8			Zarinea	7	Kadusier	6

ازدهان او این حکایت را شنیده، بصورتی که بعقل راست باید در آورده است.^۱ اما این نمونه اساطیری که اغلب تکرار می‌شود بخوبی نابت عنینمابد که موضوع اصولاً جزو روایتهای علی است. گذخته از این ندوین هر دو نوس تا اندازه‌ای باستان پهلوانی ایرانی، که ما از زمانهای بعد می‌شناسیم، مطابقت مینماید: شاه بیگانه (استیاز - افراسیاب) بناهزاده پارسی (کوروش - کیخسرو) فرمان میدهد، پسر دخترش (مندنه - فرنگیس) را^۲ پکشید^۳؛ این پسر نجات داده شده، در میان چوپانان بزرگ می‌شود و بعدها برپدر بزرگ خود غلبه میدارد. شاید نیز بتوان مقام هر پا گوس^۴ را (با وجود آنکه شخصیت او بهمان اندازه شخصیت کوروش تاریخیست) در قبال مقام پیران گذاشت^۵. شاید در افسانه اصلی کیخسرو را نیز گفته بودند که ماده سکی شیر داده است. مطابق تمام فرائض شاه اساطیری بدرجات پیش از زمامدار تاریخی پهلوان این حکایت بوده است. اما شرح فارسی زندگانی او در یک قالب بسیار تازه‌تری برای‌ها باقی‌مانده است. نظری آن افسانه راجع بشیر خوارگی در کتاب موسی خورنی آمده و در آنجا اردشیر را ماده بزری شیر داده است^۶. پیش نمونه دیگر اساطیری در کتاب هردو نوس شیوه کشیدن اسب

۱- هردو نوس در کتاب اول ص ۱۱۰ و مخصوصاً ۱۲۲، ۱۴، ۱۰ Justin ۱,۴,۱۰ به را ماده سکی شیر داده است، بدون تعبیر نقل کرده؛ با وجود این منشک دارم که Trogus با مانند یونانی او از مانند دیگری همراه از مانند هردو نوس استفاده کرده باشد. گوتشید مقیده دیگری دارد، رجوع شود به ZDMG 34,386—Kleine Schriften

۲- تعالیس، گیفری نوشتۀ دونیمه‌اسم را معکوس‌آنفل کرده است. در ۳۸ Justi Iran. Namenbuch

دقیق‌تر شرح داده است.

۳- تاریخ نویسان هرچیزیان مانند دینوری (ص ۱۶) و طبری (کتاب اول ص ۱۵۰) همینطور نقل کرده‌اند. بمحض شاهنامه شاه اجازه محدود که بچه زنده بماند.

۴- پیوی نویست که هردو نوس این انسانه را از یکی از بازماندگان هارها گوس شنیده باشد.

۵- منظور از بدل کردن سگ که به بز شاید آن بوده است که آنرا بطوری که بعقل راست باید درست کنند، زیرا هرچه باشد شیر بزر تغذیه انسانی است. - گزنوون افسانه راجع به گوزوش را با استفاده از هردو نوس جعل کرده است. عناصر اصلی پارسی در این رمان بسیار کم است.

است که ارتفاه داریوش را اعلام مینماید (جلد سوم ص ۸۱۶ و بعد) . باید در نظر داشت که دداین مورد الیارس^۱ مهتر با هوش همان مقامی را حائز است که همنام او الیارس، مستشار محیل کورش ، در کتاب کتزیاس دارد بنابراین شاید حکایت زوپیروس^۲ بیز مربوط با یافجاست ^۳ .

۴۸. از مأخذ غیر معلومی آئلیان^۳ خبر میدهد که هخامنش، جد نجیب ترین خانواده پارسی را عقاوی قربت کرده است ، شیگل^۴ علاوه میکند که در داستان پهلوانان پارسی زالداسیمرغ تربیت کرده است. و نیز ممکن است که در افسانه پارسی بر طبق یک اعتقاد ملی معروف پارسی حقیقته گفته شده بوده است که سایه پر همای (مرغی شبیه بعقاب) بر هخامنش افکنده شده و این بمنزله فال نیکی بوده که دلات میکرده است براینکه تخدم او بمرتبه شاهی خواهند رسید، چنانکه بنا بر گفته هوسی خورنی عقاب بر اردشیر نیز سایه افکند ^۲ گذشته از این در کتاب اثنائوس ^۵ یک افسانه پارسی از برای مامحفوظ مانده است که

۱- این مهتر را نباید با ارس لیبا پسر مگابیزوس Megabyzus که از طبقه اعیان است و در کتاب هرودوتوس جلد ششم ص ۲۲ از او ذکر شده است اشتباه کرد : مارکوارت در کتاب سابق الذکر ص ۹۳۸ تصور میکند که برای زوپیروس و یا مگابیزوس در زمان داریوش و یا خشایارشا اتفاق افتاده باشد . اما از این لحاظ بعید بنظر میآید که این قصه مرغوب در موارد دیگر نیز ب محلها و زمانهای مختلف مربوط میشود. مثلا از جمله دارا را یک چنین «زوپیروس» آدمی فریب میدهد و آن هم در محلی که برای یک نفر ساسانی همین قضیه اتفاق افتاده است (Polyaen, 7, 12) و طبری جلد اول ص ۸۷۵ . و نیز رجوع شود به ترجمه آلمانی طبری بقلم مؤلف ص ۱۴۲ . من میتوانم چند افسانه دیگر نیز مربوط به زوپیروس بشمارم).

۲- نظیر آنرا موسی خورنی از جد خانوادگی ارزرو نیها (Ardsrunjer) در جلد دوم ص ۷ نقل میکند . - بعقیده مارکوارت (در کتاب سابق الذکر ص ۵۷۶ و بعد) یک اثر و علامت دیگر اساطیری ایرانی در یک قطمه Hellanicus (یکی از معاصرین جوان هرودوتوس) دیده میشود.

Aelian (Nat. animal, 12,21) 3	Zopyrus 2	Olibares 1
Athenaeus 5	Spiegel (Eran. Alterthumskunde, 2, 262) 4	

خروس میتبانی^۱ پیشخدمت سابق اسکندر بزرگ در کتاب راجع بنارینجاین پادشاه نقل کرده است^۲. مدنها بین بقین حاصل شده بود که افسانه زریادس^۳ برادر هبستاسپس^۴ داده ایس^۵ دختری داشته اساساً همان افسانه ایست که در شاهنامه راجع بگشتاسب، برادر زریاد و دختر فیصر روم ذکر شده است^۶ اما طور قطع شکل حکایت مزبور در کتاب خارس قدیمی فر و اصلی نراست. بنابرگتة اواین حکایت نزد آسیائیها بسیار مرغوب بوده اغلب با خشن آن معبدها، کاخهای شاهی و خانهای شخصی را زینت میکردند^۷ اما ددابن مورد هم تنبیوانیم بد' نیم که آیا این حکایت صورت ثابت مشخصی داشته و یا اینکه بزبان مکالمه بلیغ بودعاست حتی این نکته هم بر ما کاملاً یقین نیست که آیا هبستاسپس مذکور اساساً همان گشتاسب پشتویان زرنشت، چنانکه در شاهنامه قلمداد شده است میباشد یا خیر.

۱- قطعات او چاپ *Scriptores rerum Alexandri* Muller (پس از قطعات Arrian) می ۱۱۶ و بعد شاید تاریخ مسلسل نبوده، بلکه مجموعه‌ای از انسانهای تاریخی و تشریفات و قصه‌ای کوچکی بوده است. این مطلب از عنوانی که در کتاب Athenaeus اغلب ذکر میشود (*ai peri Aleksandron iatones*) بر می‌آید. از قطعات چنین استنباط میشود که کتاب اصولاً برای نفریح نوشته شده است. از جمله راجع به پیدایش اساطیری کهربا (قطه ۳) قست راجع بر سرداریه (۱۲) شرح جشن بزرگ عروس (۱۶) مسابقه شرابخواری (۱۵) و نیز افسانه زیبای ما چزو آن قطعات هستند. بطوریکه از قطعه ۱ و ۱۲ استنباط میشود خارس ظاهرآ پیش از آن پایان سلطنت تاریخی نبوده است (در فضه ۲ البته یقین نیست که انسانهای راجع بهنواه هم نگارش نوباشد).

۲- بخلاف باید در نظر داشت که در کتاب خارس بعبور از رو دخانه *Tanais* (Taxartes) امیت داده میشود، چنانکه در فصل مربوط بهمین افسانه در شاهنامه (چاپ فولرس می ۱۲۵۲ و بعد) عبور از دریاچه وسیع قابل اهمیت است. در اسم کنایون دختر قیصر مسکن است در صورت شروعت اسم *Komeis* با *Komeis* خواهر ملکه *Theodora* را مستتر دانست؛ رجوع شود به:

Hist arc 9. *Theophan* و تاریخ *Procop.* در حوادث سال ۶۰۶۰

۳- بضماعه بهرام گور با دختر و نیری که با هوانداخته میشود همینطور نقاشی میشود (میل استواریخ در ۱۸۴۱. ۲. ۵۳۶ Journ. asiat.). بطور یقین عادتی که هنوز در ایران پیهار مروج است، بعنی تنهیب و نقاشی کتابهای مانند شاهنامه، مربوط بهمان صنعت قدمی تنهیز دیواره است، و نیز بست این نقاشی بعقیده من بیک زمان بسیار قدمی تری میوردد.

یک چنین حکایتی موافق با اوضاع هر دوره‌ای بوده و اسم هیستاپس اغلب تکرار می‌شود^۱

ندوین روایتهای ملی

۸۵. چند قرن متولی بهیچوجه اثری از موضوعهای حماسی فارسی دیده نمی‌شود و حال آنکه میباشد در تمام این مدت متداول بوده باشد. از نیمة دوم قرن پنجم میلادی اغلب اسمهای از داستان پهلوانان در خانواده شاهی ایران تکرار می‌شود، مانند: زریر، کواد، جاماسب، جم، کاووس، خسرو^۲. این اثر بخوبی نشان میدهد که افسانهای پیشین رواج داشته و یا اینکه مجدداً متداول شده بوده است.

۸۶. در حدود سال ۵۰۰ یا کمی دیر تر ممکن است که کتاب کوچک پهلوی «یادگار زریران» در شرح احوال پهلوان نیز نوشته شده باشد^۳، و این قدیمترین داستان پهلوانی اصیلی است که بزبان ایرانی برای هاباقی مانده است. این کتاب یک قطعه مجزا، اما قطعه کاملیست از گزارش‌های دسته پهلوانان که بدست هاافتاده است. کتاب هنر بور کاملاً

۱- گذشته از پدر دارا یک پسر همین دارا (Herod. 7,64) و یک پسر خشایارشا در کتاب کتزیاس (Photius 38 b, Bekker) و یک نفر ایرانی نجیب (شاید شاهزاده) در قرن پنجم پیش از میلاد (Thucyd. I. 113) و یک تن از نجبای باکتر یا (بلخ) در زمان اسکندر (Arrian. 7,6,5) همه معین اسم را داشته‌اند. پس گزنوون میتوانست این اسم را در کوروپیدیا (Cyropaedia) بکار برد.

۲- رجوع شود به ترجمه طبری مؤلف ص ۱۴۷. اسم زریر (=زره) فقط در شکل ارمنی «زره» برای ما باقیمانده است، رجوع شود به همان ترجمه طبری ص ۱۲۳ ذیل ۶:

Das Yatkāri Zarīrān und sein Verhältniss zum Schāh-nāme. (Sitzungsberichte der k. bayer. Akad. philos. Studien, Philol. und hist. Cl. 1890, 525 ff) تألیف مؤلف جلد دوم (Wien. Sitzungsberichte, philos. hist. Cl. 1892) و ملاحظات مؤلف در ZDMG 49, 196 ff. در سال ۱۸۹۹ در بمبئی یک ترجمه گجراتی و انگلیسی آن بسی و اهتمام Ivanji Jamscedij Modi منتشر گردید. متن پهلوی آن بطوریکه من اطلاع دارم هنوز منتشر نشده است.

بسیک حماسی بوده و با وجود اینکه بر حسب ظاهر بن بان مکالمه‌ای فصیح او شنیده است شامل تمام مبالغه‌های بن جسته حماسی زمانه‌ای بعد می‌باشد. هزار از پیش فرض مینماید که خوانندگان با شخص و جریان کامل قضاپای آشنا هستند؛ مخصوصاً این نکته را بر همه کسر معلوم تصویر می‌کند که در موقع وقوع قضایائی که درین فصل کوچان ولی بسیار مهم بطرز حماسی بیان شده، پهلوان حقیقی و عمدۀ ایرانیان اسپندادات (اسفندیار) بوده است. پس اگر فریب قرائن را خورده باشیم همان قضیه‌ای که در منظومه‌های حماسی ملتها دیگر دیده می‌شود، درین مورد نیز بما بر خورد می‌کند: اصول موضوع راهنمایی کس میدارد؟ بعضی قسمتها آن بطور صنعتی تدوین می‌شود؛ از جمله این قطعات و جرح و تعذیل و حذف و تجدید، بدتر تیب آنها ممکنست بعدهایک حماسه کامل و جامعی بوجود بیاید.^۱ مطالب اسلامی افساله زدیر در ترجمۀ مختصر عربی طبری تکرار شده و با همین فعل شاهنامه کامل‌لا و گاهی نیز کلام بکلام مطابق می‌آید، بنابراین همیماستی جزو دیوان جامع کهن‌های، که زمینه و مأخذ حماسه بزرگ بوده است، شده بوده باشد. فقط با یک اختلاف مهم، مواجه می‌شویم و آن اینکه در نامه زریران که تنها نمایش یافتحاده حماسی است. ارجاسب پادشاه دشمن را در همان برد اسیر کرده و پس از آنکه دست و پای او سخت شکسته می‌شود، او را بخاک

۱ - مقصود من از بیان این نکته ذکر یک قاعدة کلی راجع به پیدایش حماسه‌های بزرگ نیست، بر عکس مطالعات شخصی من و تشریفات Comparetti (در کتاب بسیار مهم خود راجع به Kalewala) مرا معتقد کرده است که حماسه‌های ملتها مختلف بینووهای گوناگونی بوجود آمده است، مثلاً سری‌ها، که دارای ذوق شاهرانه و مخصوصاً ذوق حماسی مستازی بوده و بسیار هوشمند هستند، هنوز نتوانسته‌اند یک حماسه بزرگ به وجود بیاورند. درین اینکه من در مقابل Comparetti راجع بکتاب هومیروس معتقد باصول عقائد Wolff هشتم درباره اقدام گستاخانه Lachmann که می‌خواهد قسمت‌های اصلی ایلیادرا از تو بوجود بیاورد، تمثیرانم قضاوت دیگری، جز آنچه امروزه عموماً قضاوت می‌شود، داشته باشم. درباره حماسه نیبلونگن آلمانی این اقدام بکلی بیهوده بود. . . جالب توجه اینست که در آنچه در سو ماترا در همین ایام ما یک حماسه ملی غیرمدون راجع بوقایع زمان گذشته نزدیک بوجرد آمده است، چنانکه در ادبیه Demodocus و قاییی را که در عصر خود او اتفاق می‌افتند مدح کرده و سیرنها و عده میدهند که نظری آن عمل نمایند (191 - 185، 12، Od) - رجوع شود به Snouck Hurgronje, De Atjéhers, Deel 2، 106 ff

خودش برمیگرداشد. در صورتیکه در طبری و در شاهنامه جنگ با او مدت‌ها ادامه می‌یابد، وقتیکه نامه زریر را جزو دیوان جامع کردند. لازم شد که همان قسمت آخر را حذف کنند، شاید نظری را این کتاب، کتابی بود است در مدح اسفندیار که ابن مقفع آنرا ترجمه کرده بوده است (سعوی جزء دوم ص ۴۴). اگر این همان کتاب باشد که خود سعوی (جزء دوم ص ۱۱۸) اسم میرد. پس البته شامل یک قسمت عمدی از تاریخ اساطیری نیز بوده است^۱.

۷. یک قطعه دیگر نیم حمامی از زمان ساسانیان که هنوز برای ماما^۲ و در شاهنامه و کتابهای عربی هم خود گردد است. رساله‌ای بزرگ پهلوی است راجع به کارهای اردشیر و قسمی از کارهای پیرو نو ماش^۳. نامه مذکور ممکن است که تقریباً در سال ۶۰۰ مذوین شده باشد. بسی جای تعجبست که در باره تاریخ مؤسس سلسله ساسانیان با وجود اینکه اطلاعات تاریخی دقیق در دست بوده است، باز اینکو نه مطالب افسانه آمیز و بلکه عمده و خیالی نقل نمی‌شود. لذا در ازدها کش قلمداد می‌کنند^۴: اما این قصه‌ها کاملاً ملی است معاصر پیش^۵ (۲۰۰) اشاره کردیم که مطالب عمدی افسانه کوروش در باره اردشیر گفته شده است. همین قسمت شاهنامه نیز بکتاب مورد بحث مراجعت می‌گردد (مطالعات عمیق و

۱- اسم پهلوی آنرا از روی کتابتهای مختلف بدشواری می‌توان پیدا کرد. (رجوع شود به در ملکت «الان» ساخته است مستر باشد. اینکه سعوی ص ۴۴ از اشعاری صحبت میدارد که او در آن مدح شده است. لازم نیست جدی باشد، من در کتاب الفهرست مدتی عقب آنچه سعوی نقل می‌کند، گشتم، اما بیهوده.

۲- رجوع شود به ترجمة مؤلف: *Geschichte des Artachschiri Pāpakān (Separat - Abdruck aus den «Beiträgen zur Kunde der Indog. Sprachen» 4. Bd. Göttingen 1879)*

۳- بهترین نظری آن شارلسانی است که با بودن اطلاعات دقیق و حتی اسنادی راجع باو، باز هند قرن بعد در حاسنفرانه تبدیل بیک شخص موهم و خیالی شده است - از اشاره‌های بسیار مختصر موسی خوردنی (کتاب ۲ ص ۷۰) چنین برمی‌آید که راجع به اردشیر گذشته از این، آنرا از کرناک انتباش شده باشد.

مقابله این دو کتاب هر آباین اصل معتقد کرد عاست ،) منتهی بطور غیر مستقیم ، و کتابی که فردوسی از آن استفاده کرده کمی با اصل متفاوت بوده است . فقط بات موضوع همه که محیارت از قصه گور خراست « حذف شد (کارنامه ص ۶۱) . از این گذشته دیگر فقط جزئیاتی مانند اسمها ، و مطالبی از دین کهن که برای خوانندگان مسلمان خوش آیند بوده افتاده است . گاهی افسانه کمی مختصر شده است ، مانند شروع جنگ با کرم (ماکان ص ۱۳۹۱)^۱ . در عوض فردوسی سه موضوع مهم اضافه کرده است : ۱) قصه شکفت ایگیز پیدایش از دها که از کرمی در سیب بوجود آمده است . ۲) افسانه حقه سر بهر^۲ در مورد تولد شاپور^۳ . ۳) نمایش چوگان با .ی در حضور اردشیر^۴ ، از این سه موضوع اولی بطن قوی اصلی تر است و دوم موضوع دیگر « چونکه در طبری هم آمده است » از زمانهای نسبت دیرین بآن عالود شده است . شاید این نکته که از زمانهای قدیم کارنامه جزو دیوان جامع تاریخ ایران شده باشد ، قابل تردید بنظر آید . برای اینکه تویسندگان عربی زبان فقط قسمتی از آن را نقل می‌کنند (طبری دور روایت مختلف اما کاما (مهی از قصه از دها دارد) ، در صورتی که در موارد دیگر بسیار اطلاعات تاریخی از مأخذ های خوب قدیمی عرضه میدارند^۵ .

۱- از این بعد در موقع استناد بشاهنامه چاپ فولرس (Vullers-Landauer) فقط عدد صفحه و در صورت اشاره بشاهنامه چاپ ماکان (Macan) عدد صفحه بعلاوه م ذکر خواهد شد .

۲- این مطلب در دینوری ص ۴۵ ببعد نیز بلفظ « زعموا » آمده است ، رجوع شود به Lucian ، Dea Syra ap. 19 p.

۳- این مطلب نیز در دینوری در ارتباط کامل با افسانه Kombabus آمده است .

۴- تاریخ ساسان و پابک و ارتکسر (Artaxar) در کتاب Agathias 2,27 که در حدود سال ۵۸۰ نوشته شده و بطوریکه خود او اظهار می‌کند از « دفترهای شاهی » Basileiai (diphthérai) اقتباس شده است ، شک نیست که از روی کچ نهادی تغییر یافته و بدین شکل در آمده است ، شاید مؤلف آن یکی از تبعه می‌سیحی شاهنشاه ایران بوده است . بنابر مندرجات این کتاب پابک یکنفر کفش دوز بوده است بنا بر عقیده‌ای که در شاهنامه اغلب اظهار شده ، کفش دوز نماینده پست ترین طبقات مردم است ... در هر حال میتوان فکر کرد که مؤلف کتاب مأخذ آگاهی از افسانه‌ای نظیر افسانه کتاب مارا و یا شاید متن کهنه تر آنرا می‌شناخته است .

۵- مفهوم کلمه Kombabus که اینجا « حقه سر بهر » ترجمه گردیده است ، معلوم نشد ولی مطابق قرائت و بنا بر استناد به دینوری قطعاً منظور همان (حقه سر بهر) است . م

۸۹- داستانهای کهن پهلوانی نیز تا آخر دوره ساسانیان چندین بار تغییر و تبدیل یافته است. مسیاری از آنها بکلی از دست رفت؛ در دیوانهای بعد اسم چندتن از اشخاص اساطیری که در اوستا ذکر شده بهمچو جه نیست، اکنون دیگر نمیتوان باور کرد که ممکن است موضوعهای نازه‌ساسی برآنجه از سابق بوده علاوه شده باشد. در صورتی که در زمان اشکانیان و ساسانیان دو عامل مهم و نازه دیگری در داستان پهلوانی نفوذ یافته است، اولی قا اندازه‌ای تاریخیست. در تأثیراتی که بزبان عربی نوشته شده است و نیز در شاهنامه فردوسی چند نفر از پهلوانان کهن دارای اسمهای هستند که شاهزادگان اشکانی نیز همان نامها را داشته‌اند. ابتدا گودرز و پرسش‌گیو (اصل آن ویو) ذکر می‌گردد که معمت‌به با گترزس^۱ و پدرش Gue (گی) می‌باشد^۲. مارکوارت باین دو فر می‌لاد (پدر گرگین) از اضافه کرده و با هوش سرشار خود کشف کرده است، که می‌لاد تغییر و تبدیل با قاعده مبرداد و میتردات است^۳. چندتن از شاهان اشکانی همین اسم را داشته‌اند و از جمله یکی از شاهان دشمن گترزس که در کتاب تاکیتوس (۴۹-۵۰ میلادی) بشکل جدیدتر آن مهردادس^۴ نامیده می‌شود^۵. در فهرستهای شاهان اشکانی عربی نیز این اسم بیکانه نیست؛ حمزه ص ۲۶ و از قول اوالبیرونی ص ۱۱۵ پکنفر را با اسم خسر و بن ملازان مینامند یعنی خسرو پسر می‌لاد (در نسخه لیدن خسره نوشته شده؛ ثعالبی همیشه اینطور نوشته)^۶. گذشته از این در میان پهلوانان فردوسی در زمان کلوس

۱- رجوع شود به ۳۱ . II . Pers. Studien ، Tالیف مؤلف.

۲- رجوع شود به همان کتاب و همان صفحه ذیل ۳ و مطابقه شود با ناحیه می‌لاد کرد (یا مهرداد کرت) نزدیک قه که در کتاب ابن فقیه (ص ۲۶۵ سطر ۲) آمده، بزبان سریانی هنوز Milad گفته می‌شود. رجوع شود به ۱۴۸ ، ۳۳ . ZDMG

۳- ۱۲۷ . Geschichte Iran's . Gutschmid

۴- نویسنده گان عرب اغلب پیش از اسمهای خانوادگی که منتهی به «آن» می‌شود، برای آنکه معنای آنرا نیفهمند کلمه «ابن» اضافه می‌کنند؛ نظیر آنست در یونانی Akhillensnios pēlidon بهرام چوبین، که در سال ۵۹۰ میلادی یکی از ساسانیان را مدت‌ها از تخت شاهی رانده بود، بنا بر شاهنامه نسبتش بهمین می‌لاد، که اغلب اسم او برده شده است، میرسد (م ۱۸۷۷ ، ۱۸۸۰ ، ۱۸۸۱ ، ۲۱ و ۴۶) و از اشکانیان بوده است (۱۸۷۹). شاید مأخذ اسم خانواده شهریاری مهران، که بهرام یقیناً منتب بآنها بوده و اشکانی نیز می‌باشد، همان اسم مهرداد و یا میتردات، که متعلق بیک شاه و یا شاهزاده اشکانی بوده است، می‌باشد.

پکنفر باسم فرهاد نامیده میشود که مقصود فرا آتس^۱ (فرهات) است، چندین نفر از شاهان اشکانی نیز همین اسم را دارند. ما این موضوع را مطرح نمیکنیم که آیا هیجواز است کلمه اشکش (ص ۲۸۶ ب ۳۲۸ و موارد دیگر) را تغییر و تبدیلی از کلمه اشک = ارشک^۲ = ارساکس^۳ داشت یا خیر. ولی در فهرست اشکانیان در کتابهای عربی^۱ و در شاهنامه (م ۱۳۶۴) به چندین اسم دیگر بر میخوریم که در داستان پهلوانان نیز پیش میآیند، البته بایستی از این فهرستها با کمال احتیاط استفاده کرد، ولی ها بهیج دلیلی نمیتوانیم آن اسم را جملی تصور کنیم. اینجا در قسمت عمده بطور یقین مقصود شاخدهای فرعی خانواده شاهی است که چنانکه نمیدانیم متعدد بوده است. اول از همه یک پهلوان عمده شاهنامه بیژن (ویحن)^۴، پسر گیو و نوه گودرز را میبایم، دیگر شاپور (ص ۱۴۸۱ بیت ۲۷ و جاهای دیگر)^۵ که بآن باید اسم خانوادگی زنگه شاوران را، که اغلب تکرار میشود، علاوه کرد^۶، و بهرام پسر گودرز (ص ۵۸۴)^۷، و بطور یقین در کلمه شیطربخ همان کلمه کرد^۸، و بهرام پسر گودرز که در اصل بلطف شترنج و یا نظر آن نقل شده بوده،

۱- طبری و حمزه والبیرونی .

۲- بیجن در بسیاری از فهرستهای اشکانیان گاهی شاه و گاهی اقلا برادرزاده یک شاه گودرز نام و پدر یک شاه دیگر گودرز نام بوده است. در طبری تغییر شکل یافته ایران شده است (جلد اول ص ۷۱۰)؛ در مفاتیح العلوم طور دیگری است (ص ۱۰۲ س ۱)

۳- در تمام فهرستها .

۴- در طبری جلد اول ص ۶۱۴ زنده بن سابریان آمده. من نمیدانم که نقل صحیح اصل پهلوی آن زنده است یا زنگه .

۵- در دو فهرست دومرتبه شاه نامیده شده، در فهرستهای دیگر یک مرتبه - در فهرست مفاتیح العلوم (ص ۱۰۱ و بعد) حتی سه نفر از شاهان اشکانی این اسم را دارند.

۶- بخطا تغییر شکل بیشتری نیز یافته الساطرون شده و در بیشتری که اغلب بآن استناد شده (پیش از همه ابن هشام ص ۴۸) در قافیه استعمال شده است. این قافیه در حماسه بختی مورد تصدیق شده است (ص ۱۲۱) این بیت را بطور قطع به ابو داؤاد که یکی از شاعران پیش از اسلام است نسبت میدهند. Hoffmann در کتاب Pers Märtyrer ثابت کرده است که مقصود از این ساطرون همان Sanatrukes است. ما کاری باین موضوع نداریم که آیا Sanatronkhēs در تاریخ یمن نقل صحیحی از شکل حقیقی اسم جوشی است (رجوع شود به Hoffmann) و در آنجا نیز همان تلفظ اشکانی آن برای ما باقیمانده است و یا اینکه بعای آن سروق، بطوریکه نویسنده‌گان عربی زبان روایت میکنند، بهتر است.

مستر است، در شاهنامه بعضی از اشخاص فرعی بد لخواه نامیده شده‌اند و اسمهای معروف شاهانه مثل بهرام و شاپور بطور قطع مناسبتر از همه بوده است، اما تکرار و توافق بسیار لشان میدهد که تصادف در این موارد چندان زیاد دخیل نبوده است. بعلاوه آن اشخاص مقابن یک زمان و در دوره شاهی کاوس پیدا شده‌اند و در نتیجه یکدسته مخصوصی را تشکیل میدهند. اکنون میتوان فرض کرد که اعضاء خانواده اشکانیان اسامی پهلوانان داستانی را بخود گذارده‌اند، چنانکه بعد از ساسانیان^۱ و پس از آنها سلجوقیان آسیای صغیر نیز همین کار را کردند، اما دلیل رداین عقیده آنست که در داستان پهلوانی حتی اشخاصی که دارای مقام عالی هستند مانند گودرز و گیو و بیژن هم شاه نبوده‌اند، چه رسد به اشخاصی ها نند فرهاد و غیره^۲. و کاملاً بعید بنظر می‌آید که شاهزادگان خانواده شاهی با اسم اشخاص فرعی داستانی و حتی با اسم اشخاص غیر مهم نامیده شوند. پس بعقیده‌من میتوان حدس زد که در اثر نفوذ خانواده‌های بزرگ از نژاد اشکانی که در تمام دوره ساسانیان شان و شوکت و قدرت مخصوص شاهزادگان را حفظ کرده‌اند^۳ نیاکان آنها را جزو پهلوانان داستانهای ملی بشمار آورده‌اند. مقام آنها نسبت به شاهان تقریباً نظیر همان مقامی است که رؤسای خانواده‌های نجیب درجه اول نسبت بشاهنشاهان اشکانی و بلکه هم نسبت بشاهنشاهان ساسانی حائز بوده‌اند. اگر ما شجره نسب این خانواده‌ها را در دست داشتیم، شاید بعضی از نکات داستان پهلوانان برای ماحصل می‌شد، مثلاً شاید می‌فهمیدیم که کشاورز پدر گودرز همان برادر کارن (بر عربی قارن)، مؤسس خانواده مقتدر اشکانیان که نیز همین اسم را داشته است، می‌باشد (رجوع شود به ترجمه طبری مؤلف ص ۱۲۷ و بعد). ممکن است که اختلاف ما بین توس پسر نوذر شاه (بزبان اوستا نئو تر^۴) با گودرز، که دشمنی

۱- رجوع شود به ۵۸.

۲- البته اسم Osroes (اوائل قرن دوم میلادی) همان اسم شاهی هوسروه (حسرو) است که یکی از قدیم ترین اشخاص اساطیری است، می‌باشد، اما مخصوصاً این اسم تنها متناول مانده است. مثلاً چند تن از شاهان ارمنی و یکی از بزرگان ارمنی (موسی خورنی جزو سوم ص ۵۵) و یکی از شهریاران ساسانی در اوائل قرن پنجم همه خسرو نام داشته‌اند.

۳- این خانواده‌ها گاهی ادعا می‌کردند که نجابت آنها قدیمی‌تر و یا بهمان قدیمی نجابت خانواده ساسانی است. رجوع شود از جمله به ترجمه طبری مؤلف ص ۴۸ و بعد (دینوری نهم ۱۰۷ و بعد)

۴- «شہ نوذران طوس» (ص ۱۰۶۸ بیت ۴۹ و ص ۱۱۰۹ بیت ۷۷۰). «نوذران» بصفة جمع استعمال شده مانند نئوترا (Naqtara) و یا نفوتشیریه در اوستا.

ایمان بضر و مقام نوذر شاه تمام میشود، العکاس از رفاقت میان دو خاندان بزرگ باشد، در صورتی که لجابت تو س در حقیقت بسیار قدیمیتر است، برای آنکه او همان تو س^۱ مذکور در اوستا و پسر شوهره است که از لحاظ شباهت با اسمزاده فردوسی، کدامیک گویند با اسم او نامیده شده، بخطاب املاه مؤلف (طوس) ادام بشود^۲. چنانچه این فرض صحیح باشد، بنابراین آن قسمت داستان پهلوانان کودرز، البته کاملاً برخلاف گتیزس شاد اشکانی^۳. مجسمه تقوی وصفات بیک شده است، شخصیت گودرز را در حدود بیک خانزاده‌ای که نژاد خود را با میرساند، باقی نگاهداشته است. برای اشخاصی که انتقال اسامی تاریخی را بیش از اسم که از اشخاص چیزی امیماید، بزمایهای پیش از تاریخی با وجود تمام موارد تصادفی مذکور باور نمیکنند، تذکر میدهم که همین کارن مذکور که نماینده خانزاده باشکوه و جلالی در دوره اشکانیان و ساسانیان و حتی در زمان بنی عباس بوده، بیک زم نبیار قدیمی تری منتقل شده و بسورت برادر^۴ کاوه آهنگر^۵ درآمده است. هر چند له این چیزی نیست جزی بیک اسم، برای آنکه او وجود داشته است؛ روی این اصل گودرز نسب خود را مستقیماً به کاوه آهنگر میرساند (ص ۷۵۵ ذیل ۱ بیت ۲ و ۳ و ۸). آن‌ایمکن است که خود شاهان اشکانی این شجره نسب را پذیرفته باشند.

۹۹. اگر با وجود تمام قرائن باز فریب نخود ده باشیم. من حتی چنین عقیده دارم که بکبار بیک رشته و قابع او اخر قرن پنجم میلادی در داستان پهلوانان منعکس شده است. در سال ۴۸۴

۱- در خط پهلوی چنانکه معلوم است ضم و دا او مجهول نیز مانند واو معروف نوشته میشود، بطوريکه در خط پهلوی مسکن است هم تو س هم تو س خوانده شود. در واقع تو س همچ مردبوط به شهر طوس نیست.

۲- رجوع شود به ، Gutschmid ، Kleine Schriften ۳ ، 43 pp و نیز رجوع شود به : Gutschmid ، Geschichte Iran's ... von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden 124 pp .

۳- شاهنامه ص ۹۶ (۶۲۸) و ۱۰۲ (۷۶۹ و بعد) و ۲۶۵ (۲۶۹) وغیره . بنابر یک نگارش دیگر و قدیمی تر کارن یکی از بازماندگان تو س و نوذر است (طبری جلد اول ص ۸۷۸)

2 مؤلف «برادر» نوشته ولی شاهنامه قارن را پرسکاره گفت، م.

فیروز در محلی نزدیک دهستان در جنگ با هیاطله شمالي بدون هیچگونه اثری مفقود شده است؛ تمام مملکت معرض تاخت و تاز و حشیان شد. اما گویا یکی از سران خانواده کارن (بنابراین که شاخ و برگ زیاد بران افزوده اند) افتخار از دست رفته ایران را باز یافته و دشمنان را وارد بصلاح کرده است. یک چنین وظیفه را نیز در زمانهای گذشته یک کارن نام دیگری وقتی بعده داشته است که نوذر شاه در جنگ با دشمنان شمالي نزدیک دهستان اسیر و کشته شده، و حشیان سرقسر ایران را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بودند^۱. مشکل بتوان قبول کرد که این شباهت وقایع در هر دو خبر تصادفی بوده باشد. چنانچه اعتقاد من صحیح باشد پس خانواده مقتدر کارن با حمایت غرور ملی بالاخره پس از این همه زمان باعث شدند که نه فقط کارهای یک نماینده باشکوه تاریخی زیاده از حد مدح شود، بلکه یک بار دیگر نیز کار ایشان در اساطیر ملی منعکس شود.

۱۰. برای داستانهای پهلوانی ایران مهمتر از تمام آنچه ذکر شد یک عنصر تازه وارد دیگر است که مع هذا بنابر تمام قرائن بکلی داستانی میباشد. از رسم که بزرگترین پهلوان شاهنامه است واژ پدرش زال پادستان در اوستا اسمی بوده نمیشود، شپیگل^۲ گمان میکند که مؤلفین اوستا اورا خوب میشناخته اند و عمداً از لحاظ آنکه رفتار او بد لخواه موبدان نبوده است، ازاواسمی نمیبرند. اما این فرض بنظر بعید نمیآید. چنانچه مدونین نوشتہای مقدس رسم را از جمله پهلوان زرتشت نمیدانستند هیتوانستند اورا بدقلمداد کنند، چنانکه در باره پهلوانان دیگر خودگاهی بعضی از رفتارهای ناپسندیده آنها را نیز گوشزد کردند منسوب کردن رسم با اسم = کرزاسپه^۳ به چوجه دلیل بر آن نیست که او اصولاً جزء پهلوانان اوستا بشمار رفته بوده باشد. این نسب نامه را ساختگی بهم پیوند داده اند. کرزاسپه در اوستا جزء شاهان بشمار میروند و در سایر جاها نیز همین مقام را دارد. در صورتیکه پدر بزرگ رسم یکی از بندهای شاه است، همچنین پدر یا جدش

۱- رجوع شود به Pers. Studien . تألیف مؤلف مولف جلد دوم ص ۲۹ و بعد .

گر شاپ^۱ که در واقع همان سام است . ازین قرار کرزاپه بر حسب اقتضای نسب نامه بدون نفر تجزیه میشود . در کتاب موسوم به «گر شاپ نامه» ایشیریت (یا ایتریت) جدرستم و پدر گر شاپ^۲ شمرده میشود . این آدم بطوریقین همان ثریتا^۳ یکی از ساهمهای اوست است ، اما در این مورد سروکار ما باشد نقل لفظی است از خطی به خط دیگر با سبک کامل علمی^۴ و بهیچوجه نمیتواند هربوشه بیکثروايت اصلی باشد . از طرف دیگر محل و مکان زال و درستم بطور قطع منحصر به میستان (زرنگ)^۵ وزابل (رخچ)^۶ است ، یعنی محلهایی که اگرچه برای مؤلفین اوستا بیکانه بوده ، ولی قطعاً از محیط و منطقه آنها خیلی دور بوده . از همین موضوع که آنها وطن دیگری داشته‌اند میتوان استنباط کرد که ایشان جزء یک طبقه داستانی دیگری غیر از داستان پهلوانان دیگر بشمارمی‌رند . علاوه بر آن توصیفات فوق العاده غریب و عجیب آنها بدرجات بیش از مشخصات پهلوانان دیگر افسانه‌آمیز است . زال زد یعنی پیر کهن سال^۷ که دستان نیز نامیده میشود ، با موهای سفید بدیا آمده ، در وسط بیابان گذاشته شده ، بتوسط سیمرغ که با پسر او نیز ارتباط کامل دارد ، تربیت میشود . یک چنین مرغی که مخصوصاً از عالم اهریمنی است ، در جنگ با اسقندیار نیز پیدا میشود و زال نیز قوه

۱- ص ۲۸۷ بیت ۶۸ - عادة گر شاپ گفته میشود ، اما چون در خط فارسی فرقی میان گ فارسی و گ تازی نیست ، شاید بتوان این کلمه و ۱ با کاف تازی تلفظ کرد ، با وجود اینکه ما هیچ دلیلی در دست نداریم که ممکن است فردوسی هم بخطا گ فارسی استعمال کرده باشد و از طرفی هم معال نیست که مطابق قواعد تلفظی گر شاپ ، با گاف فارسی (ویا با تغییر حرکت هجای اول) ، تلفظ کرده باشد . بنابراین اسم گرسیوز که اکنون عموماً با گاف فارسی خوانده میشود ، بهتر بود که پنهان گ تازی تلفظ شده باشد (کرسوز یا کرسیوز ، Karsēvaz ، Karsīvaz) رجوع شود به ۱۶۲ Namenbuch (جستی) بر عکس بطوریکه یونستی در همان کتاب ص ۱۱۴ نشان میدهد ، بهتر بود اگر اسام پدر گورز با گاف فارسی تلفظ میشد ، یعنی بجای کشاد گشاد گفته میشد ، برای آنکه طبری در جلد اول ص ۱۰۸ و ص ۱۳ و ص ۱۱۷ و ص ۱۱ این اسم را با جیم نوشته است .

۲- م ۲۱۲۱

۳- مطابق قواعد تلفظ شکل فارسی جدید آن میباشتی کلمه‌ای شبیه به «سید» باشد .

۴- زال و زر دو شکل یک کلمه‌اند و هردو بمعنای پیر هستند و هردو برای نام گذاشتن اشخاص نیز استعمال شده‌اند .

جادوگری دارد^۱. «رستم پیل تن»^۲ پهلواییست که قوه و قدرت او بیش از نیروی آدمیان است. شاید این نیرو و توانائی او از آن جهت است که از طرف هادری با شاه اهر یمنان ضحاک منسوب بوده و در نتیجه کمی قوه شیطانی دارد، ولو آنکه رسنم هو اخواه نیکو نیها بوده و دیو سفید را در غارش و بسیاری دیگر از اهربیمنان را در جنگ مغلوب کرده است، بالاخره برای رسنم ماجرای او با دیواکوان^۳ مشخص است. رسنم و اسب غول هیکلش رخش^۴ هرگز از هم جدا نمی‌شوند. طرز کشته شدن رسنم نیز بسیار جالب توجه است: برادر بدفیت او (که در هیچ مورد دیگر از او صحبتی نیست) کاری می‌کند که رسنم و

۱- رجوع شود به او اخر ۲۵۸، در مینو خرد ۶۲، ۳۷. این مرغ صریحاً بمعزله موجود نیکو- کاری معرفی می‌شود.

۲- بنابر کتاب موسی خورنی قوه و نیروی او برابر با قوه ۱۲۰ پیل بوده است.

۳- من گمان می‌کنم که در کتاب مأخذ فردوسی اکوان بجای اکومان نوشته شده بوده و یا آنکه فردوسی آنرا غلط خوانده و یا اینکه شاعر، که در نقل آسمهای شخصی اغلب بدلغواه رفتار کرده است، این کلمه را نیز ساخته است و حال آنکه این همان کلمه اکومانو (اکومان) Akemmanô (Akôman) دشمن مخصوص و هومانو Vohumanô (بهمن) است. پیش از من شپیگل (637، ۱، Alterth Eran) نزدیک بود که تشابه این دو کلمه را با یکدیگر اظهار کند. اما او از بیانات خود نتیجه نگرفته است، برای آنکه او باین فکر نیافتاده که ممکن است در اثر نقص خط عربی این تغییر شکل بوجود آمده باشد. گورخر، که اکوان در قالب او می‌خواهد رسنم را با افسون فریب دهد جزو مخلوقات نیکو بشمار می‌رود، اما در شکارهای عده بمعزله یک حیوان مطلوبی مناسب داشته و در موارد دیگری نظیر این مورد (ص ۱۰۹۶ و مص ۱۸۴۶) مانند موجود فریب دهنده‌ای پدیدار شده است.

۴- رخش بطور اسامی جنس مثلاً در شاهنامه ص ۸۱۷ بیت ۸۱۴ استعمال شده است؛ ویس و رامین ص ۱۲۷ اس ۶ و بعد ص ۳۱۰ مکرراً. قریب ۶۵ سال پیش اوالد بن حدس خود را اظهار کرد که رخش باید همان کلمه سامی Rahch باشد. البته باید اذعان کرد که این کلمه در بدو امر یک معنای عمومی و جامعی داشته است (در زبان عبرانی ظاهرآباسبهای اصیل اطلاق شده) اگر بخواهیم این کلمه را با Rakshas (دیبر) هندی مربوط کنیم، حدس واهی زده ایم. رخش میباشست «قهوه‌ای سیره و بقعه‌له برخی» رنگ سرخ بازه باید. این مطلب میتواند تا اندازه‌ای با شرح ص ۲۸۷ بیت ۹۳ و بعد مطابقت نماید. حالاتی که همین اصطلاح ارمنی را در نوشته‌های Grigor Magistros (وفات ۱۰۵۸) Fuchsrot ترجمه کرده است. در هر صورت ربطی با کلمه «رخش» فارسی بمعنای تابش ندارد.

رخش در گودالی که پراز نیزه و شمشیر است میافتد و رستم در هماندم مرگ تیری از کمان رها میکند که درخت و تن اورا بهم میدوزد^۱. چون افسانه رستم ضمیمه مجهوده افسانه‌ای که بمنزله تاریخ تصویر دفته، گردیده است و رستم هاندیکنفر پهلوان جلوه گر شده و بزدیگران فقط همان مزینی را دارد که تقریباً اخیلس بر هماوردان خود دارد، پس میتوانیم بگوئیم که رستم شاهنامه شخصی است که از روی رستم قدیم تقلید شده است. شاید نیز طول عمر رستم وزال و حتی افزایش این دشمن رستم فقط از لحاظ دخالت آنهاست در جنگ‌های شاهانی که دوره شاهیشان بسیار از هم دور است^۲. بنا بر قرائت، این افسانه‌ها متعلق با برانیان بومی زدنگ ورخج است و سکانها در موقع هجوم بسر زمینی^۳ که تا بحال با نام آنها (سکستان، سکستان، سیستان) نامیده میشود از وطن شمالی خود همراه نیاورده‌اند شکل اصلی اسم رستم، روستهم^۴ است که فقط ایرانی میتواند باشد. همچنین است کلمه زونابه اسم مادر پهلوان که اصل آن روزابک است و در شعالی باصل نزدیکتر «روزاو» آمده است^۵. بهار تباطط نزدیک این دو اسم بایکدیگر یوستی در مقدمه «کتاب اسامی» خود اشاره کرده است^۶

۱- این مطلب ممکن است تغییر شکلی از یک داستان طبیعی باشد.

۲- البته تقریباً تمام این شاهان ۱۰۰ سال و بلکه بیشتر شاهی میکنند، گودرز نیز زیاده از حد پیز میشود. بسیاری از پهلوانان ملی بسن زیادی میرسند. از عمر شارلمانی در زمان جنگ (Chanson de Roland 524-539=552 Gautier) بیش از ۲۰۰ سال گذشته است (Talvy „Serb. Volkslieder“ (1853) 1,256. Vogel: Marko Kraljevitz, Einl, vi) از عمر پهلوان روسی ایلیا ja ۱۱۰ ۲۵ سال هم میگذرد (Stern, Vladimir's Tafelrunde 37) اما عمر رستم بپانصد سال میرسد، عمر پدر او از این هم بیشتر است، آن هم بدون اینکه در هم رشتم تأثیری کرده باشد.

۳- تقریباً در اوآخر قرن دوم میلادی رجوع شود s. Geschichte Iran, Gutschmid من یقین ندارم که این شگاهها بطوریکه امروز عموماً تصور میشود ایرانی بوده باشند.

۴- پهلوی آن Roughâbak بوده است. برای فردوسی رو دابه آسان‌تر از روزابک بوده است، برای آنکه رو دابه را میتوانسته است قبل از کلمه‌ای که با حرف بی صدا شروع میشده است نیز بکار برد.

اما هنگامی که افسانهای راجع باین پهلوان بمنزله سختی از داستان پهلوان ایرانی پنجه غرب نفوذ کرد - اقلاد را اوائل قرن هفتم^۱ - شکل نرکیبی رسم و بارستم^۲ شکل معمولی آن بود^۳. الا خطل شاعر عیسی و معروف قرن هفتم از اهل صحرای بین النهرين «رسم و اد شراب مبنو شده»^۴، بدکی از مقدسین همان زمان از اهل دجله نیز رسم نام دارد^۵. و بعد از اد جند نفر عابد دیگر نیز همین اسم را داشته‌اند^۶، پس در آن زمان اسم رسم ذممحافلی هم که هیچ آشنا نی با شخص پهلوان نداشته‌اند متداول بوده است. بعدها، هنگامی که عربها به سیستان، که وطن رسم بود، آمدند، محلی را یافتند که «اصطبلا اسب رسم» نامیده می‌شد^۷، مقصود البته رخش است. با وجود تمام آنچه گفته شد، شکل اصلی اسم رسم با اقلاییک شکل انتقالی آن همه‌جا از بین نرفته بوده است^۸. موسی خورنی ارمنی (که بنابر تحقیقات جدید کتابش را ظاهرآ در قرن هفتم و یا هشتم نوشته است) از رسم کارهای

۱- بدکی از اهالی مکه نظر بن‌الحارث نام در آن ایام برای همراهی‌های خود آنچه را که در سرزمین فرات راجع به رسم و اسفندیا (که شکل اصلی و صحیح این اسم است) شنیده بوده حکایت می‌کند و معلوم است که این مردمان کاملاً بی‌دین و بی‌مذهب از این افسانه‌ها بیشتر از قصه‌های خشک مذهبی قرآن لذت می‌بردند (ابن‌هشام ۱۹۱ . ۲۲۵).

۲- این تغییر هجای آخر که ام (بفتح الف) تبدیل به ام (بضم الف) شود در موارد دیگر نیز در زبان فارسی دیده می‌شود.

۳- نسخه بندادچاپ صالحانی : ۱۱ ، ۸۰ .

۴- Sabhrashō ed Mignana ۱۹۰,۴

۵- رجوع شود به فهرست کتاب Thoinas von Margā ed Budge

۶- بلاذری ص ۳۹۴؛ ابن اثیر جزو سوم ص ۱۰۱

۷- در رساله پهلوی شهرهای ایران (شاید از آثار او اخر قرن هشتم) Rutstakhm نوشته شده است یک نفر پارسی قرن چهاردهم Rotstakhm مینویسد. حتی در شاهنامه نیز شکلهای انتقالی دیده می‌شود. فرهنگ شاهنامه عبدالقدار چاپ Salemann بیت ۱۷۶۹ صفحه ۲۲۸ را بارستهم^۲ (در نسخه‌های چاپی به «رسمش» تبدیل کرده‌اند) نقل کرده و در یک بیت دیگر که هنوز در شاهنامه پیدا نشده است رسم (بروزن نور کم) با ستم قافیه بسته شده است. این مطلب را بموضع خود هر چند اطلاع داد. پس من در حده خود که شکل Rutstakhm را درست کرده‌اند، بخطا رفته بودم. نکته دیگر که جالب توجه است آنکه روی یک جام افسونگری مندانی بنشان Nr 21 Pognon این کلمه Rushavm حک شده است. شکل رسم در یک بیت کلیله و دمنه نگارش نصرالله منشی نیز دیده می‌شود.

دیگری نیز، جزو آنچه ایرانیان حکایت میکنند، سراغ دارد^۱.

پس بنابر تمام فرائمن مطالب عمدۀ داستان پهلوانی ایرانی، که مخصوصاً در اثر دخول افسانه پهلوانان جنوب غربی درست مهیج گردید، مدت‌ها پیش از سقوط شاهنشاهی ملی تدوین گردیده است^۲.

۱۱۸ . در طی قرن‌ها ممکن است که همه کوئی مفاخر بیکانه دیگری نیز در روایات‌علی و روحا نی ایران لفود گرده باشد. بی اوزش نیست تحقیقاتی بهود که تاچه اندازه تأثیرات یهودی در آن دخالت داشته است – اما بدون غرض! از جمله تأثیرات سلیمان، شاه جهان است در افسانه جمشید که قبل از پیشگل متوجه آن شده است.

از جمله دلائلی که نوده مردم شاهان اساطیری را همیشه در نظر داشته و هر گز فراموش نکرده‌اند، وجود قبر کیخسرو است در شوش که سبیوس^۳ ارمنی (قرن هفتم) از آن اسمی برداشت آشنا زیان با علوم مغرب زمینی آنرا قبرداریوش پنداشته و می‌حیان از آن دانیال پیغمبر میدانند. هو بشمان^۴ بمعایرت این تصور با گفته مقبول عموم، که کیخسرو ربوه و ناپدید شد، اشاره مینماید. واگر در متن سریانی رمان اسکندر بجای خشایار شاخسر و نوشته شده، پس در نظر مترجم پهلوی که مترجم آشوری از او پیروی کرده‌است، همان عالیترین نمونه‌شاهی که در

۱- پکنتر ارمنی دان منتقد که راجع به شخص فوستوس بیزانسی بما توضیحاتی بدهد، می‌بایستی ثابت کند که آیا میتوان اسم ارستم (Arostom) اسقف ارمنی را در کتاب فوستوس بیزانسی ص ۲۶۵، که ظاهراً نسب رومی داشته است و من در اثر کتاب Hübschmann's Altarmenische Personennamen (از انتشارات جشنی که با تختار روت Roth گرفته شده است) متوجه آن شدم، همان اسم رستم دانست یا خیر.

۲- از اینکه علان شعبی (در حقیقت یک نفر «دشمن عرب») عبدالله بن طاهر را در ملح نامه‌اش «رسنی و در او ج شرف» میخواند (یاقوت، ارشاد جزو ۵ ص ۶۸) میتوان چنین نتیجه گرفت که این خانواده شاهی متوجه داستانهای ملی خود بوده است. این نکته با مطالب دیگری که ما میدانیم مطابقت میکند.

۱۲۸ در مقدمه شاهنامه‌ای که با یسنگر (در سال ۱۴۲۵/۶) نوئیمور امر بنو شتن داده حکایت می‌شود که شاهان ایران و مخصوصاً ساسانیان و از میان آنها بالاخص خسرو انوشیروان (سال ۵۷۹-۵۳۱) سعی داشته‌اند که وقایع شاهان پیشین جمع آوری شود^۱. این مأخذ مخصوصاً برای زمانهای گذشته‌تر خالی از اعتبار است و بعلاوه این خبر نیز بسیار مهم است، بطوریکه من نمیتوانم اسم خسرو را درین حکایت چندان معتبر بدانم، اما بدیهی است که در زمان او از مدت‌های پیش یادداشت‌هایی راجع به تاریخ شاهان یافتشده‌و یا اقلایی کنوع فهرستی از شاهان با ذکر تاریخ شاهی آنها و سایر یادداشت‌های مختصر دیگر نیز موجود بوده است.

این تاریخ یقیناً با خستین شاه (بهتر بخواهیم بگوئیم نخستین آدم) کیومرث شروع می‌شده است. زیرا فقط از این راه است که میتوان سبب ثبات و وحدت ترتیب و یکی بودن بسیاری از جزئیات دیگر را بیان کرد. عموماً تصور می‌کردند که ساسانیان جاشینان حق و بازماندگان خستین شاهان اساطیری هستند. در نظر ایرانیان هیچ فرقی مابین دوره تاریخی و اساطیری نبود، چنان‌که اهالی آتن نیز در قرن چهارم فرقی مابین جنگهای نیاکان خود با آمازونها که تازه دران ایام جعل شده بود و کارهای پهلوانان مازان و سلامیس نمی‌گفاردند. از هخامنشی‌ها تقریباً هیچ خبر نداشتند. فقط این روایات با آنها رسیده بود که یک دارا^۲ نامی را اسکنند ملعون کشته و پیش از او دارای دیگری نیز سلطنت کرده است^۳. دارای پیشین را باشه اساطیری بهمن، نوئ ویشتاسب (گشتاسب)^۴ یکی میدانستند. از نوشهای یکنفر نویسنده سریانی که مأخذ او کتابهای یکنفر و قایع نگار یونانی بود، با شاهنشاه اردشیر (ارتختشتر) که اسم او دوباره از بدو تأسیس شاهنشاهی ساسانی

۱- رجوع شود به چاپ ماکان، مقدمه فارسی ص ۱۱

۲- اسمهای هخامنشی اردشیر و دارا در دوره مقدونی و اشکانی گاهی در شهریاران ایران و همسایگان آنها متداول بوده است؛ ولی در خود پارس مخصوصاً رواج کامل داشته است.

۳- بعقیده من تاوقتیکه خلاف آن به ثبوت نرسیده است، میتوان قبول کرد که ویشتاسب حامی زرتشت شخصیت تاریخی داشته است.

میرروف عموم شده بود، لیز آشناشده و اورابی دخنده همان بهمن^۱ می‌ینداشتند. در ضمن لقب «در ازدست» Makrokheir را که در شاهنامه البهاء اسمی از آن نرفته و فقط در منتهای هر بیان پیش می‌آید، پذیرفته است^۲ راجع باین مطلب یک روایت اصیل ایرانی در دست نیست. اما اینکه فرامهم آوردن تاریخ و ماقولیخواه کاملاً بدلتخواه بعمل نیامده، از این امر برهه می‌آید که از دوره طولانی اشکانیان جزو اسم و عدد هیچ مطلب دیگری باقی نمانده است؛ موضوع اینست که راجع بآنها روایت دقیقی در دست نبوده است. حتی چند قصه از شاهان داستانی پیشین لیز همین حال را داشته‌اند.

مانمیتوانیم بدانیم که تا چه اندازه فهرست شاهان بالفسانه‌های عصر صلتری، مخصوصاً دوره اساطیری، مربوط بوده است، در هر حال از نوشتہ‌های اگاثیاس میدانیم که در زمان خسرو اول دفترهای رسمی و قبایع Persikoy bibloy basilika apomnemonen ma ta (۳۰:۴) basillikay diphtheraz (۲۷:۲) که با کمال دقت محفوظ شده بودند، موجود بوده و در آنها اسامی شاهان ساسانی با وقایع دوره آنان ثبت شده بوده است. از آنچه اگاثیاس از دوست عالمش سرگیوس^۳ شنیده بوده و بما خبر میدهد، میتوانیم بفهمیم که تا چه اندازه اطلاعات این نوشتہ و یا نوشتہ‌ها دقیق بوده است. تقریباً نمیتوان شک آورد که این تاریخ‌چشمها شامل دوره‌ای شاهی پیش از ساسانیان یعنی از زمان گیومرث هم بوده است.

دلیل دیگری بر وجود چنین مجموعه‌ای از داستانها اینست که هرمزد شاه پس از آنکه از شاهی افتاده در زندان است، آرزو میکند کاش دانشمند متبحری بانمه‌ای نزد او آمده از

۱- یکی بودن این دونفر را اول از همه ابن کلبی (وفات تقریباً ۸۲۰) در تاریخ طبری (جلد اصل ۶۸۷) تصدیق کرده است، اما این توافق کامل شاهنامه بانوی سندگان عربی زبان برمی‌آید که مأخذ قدیمی‌تری داشته است.

۲- لقب Makrokheir را وقایع نگاران مانند Eusebius و غیره از Dinon اقتباس کرده‌اند. بیرونی دریک چنین فهرست وقایع شکل یونانی این لقب را هم که مفرو شیر باشد بعلاوه ترجمه تحت اللفظی آن (طويل اليدين) را نقل کرده است. دیگران مانند طبری (۴۹۸-۴۹۸ میلادی) (بیرونی ص ۱۰۵)، مفاتیح (۱۰۰-۱۰۰) (طويل اليداع)، یعنی کسیکه بر دور و نزدیک خلبه دارد، نوشتند و ممکن است که این ترجمه بمعنای اصلی آن نزدیک تر باشد.

۳- مؤلف طویل اليداع را در نقل طویل اليداع بین معجمه آورده است. ۲ Sergius

شاهان پستان پرای او حکایت کند. (مهم ۱۶۸۷ ب ۱۷۱). اینجا بطور بقیه واز روی حق فرض میشود که در سال ۵۹۰ کتابی وجود داشته که در آن تاریخ شاهان پستانی نگاشته شده بوده است.

۱۳۸. نیز در مقدمه باستانفری بطور صريح خبر داده میشود که در زمان یزدگرد آخرین شاه ساسانی (که در او اخر سال ۲۴۶ یا اوائل ۲۴۳ به تخت نشسته و از سال ۲۴۷ فراری شده و ظاهرآ در نوامبر ۶۵۱ در منتهای ضعف هلاک شده است) دهکان دانشور^۱ با استفاده از سخمهای پیشین یک وقارع نامه کاملی از شاهان ایران از گیومرث تا خسرو دوم (۶۲۸ تا ۵۹۰) تألیف کرده است، در مقدمه مختصر تری که بر شاهنامه نثری نوشته شده بوده در ضمن ذکر مأخذها تاریخ ایران اسمی هم از فرخان یا فرخانی موبدمودان همان یزدگرد و رامین «بنده شهریاران»^۲ برده میشود^۳. این مقدمه آمیخته بافسانه بوده، بسیاری از مطالب را باهم مخلوط میکند. معهداً من گمان میکنم که این اطلاعاتی که بد تغییر شده و معلوم نیست از زیر دست چند نفر گذشته است، دارای یک اصل راستی است. تامرگ خسرو دوم نوشههای عربی و شاهنامه نسبه تا حد زیادی باهم مطابقت مینمایند. واين لکته بطور قطع میرساند که مأخذی که هردو آنها ازان استفاده کرده اند کمی پیش از آن وقت نوشته شده است. جنبههای کاملاً قانونی و آمیخته باحساسات وطن پرستی که در تمام قسمتهای کتاب جلب توجه میکند و بعضی جزئیات دیگر بر ما ثابت مینماید که کتاب

۱- بطور یکه میدانیم، دهگانها جزو طبقه دوم نجیبای دهها بوده اند، و آنها هستند که در واقع روایات ملی را حفظ کرده اند؛ رجوع شود به مقدمه ترجمه شاهنامه مهل (چاپ قطع خشتی ص ۲۱۱) و ترجمه طبری مؤلف ص ۴۶؛ اسم دانشور را نسخه خطی بریتیش میوزیوم Add.27,257 تأیید میکند (این مطلب را اته لطفاً برای من دیده است). آنطور یکه من اول گمان میکرم، که دانشور بمعنای حقیقی آن وصفت دهگان است، مشکل درست باشد.

۲- در نسخه خطی لیدن فرخانی نقل شده است. در نسخه استراسبورگ اسم دوم حذف شده. متن این مقدمه که در دورهای اخیر ضمیمه نسخه بریتیش میوزیوم Add.21,103 شده است و یک سواد از آن نزد من است، هردو اسم را حذف کرده است و در Notices sur le Schahnamah Wallenbourg (وین ۱۸۱۰) نیز ذکری نشده است.

۳- در یک نسخه دیگر «بنده یزدگرد شهریار» نوشته شده است.

اصلی بوسیله یکی از نزدیکان دربار شاهی و پیش از سقوط دولت ساسایان نوشته شده است. هنگام تاجگذاری یزدگرد جوان دراستخر، که از قدیم مقدس و محترم بود، درساپه قدرت و عظمت رسم توانا همه میتوانستند انتظار داشته باشند که این هرجو مرجهای زشت بر طرف شده دولت جوانی پابمیدان فرمانفرمانی گذارد. در این ایام مناسب بود که يك تاریخ شاهنشاهی رسمی تدوین شود. بعد از برد قادسیه (سال ۶۳۷ یا ۶۳۸) که این آرزو بطریق موحشی تبدیل به یأس شد، دیگر کسی نمیتوانست فکر چنین تاریخی یافتد. دلیل دیگری که این کتاب در زمان یزدگرد نوشته شده، آن است که در آن خسرو دوم، پدر بزرگ یزدگرد، مدح شده و باحتی الامکان تبرئه شده است، در صورتی که پسر خسرو را که پدر و پسر ادران خود را از جمله شهریار پدر یزدگرد را بکشتن داد، بدون هیچگونه ملاحظه محکوم مینماید.

تابحال چندین بار اشاره شده که اخبار نویسنده کان عربی زبان که البته بسیار مختصر میگردد، با شاهنامه مطابقت میکند. این مطابقت مخصوصاً در قسمت تاریخ ساسایان کلام بکلام است. از این رومیتوانیم مندرجات و تمام مشخصات کتاب را بطور جامعی در نظر خود مجسم کنیم. آنکه خمسی نامه‌زیران که اصول آن جزء دیوان جامع شده بود، اغلب در ترجمه‌های عربی نیز دیده میشود. تمام روایات ملی در یک کتاب خلاصه و جمع شده بوده است. اینها روایات توده مردم نبود، بلکه روایاتی بود که از قول بزرگان و روحانیون که بایکدیگر کامل‌امر بوط بودند، گردآمده بود. عقاید و افکار این دو طبقه که مخصوصاً در دولتشاهی ساسایان بسیار صاحب نفوذ بودند، همه جانمایان است. خطابه‌های اخلاقی همیشه دلپسند ایرانیان نیز برای سرگرمی و تفریح نگاشته شده بوده است. خطابه‌های اخلاقی همیشه دلپسند ایرانیان بوده است، اصولاً در تمام تاریخ زیاد خطابه ایراد میشود. افزاط ایرانیان در سخنگوئی و عشق و علاقه آنها به فصاحت بیان نیز اغلب جلب توجه میکند. این کتاب بزبان پهلوی، که در آن زمان تنها زبانی بود که ایرانیان با آن معمولاً اخلط مینوشتند، نگاشته شده بود. اسم کتاب قریب به یقین خوتای نامک و با تلفظ جدیدتر خدای نامه، یعنی نامه خداوندان متشابه با اسم شاهنامه که بعدها با آن داده‌اند، بوده است. برای آنکه هأخذ خوب عربی

هیمن کتاب پهلوی را، که حاوی تاریخ شاهان ایران بوده، خدماتی الله بیان^۱ این کتاب در اثر ترجمه ابن مفعم (اواسط قرن هشتم) داخل ادبیات عربی شد. ازان زمان مهمترین اشخاص دوره پهلوی ایران و نیز جندتن از ساسانیان در از دلمانان معروف و معلوم، و حتی در خارج از ایران هم مشهور بوده‌اند، بطوریکه گاهی شاعران عرب در شعرهای خود لیز میتوانستند با آنها اشاره کنند. بدینختانه نه فقط اصل پهلوی بلکه ترجمه عربی آن نیز بکلی از دست رفته است. ترجمه‌ها و کتابهای دیگری که از روی آن تدوین شده بود، نیز کم شده است. بعای آن البته بطور ناقص در تاریخ‌ها و گاهی نیز در بعضی از مجموعه‌ها از قبیل «عيون الاخبار»^۲ ابن قتیبه فطعات و استخاراجاتی باقی مانده است. اما اینجا دیگر لازم نمیدانم راجع به جزئیات تاریخ ابن موضع در ادبیات عرب اشاره‌ای بکنم.^۳ بهمین مختصر اکتفا می‌شود که ابن مفعم نکانی را که زنده حسنه و استدلال عقلانی مسلمانی بوده است، حذف کرده است.^۴ گذشته از بن میتوان حدس زد که بعضی از مطالب را نیز بنابر عقیده و سلیقه شخصی تغییر داده است.

ظاهرآ خدای نامه در اثر غفلت نسخه نویسان و در اثر تصحیحات بدلاخواه اشخاص بسیار ناقص شده بوده است، خطی که اصولاً چندین تعبیر دارد و بطور یقین اغلب درست مفهوم خوانندگان و نسخه برداران نبوده، بیشتر باعث اینگونه افتادگیها شده بوده است و معلوم نیست که دقت دیگران پهلوی قدیم در استنساخ صحیح متناهی است از دقت ایرانیان امروزه بوده باشد. بهرام موبد برای تدوین آن تاریخ مختصری که به نظر او صحیح باشد،^۵ مجبور شد که از بیست نسخه بلکه بیشتر استفاده کند. معلوم می‌شود که اعداد نسخه باهم فرق کلی داشته‌اند.^۶

۱۱۴^۸ . پاییز خدای نامه دیوانهای مستقل دیگری که اقلام حاوی تاریخ ساسانیان بوده،

۱- حجزه ص ۱۱۰ و ص ۲۴؛ الفهرست ص ۱۱۸ و ۲۷ و ص ۲۰۵ س ۱۲.

۲- تکمیل چاپ Brockelmann بدینختانه هنوز ممکن نشده است.^۹

۳- رجوع شود به مقدمه ترجمه طبری مؤلف.

۴- حجزه ص ۶۶ ۵- حجزه ۲۴

۶- من بدرود یه مرفته بد کار نکرده است ولی آنکه فهرست او در همه جا مددهای اصلی را نقل نمی‌کند
۴ در سالهای اخیر در قاهره دوره کامل هیون الاخبار در کمال دقت وزیریانی بطبع رسیده است. م

دست پنجمت میر قته است. این دیوانها تغییر شکل و صورت جدیدی از خدای نامه نبوده است. اختلافات کلی را که در قسمتی از مطالب کتب عربی و همچنین در شاهنامه رخداده است فقط ناشی ازین نکته باید دانست. این اختلافات بعد است که از روی یقین و با بنابر قرائن میتوان گفت که از کتاب دیگر اقتباس شده است. مثلاً عاقبت شاه فیروز در کتاب ابن مففع، که مندرجات آنرا از کتابهای مختلف عربی^۱ میتوان تقریباً کلام بکلام جمع آوری کرد، بلکه با مطالب شعالی و شاهنامه فرق دارد. مشکل بتوان گفت که شعالی و فردوسی این قسمت را از خدای نامه اقتباس کرده‌اند، ولی، با وجود این، مندرجات کتاب غرر و شاهنامه‌هم در این قسمت با یکدیگر مطابقت نمیکنند. ربط و قایع با یکدیگر نسبه درهم و برهم است. از طرف دیگر مثلاً طبری اطلاعات تاریخی خیلی خوبی از اردشیر اول و آخرین شاهان ساسائی میدهد که با استی بطور غیر مستقیم از مأخذ قدیمی پارسی (پهلوی) اقتباس شده باشد و بطور قطع در خدای نامه نبوده است. گذشته از اینها همه نوع قصه‌های پهلوی و رمان موجود بوده که بعضی از آنها ممکن است پس از تدوین خدای نامه جزو دیوان کامل تاریخ شده باشد. شاید بتوان درباره کار فامگ اردشیر که هنوز باقی مانده است نیز همین ادعا را کرد و بنابر قرائن رمان بزرگ تاریخی بهرام چوبین، که مطالب آنرا میتوان از کتابهای عربی و طبری فارسی و شاهنامه جمع آوری کرد، نیز همین حال را داشته است.^۲

§ ۱۵. آنچه در مقدمه باسنگری راجع به بقیه سرگذشت شاهنامه تدوین شده زمان

۱- مخصوصاً عيون الاخبار و کتاب المعرف ابن قتیبه؛ ابنالبطریق؛ طبری (که سه تحریر مختلف نقل میکنند)؛ نسخه 30 Sprenger؛ دینوری، البته این مأخذ در تمام جزئیات باهم تطبیق نمیکنند نیز رجوع شود بترجمة طبری مؤلف خ. XX.

۲- رجوع شود بترجمة طبری مؤلف (ص ۳۷ و بعد) و نیز رجوع شود به رساله آرتور کریستنسن و اهتمام او در تجدید تدوین آن (کپنهاگ ۱۹۰۷ بزبان دانمارکی) تمام کتاب را در روزگار پیشین جبله بن سالم عربی ترجمه کرده بوده؛ بنابر قراین اسم پهلوان آن از این راه است که معروف شده است، پکی از هجوگویان در حدود سال ۸۲۹ میلادی درباره مردان بر جسته ملت ارامی (نبطی) که مورد تحریر بودند میگوید: «اگر از کم قدر ترین و خوارترین ایشان نسبش را سوال کنی، از راه تفاخر خواهد گفت که من پسر چوبین هستم» (آهانی جزو ۱۲ ص ۱۷۶)

یزدگردگفته شده است، روی هم رفته سخنان واهی است. بر عکس اطلاعات دیباچه دیگر راجع بتدوین کتاب ثری که مأخذ شاهنامه فردوسی بوده، بسیار مهم است. بعضی از قسمت‌های مقدمه باسنگری نیز با این دیباچه مطابقت نمی‌کند. در آنجاگفته می‌شود که در سال ۶۴۳^۱

هجری (= ۹۵۷/۸) امیر ابو منصور عبد الرزاق که در آن زمان فرمانروای طوس بود دستور خوش ابو منصور المعمري^۲ را بفرمود تاشه‌نامه‌ای [به نظر] تدوین کند. این امر بدست چهار نفری که در زیر اسم آنها برده می‌شود انجام گرفت:^۳

(۱) ساح (ساح؟) پسر خرامان (خ. ل. خرامانی؟) از اهل هری (هرات):

(۲) یزدانداد، پسر شاپور از سیستان:

(۳) ماهوی خودشید، پسر بهرام از شاپور (بطور یقین نیشاپور که ماکان ضبط کرده صحیح‌تر است.):

(۴) شادان، پسر بزرین از طوس.

هیچیک ازین اسمها مسلمانی نیست؛ بی‌شهر چهار نفر زرتشتی بوده‌اند، تنها آنها می‌توانستند کتابهای پهلوی را کمی بایستی از آنها استفاده کردند و خوانند این مطلب کم‌شاهنامه‌ای واقعاً برای ابو منصور بن عبد الرزاق طوسی تدوین شده است، از قول میروانی (الآثار الباقیه ص ۳۸ وص ۱۱۶)، که دانشمندترین و معتمدترین تاریخ‌نویسان است و کمی بعد از آن میزیسته، نیز تأیید می‌شود. این ابو منصور بایده همان محمد بن عبد الرزاق باشد که در واقع فرمانروای طوس بوده و در تاریخ سالهای ۹۴۵ تا ۹۶۰^۴ با چیزی‌ها از او گفته می‌شود. میروانی (الآثار الباقیه ص ۳۸) می‌گوید که برای این عبد الرزاق طوسی شجره نسبی ساخته شده وجود

۱- نظر نسخه لندن‌ولیدن اینطور است، در نسخه استراسبورگ (۲۶)= ۹۲۷/۸ فوشه شده است

۲- بایسنر : سعد بن منصور المعمري

۳- گلشته از سه نسخه‌ای که من دارم و نسخه Wallenbourg و مکان سه ۱۳ برای این عبارات به نسخه بریتیش میوزیوم Adu.27.257 از روی مقابلة Eth^۵ نیز رجوع کرده‌ام، اما من صرف نظر می‌کنم از اینکه خواننده را با ذکر نسخه بدل‌های بی‌فائده مزاحم شوم. فقط در اسم اول شه باقی است.

۴- مقدسی معاصر او می‌گوید که « این عبد الرزاق » بزرگترین مسجد طوس (طبران) را تریبون کرده است (ص ۳۱۹ ص ۶)

شجره نسب ابو منصور در مقدمه نثری مختصر دلیل بر صحت خبر سابق الذکر است. نسب او بنابراین شجره نسب منتهی بگشواز پدر گودرز می‌شود^۱. این تدوین کتاب جدید با عاملی که در آن وقت در خراسان حکم‌فرما بود، کاملاً تناسب دارد؛ منظور این بود که بادیات جدید ایران بوسیلهٔ ترجمه و تدوین جدید کتاب‌های معروف و مهم توسعه داده شود^۲.

اکنون بوسیلهٔ این مطالب یک قسمت از مقدمه‌ای که فردوسی بر نامهٔ بزرگ‌خود نوشته است (ص ۸) روشن و آشکار شده، از طرفی نیز آن اطلاعات را تأیید می‌کند. بنابر مقدمهٔ فردوسی «یکی پهلوان بود دهکان نژاد» - اشاره بشجره نسب است که از هر کشور موبدی بیاورد^۳ و از روی گفته‌های ایشان دربارهٔ شاهان وغیره کتابی گرد کرد و این کتاب بعدها مأخذ شاهنامهٔ فردوسی شد. فردوسی یکی از چهار نفر ساقهٔ الذکر، شاذان برزین (نمرهٔ ۴) را در مورد ذکر چگونگی آمدن کتاب‌کلیه و دمنه از هندوستان بایران نام می‌برد^۴. شاید

۱ - هریک از اسماها در نسخه‌ها باهم کمی فرق دارند. حتی راجع به ابو منصور المعری نیز شجره نسبی که با کمال بیشتر می‌جعل شده و نسبت اورا بیکی از پهلوانان دورهٔ خسرو دوم میرساند، ذکر شده است. - اینکه در مقدمهٔ بایسنفری گفته می‌شود که این شاهنامه بنابر میل و ارادهٔ یعقوب صفاری گردآورده شده و او نسخهٔ اصلی را از هندوستان بایران خواسته است (م ص ۱۲) این مطلب جزو قسمت افسانه‌ای این تاریخ بشمار می‌رود. این دو مقدمه گذشته از موضوعات خوب، دارای مطالب بی‌معنی و بی‌ربط هم هستند. حتی ذکرسال ۳۶۰ ه (که تغییری از عدد ۳۲۶ و یا ۳۴۶ روایات بهتر است) هم با زمان یعقوب که در سال ۲۶۵ ه مرده است، تطبیق نمی‌کند.

۲ - خراسان مهد و مدت‌ها وطن حقیقی ادبیات فارسی جدید بشمار میرفته است، اما امروز بر عکس اهالی خراسان مردمانی ابله و خشک مغز و بی‌استعداد حتی برای ساختن یک هر استند. رجوع شود به ۲۳۱ Brown, A year amongst the Persians.

اما چه بله‌هایی که در این مدت بر سر این ایالت بدیخت وارد نشده است.

۳ - فردوسی کلمهٔ موبد را بمعنای و سیعی استعمال می‌کند، اما در هر صورت مقصود او فقط زرتشیان هستند.

۴ - مأکان ص ۱۷۴۳ - دنبالهٔ تاریخ ادبی راجع باین کتاب هندی در خاتمهٔ فصل (م ص ۱۷۵۰) می‌کن انت بقلم این مرد بوده باشد. بنابر گفته او کلیله و دمنه بمیل مأمون بعربی ترجمه شده است و این ترجمه بفرمان ابوالفضل وزیر نصر (ابن احمد سامانی که از ۹۱۴ تا ۹۴۲ شاهی می‌گردد است) بفارسی ترجمه شده است. از این دو اطلاع اولی بخطاست، برای آنکه ترجمة عربی نیم قرن پیش از مأمون بعمل آمده بوده. اما دومی بنابر قرائی راست است و من نیز سابقاً همینطور حدس موزدم، برای آنکه رود کی (وفات ۹۴۰/۴۱) شاعر معروف زمان همان نصر سامانی آنرا بشکل زیبایی به نظم آورده است. مطابق بعضی قسمتهای آن که در کتاب اسدی برای ما باقی مانده است در جوی شود بفرهنگ اسدی چاپه هورن ص ۱۸ و بعد، در هر صورت ما بطور یقین نمیدانیم که شاعر کتاب خود را مستقیماً از روی متن هر بی‌سروده است و یا از روی یک ترجمة نظر فارسی.

منظور از شاهوی کهنه سال که مأخذ افسانه شترنج هندی میباشد (م ۱۸۲۶، سطر چهارم از پائین) نیز همان کسیست که در فوق ماهوی (نمره ۳) نامیده شده است. ماهوی و شاهوی اغلب بجای اسم علم بکار رفته و حروف اول هر دو آنها ممکن است با آسانی عوض شود. گذشته ازین بعید نیست که مانع، مرزبان هری (م ۱۷۹۱ س ۴ از پائین) همان کسی باشد که در فوق اسم او در مرحله اول ذکر شده و ما اسم واقعی اورا از روی شک ضبط کرده ایم. اینکه فردوسی طوری سخن میراند که گوئی آنچه را که او بمسئولیت خود حکایت میکند ارزشان او شنیده است، هنافات قطعی با ادعای فوق ندارد. شاعر اغلب بنحوی سخن میگوید که گوئی مطلب را از کسی شنیده است و حال آنکه در کتابی خوانده است^۱. در زمان فردوسی و در زمان ابو منصور دیگر مرزبانی وجود نداشت. این مرد البته مباراکه میکرده باینکه تزاد او بیکی از مرزبانان ساسانیان و یا بخانواده یک چنین مرزبانی میرسیده است، شاید هم حق داشته است.

مندرجات این شاهنامه نشرا میتوانیم کما بیش بعینه از روی قسمتهای نظام موجود و نیز از روی بعضی از فصلهای کتاب شعالی بیکدیگر پیوسته و ترتیب دهیم. این کتاب دیوانی بوده است راجع بتأریخ ایران از نخستین جهان تا سقوط شاهنشاهی ملی ایران باضافه چند خادمه حماسی دیگر. مطالب عمده بالته از کتاب جامع دیگری و یا از خداینامه و یا از کتابی که شبیه بآن بوده، اقتباس شده است. اما در ضمن همه گونه سرگذشتهای کوچک و مستقل دیگری نیز بآن علاوه گردیده است. ازان جمله است مثلاً پیشتر قصه‌های راجع به بهرام گور که کمتر ممکن است در روایاتی که مأخذ مجموعه‌های قدیم عربی بوده است، موجود بوده باشد. مبالغ زیادی «حکمت» داخل آن کردند. مخصوصاً بعضی از فصلها از قبیل فصل مریوط به خسر و آنو شیر و آن مملو از مطالبی در تشویق پرهیزگاری، مجموعه‌های معما و غیره میباشد. یک عقدار از نوشتہ‌هایی که در این مورد از آن استفاده شده است در کتاب کوچکی بزبان پهلوی و فارسی مجدد هنوز برای ما باقی مانده است^۲. و نیز در همان زمان میباشد کتاب کوچکی که با عنوان پهلوی هنوز موجود البته از آثار زمان بعد از اسلام و راجع باور دن بازی

۱ - رجوع شود به ۲۷۸

۲ - رجوع شود به : 29 Anm. Pers. Studien, II

شطرنج هندی بایران است^۱ ضمیمه «نامه شاهان» شده باشد؛ نظری آنست موضوع آوردن کتاب «کلیله و دمنه» از هند بایران (هر دو در زمان خسروان و شیروان). بنابر قرآن گردآورندگان حکایت مرگ رستم را نیز که بسیار عجیب و غریب است و می‌شک بسیار قدیمی است در همان هنرگام اضافه کرده‌اند. این افسانه‌تر گدرستم بکاری باعند جات ترجمة کتاب اساسی متفاوت است، برای آنکه تاحدی که ما میتوانیم تشخیص دهیم^۲.. در کتاب اساسی نقل کرده بوده‌اند که بهمن با تقام خون پدرش رستم را کشت. و این کلمات مطابق است با رواییه کتاب که پا بند بدین و آنین میباشد. قول دیگر در باره کشتن رستم قولیست که خالبی و فردوسی از کتاب آزاد سر و نقل میکنند که نسب خود را بام ذریعان می‌ساید و خوبیش را از رستم می‌پنداشت و در زمان احمد بن سهل در مرزو زندگانی می‌کرد (س ۱۷۲۹ بیت ۴۰۷۹ ص ۱۷۳ بیت ۱۰۷). از این احمد بن سهل اغلب اسم برده شده و در سال ۹۱۹/۲۰ م در حالیکه سردار و خداوند مرو بود، مرده است^۳ - همانطوری که گفته^۴ رمان بهرام چوبین ظاهرآ پیشتر داخل افسانه‌ای تاریخی شده بود، برای آنکه بهمین صورت در کتابهای مورخین عربی زبان نیز دیده می‌شود.

البتهم میتوانیم تشخیص دهیم که یک یک بعضی از قطعه‌های اصلی و مستقل قبل از ضمیمه خداینامه یا ضمیمه تاریخ جامع دیگری شبیه به خداینامه شده‌اند، یا اینکه این کار بعده چهار نفری که از طرف ابو منصور معین شده بودند، اجرا شده است، حتی راجع به قتها فصل بزرگ کتاب که از مأخذنها ییگانه اقتباس شده، یعنی سرگذشت اسکندر، نیز من

۱ - رجوع شود به همان کتاب مؤلف جلد دوم ص ۲۰ و بخط.

۲ - رجوع شود بطبری جلد اول ص ۶۸۷؛ مسعودی جلد دوم ص ۱۴۷. اما بمنظور میرسد که دیلوری (ص ۶۸ و بعد) جریان قضایا را طوری که در شاهنامه حکایت شده است تصور کرده است، پس نتیجه‌ای که در متنه گرفته شده یقین نیست.

۳ - راجع باور رجوع شود به این اثر کتاب هشتم ص ۶۵۰، ۵۹۰، ۴۵ و بخط و مخصوصاً ص ۸۹۶ تا ۸۹۷.

۴ - رجوع شود به ص ۲۷ همین کتاب.

۱ آقای نقی زاده در مجله کاوه شماره ۱۲ سال دوم ص ۱۵ مینویسد: «احمد بن سهل بن هاشم بن ولید بن جبله (یا حمله) این کاسکار از سرداران بزرگ سامانیان بوده و از سن ۲۰۷ تا ۲۶۹ میان او و هراclدان او پسamt سرداری و مرزبانی مرو در تواريخ دیده می‌شود و در سن ۳۰۷ در بخارا در جهیز ولات پادشاه است».

راضی نمیشوم بطورقطع قضاوت کنم. در خداینامه قطعاً از اسکندر مقدونی کم سخن رفته بوده است؛ و بطوریکه در ادبیات روحانیون زرتشتی هی بینیم درباره او نیز عقیده خوشی اظهار نشده است. اما نسبة خیلی پیشتر یک تحریر پهلوی از زمان اسکندر (که کالیستنس مجموعه^۱ نام کرده‌اند) تدوین شده بود که کما بیش کلام بکلام در ترجمه موجود سریانی آن نقل شده است^۲، و حال آنکه از طرف دیگر مأخذ قسمت عمده اقتباسات راجع باسکندر در کتابهای عربی همین ترجمه سریانی است. این رمان بعدها بر حسب معمول تغییرهای گوناگونی یافته است، از همه مهمتر آنکه، در اثر تبدیل مادر اسکندر یک شاهزاده خانم ایرانی، منقرض کننده کشور باستانی ایران نیم ایرانی شده و از این لحاظ ایرانیان بنظر رئوف تری باونگرسته‌اند، بطوریکه تو انته است در صف با افتخار شاهان باشکوه و جلال ایران داخل شود^۳. بنابر تمام قرائن حکایت اسکندر نیز همانند کتاب کلیلمودمنه ابتدا به عربی و بعد مجدد آبفارسی ترجمه شده است؛ و علت اینکه هم در شاهنامه و هم در تأثیفات نویسنده‌گان عربی زبان نقل شده که اسکندر بزیارت کعبه می‌رود^۴ تنها همین امر است.

چهار نفر مذکور – شاید هم بیشتر بوده‌اند – بطوریقین آنچه تو انته است که جمع آوری کنند، گردکرده‌اند. و نیز بر ما پوشیده است که طرز کار این چهار نفر چگونه بوده و کدام یک از آنها تمام کتاب را تنظیم کرده است. گاهی چنین بنظر می‌آید که نام و حتی نام مأخذشان را نیز ذکر کرده بوده‌اند، با این نکته از ذکر شدن نام آنها در شاهنامه، چنانکه در پیش با آن اشاره شد، پی برده می‌شود. قسمت عمده مأخذهای آنها بطوریقین کتابهای پهلوی بوده است، از همین جهت لازم بود تدوین این کتاب بمردادی که از دین کهن بودد

۱ - رجوع شود بر سالة من (Wien) *Beiträge zur Geschichte des Alexanderromans* (1890)

۲ - نظری رمانی که در اسکندریه مصر بوجود آمده است که در آن حتی اسکندر پسر نکتالیوس شاه مصری خواهد می‌شد؛ البته انسانهای ایرانی می‌باشند یک اختلاف بسیار بزرگتری را بر طرف فرماید تا افسانه مصریها.

۳ - تنها یک هلامت بخصوص از رمان (کالیستنس مجموعه) هنوز در شاهنامه باقی مانده و آن اینست که در سرزمین پیر از افسون مازندران (چرم پایان) (*Imantopodes*) یعنی همان اصطلاح نامه اوسیاتالیس (Muller 3,17) ضبط شده است. در قبال آنها یک قبیله دیگری از این نوع هستند که «بزرگوشناء» نامیده می‌شوند. این روایات قطعاً در مأخذ فردوسی هم بوده است.

رجوع شود. اگر یک کتاب تاریخ شاهان بزبان فارسی جدید نوشته شده بود، دیگر احتیاجی برای جمعه باشان نبود، برای آنکه بهمان اندازه که زبان زرتشتی برای مسلمانان پیگانه بوده برای دانشمندان زرتشتی هم زبان عربی اجنبی بوده است^۱. اما از کتابهای فارسی جدید هم استخراج مطلب شده است، مثلا در مورد تاریخ اسکندر این نکته مصدق می‌کند. از این راه میتوان فهمید که چگونه بعضی کلمه‌ها که در واقع فارسی بوده از قبیل ضحاک و قباد و کسری^۲ مطابق کتابت عربی نوشته شده است.

۱ - من گمان نمیکنم بتوان ثابت کرد که یک نفر از دانشمندان ایرانی که بزبان عربی چیز نوشته‌اند میتوانسته کتابهای پهلوی را بخواند، البته صرف نظر از آنها که تربیت زرتشتی یافتمو بعد مسلمان شده بودند. حمزه نیز چند کلمه بیشتر پهلوی نمیدانسته است، شاید کمتر از حدی که یعقوب اسقف شهر Edessa (اورفا) زبان عربی میدانسته است.

۲ - خسرو اول در شاهنامه و نیز در کتاب شاعری کری (با کره)، اما خسرو دوم برعکس در شاهنامه خسرو و در کتاب غرد کمی مغرب شده و خسرو نامیده می‌شود. این شکل در کتابهای سایر نویسنده‌گان عربی زبان نیز دیده می‌شود. زرنگی ایرانی از زمانهای پیش از اسم دهکچیار اهریمنی را با یک تغییر جزئی تبدیل به الضحاک، که نزد عربها بسیار متداول بود، کرده بود. بدین طبق برخلاف روایات کهن شاه اهریمنی یک نفر عرب قلمداد گردیده و خوش تر آنکه هر بهانیز آنرا باور کردند. اینکه به پدر دلیرش که کشن اونخستین جنایت ضحاک بشمار می‌رود در شاهنامه (ص ۲۸ بیت ۸۸) یک اسم عربی خوبی، یعنی مرداش، داده شده است (برخلاف عقبه رتادر ZDMG 4,423 که تصور می‌کند مرداش لغت فارسی و بمعنای «آدم‌خوار» است) ممکنست باین نظر بوده باشد که انتساب او بملت منفور عرب تأکید شود. خود پسندی اهالی یمن، که مدت زمانی هیچ‌گونه کار مهمی از ایشان بوجود نیامده بود، بعدها به ضحاک یک شجره نسب جعلی یعنی داد (طبری جلد اول ص ۲۰۲ س ۵ و بعد وغیره) و در نتیجه ابو نواس (شاعر تیمة دوم قرن نهم) اور اسلطان مقتدری میداند که تمام اهالی یمن (منظور تمام قبایلی هستند که از یمن منشعب شده‌اند، خود شاعر آزاد کرده و منسوب بیک چنین قبیله‌ای بوده است). بوجود او افتخار و مبارات می‌کنند (دیوان، تاهره ۱۸۹۸ ص ۱۵۵ بیت ۵). اینکه آیا شجره نسب اصلی ایرانی دهک در طبری جلد اول ص ۲۰۲ سطر ۱۰ و بعد و ص ۲۰۳ س ۱ و بعد، و در کتابهای سایر نویسنده‌گان عربی زبان و نیز دو پندتی، از آثار کهنه است یانه بسته باشند که آشنا یان بادیات باستانی ایران آنرا تحقیق کنند. نظیر پلیر فتن اسم (الئی) دهکه بوسیله عربها اینست که یهودیها به شهر روم که منفور آنها بودند دشمن کهنه خود ادم Edom را دادند، سریانیها و بعدها عربها از آنها پیروی کرده، هم‌کلیمرا پلیر فتن و در لظر آنها رومیها از بازمانده‌گان ادم (عیصو Esau) برادر یعقوب بشمار میرفتد.

این کتاب بزبان فارسی جدید نوشته شده بود و هر ایرانی تعلیم و تربیت یافتد میتوانست آنرا بخواند. مانع انتشار فقط حجم بزرگ آن بوده است. اینکه نسخهای آن از دست رفته، از این جهت است که تدوین شاعرانه آن که چندی بعد بعمل آمد، بزودی فوق العاده جلب توجه عموم مردم را نمود.

شاهنامه

۱۶۸ . تدوین شاعرانه کتاب را ابتدا دقیقی جوان بعهده گرفت . درباره زندگانی او اطلاعات ما بسیار کم است و تازه یقین نداریم که این اطلاعات راست باشد^۱ . وی در دربار یکی از شاهان سامانی شاعر فامدار و بر جسته‌ای بوده است. اگر آن پادشاه آنطوری که حدس زده می‌شود ، فوح بن منصور (۹۷۶ - ۹۹۷) بوده باشد ، پس در دوره اول شاهی او بوده است . در مقطع یک غزل که در آن بر حسب عادت شاعران فارسی‌زبان دقیقی اسم خود را ذکر می‌کند و هیچ دلیلی ندارد که در اصل بودن آن مشکوک باشیم ؛ با وجود و شعف اقرار می‌کند که از دنیا کیش زرتشتی را برگزیده است^۲ . این اعتراف بواسطه قسمتی از شاهنامه که او سرده است تأیید می‌گردد؛ در این قسمت دقیقی دین نوآوردن زرتشت را و جنگ‌های راکه گشتاسب شاه و پهلوانان او برای انتشار این کیش تازه متحمل شده‌اند، حکایت می‌کند. زرتشت در این قسمت مانند پیغمبری که از آسمان فرستاده شده است معرفی می‌گردد. البته ، همان‌طوری که از کتاب دقیقی بر می‌آید ، شاعر اطلاعات عمیقی از ادبیات ایران باستان نداشته و با آئین وقوایی «دین بهی» هم چندان آشنا نبوده ، با وجود این آنرا محترم میداشته است. اما باز پر هیز می‌کرد از اینکه آشکارا بداحساسات مذهبی خوانندگان مسلمان توهینی وارد آورد. واژه‌های لحاظ او نیز مانند خلف بزرگ خود بکیش مزدیسنا فقط یک صورت شاعرانه میداد : دقیقی بیش از فردوسی بدشمنی با بت پرستان^۳ که اسفندیار بت‌های آنها را می‌سوزاند ، هیپردازد . اگر دین او را در

۱ - مخصوصاً رجوع شود به . Ethè in "Morgenländische Forschungen, Festschrift 1887 S. 57 . Fleischer dargebracht" (Leipzig, 1887).

۲ - رجوع شود به مان کتاب ص ۵۸.

۳ - در شاهنامه نهیز بست پرست همین معنا را دارد و آنطوری که شپیگل تصویر می‌کند «بودا پرست» نهیست، البته ممکن است که منظور از بتان مجسمه‌های بودا بوده باشد ، اما دو شاعر ما تصویر روشنی از آن نداشتند و اسلام از آنها در دوره اسلامی نیز در همین حکم هستند .

نظر بگیریم مشکل میتوان قبول کرد که بنا بر ضبط تذکرہ نویسان اسم او ابو منصور محمد بن محمد بن احمد یا ابو منصور احمد یا منصور بن احمد بوده باشد. برای آنکه اگر هم اینطور بوده باشد که زندگانی عمومی بیشتر اسمهای عربی روی خود گذاردند، باز هم از پذیرفتن اسمهای پیغمبر عرب مانند محمد و احمد بطور یقین خودداری کردند. عموماً تذکرمهای شاعران پیشین ایران خیلی اطمینان بخش نیست. مثلاً یکی از تذکرہ نویسان برخلاف افراد خود دقیقی تکذیب میکند که او گروندۀ بدین کهنه بوده است! با این وصف کار بسیار آسانی بود که با و پیدش و پدر بزرگش اسمهای مخصوص مسلمانی داده شود. پس با این حال اسم حقیقی شاعر را هم نمیدانیم، برای آنکه دقیقی تخلص اوست اما کنیه ابو منصور ممکن است که صحیح باشد. وطن او نیز بطور یقین معلوم نیست. بعيد بن نظر می‌آید که طوس بوده باشد. اگرچنان بودالبته فردوسی لااقل در یک مورد اورا بعنوان هموطن خود اسم میبرد، و تذکرہ نویسان بعد متوجه میشند که دو مؤلف یک منظومه حماسی بزرگ از اهل یک شهر بودند. اطلاعاتی که بنا بر ان بخارا و سمرقند محل تولد او خوانده میشود نیز بی اساس بنظر می‌آید. بنا بر گفته فردوسی دقیقی در مدح امیران بسیار عالی سخن گفته است (بیت ۱۰۲۴ ص ۱۵۵۵) عتبی^۱ یکی از معاصرین فردوسی که تاریخ شاهی دربار سلطان محمود را نوشته است، اورا شاعر بسیار معروف و مشهوری مینامد، بنا بر گفته فردوسی دقیقی در جوانی بدست غلامی کشته شد (ص ۹ بیت ۱۵۱). تذکرہ نویسان دقیق تر گفته اند: یکنفر علام ترک که محبوب او بود وی را با کارد کشته است. همین طور در مقدمه مختصر تر به اثر ذکر شده است. هنها در آنجا از روابط عشقی صحبتی نمیشود. بخوبی ممکن است که این حکایت راست باشد، برای آنکه از شعری که اته در کتاب سابق الذکر (ص ۵۹) آورده است (عوفی چاپ برون ص ۱۳۱ و بعد) بطور یقین چنین استنباط میشود که این شاعر نیز گرفتار فساد اخلاقی بوده است که پیش از اودرا ایران رواج داشته و مخصوصاً در تزد اهل نوق هوس شریفی بشمار میرفته است.

۱- چاپ‌قاهره سال ۱۲۸۶هـ (با شرح منینی) ج ۱ ص ۵۲ : « شاعران دربار محمود از حیث لطافت از رود کی گشته و از حیث صنعت بهتر از خسروی و دقیقی بودند » .

۱۷۸ . دقیقی مصمم بود که شاهنامه را بنظم درآورد، اما هنوز قریب هزار شعر بیشتر نگفته بود^۱ که کشته شد (Shahnameh مص ۹ بیت ۱۴۷ و بعد، وص ۱۴۹۵ بیت ۱۱). بنابرگ فرموده صریح فردوسی، دقیقی در واقع عمان قسمتی را که او در کتاب خود ضبط کرده، به نظم درآورده بوده است^۲. چون دقیقی زرتشقی بوده است، قطعاً مشتاق بوده که کتاب خود را با گشتنی و آئین گذاری اوشروع کند، و حال آنکه مجسمه‌های خشک و بی‌پیرایه نخستین شاهان پیش از تاریخی که بدون شک کتاب مأخذ با آن شروع می‌شده است، کمتر می‌توانست احساسات شاعر را برانگیزی‌اند. ظاهرآ فردوسی نیز قبل از شروع به شرح زندگانی نخستین شاهان بفصلهای دیگری پرداخته است. همان‌میدانیم که آیا اصولاً دقیقی در نظر داشته است تمام کتاب را بنظم درآورد و یا فقط یک قسمتی از آنرا^۳. چنین بنظر میرسد که در وسط کار مزاحم حال او شده‌اند، برای آنکه قسمتی که او سروده است، بطور فاگهان قطع می‌گردد. فقط این کیفیت که او نیز از همان مأخذ فردوسی استفاده کرده است، امکان پذیر مینماید که فردوسی آن قسمت را همان‌طوری که بوده است در کتاب خود پذیرفته و بنحوی جا داده است که اگر خود او اظهار نکرده بود، بدشواری می‌شد پی بردن که در اینجا شاعر دیگری سخن می‌سراید، هر چند که شعرهای فردوسی از لحاظ نوع و ارزش صنعتی با شعرهای دقیقی فرق دارد. سبک فردوسی به سبک دقیقی بسیار نزدیک است، اما با وجود این پسازیک توجه دقیق‌تری تفاوت‌های مشخصی آشکار می‌گردد. دقیقی بدرجات خشک‌تر است و میزان استادی او بمقام فردوسی نمیرسد. برای قبول این مطلب تنها یک نگاه مختصر با بیانیات بی‌لطف و ساده و حکمت آمیز ۲۱۶ و ۴۱۶ و ۶۴۶ وغیره کفايت می‌کند او بسیار پابند بشکل و صورت ظاهر است.

۱ - چاپ فولر مص ۱۴۹۶ بیت ۱۵۵ تا ۲۴ بیت ۱۰۰۱. ۱۰۰۲ بیتهاي ۱۰۰۷ تا ۱۰۰۱ که از چاپ مهل معذوف است و از اینها در نسخه لیدن نیز بیت ۱۰۰۲ و ۱۰۰۷ ۱۰۰۶ حذف شده بطور می‌قین بعد های رای آنکه بریدگی مابین فصلهای کمتر توجه را جلب کند، بدست نسخه نویسی اضافه شده است.

۲ - این اطلاع که دقیقی ده هزار بلکه بیست هزار بیت از شاهنامه را گفته است، بکلی غلط است؛ رجوع شود به عوفی ص ۳۲ : تازه پس از آن می‌گویند فردوسی ۶۲ هزار بیت دیگر به ۲۰ هزار بیت دقیقی اضافه کرده است (رجوع شود بگفته اته در کتاب سابق الذکر ص ۵۷).

۳ - طبعاً معلوم است که او داستانهای پهلوانی را خوب میدانسته است، مع‌هذا از این شعر دیگر او در کتاب شمس قمی (چاپ میرزا محمد قزوینی لیدن و بیروت ۱۹۰۹) ص ۲۵۵ نیز بر می‌آید:

«ترا سپر غ و تیر گز نباید نه رخش جاذو وزال فسونگر»

۴ - که از روی نسخه F و نسخه قدیمی لندن و نسخه قدیمی پترسبورگ و نسخه لیدن «بوده بود» پایه خوانده شود.

هر وقت که یک پهلوان تازه معرفی شده و یا کشته می‌شود، همیشه بیک نحو و اغلب با همان کلمات شرح داده می‌شود و حال آنکه فردوسی از عهده تنوع در این گونه موارد بخوبی بر می‌آید. مجلسهای رزم بسیار معمولی نگارش یافته است. در هیچ مورد شرح قابل تصوری دیده نمی‌شود. نظم و ترتیب حکایتها در همه جا ماهرانه نیست. دو مرتبه گشتاسبه می‌خواهد به جنگ برود (ص ۱۵۳۰ و ص ۱۵۴۴). هر دو بار خویشن را راضی کرده و حاضر می‌شود که از تصمیم خود چشم پوشی کند. ظهور نستور^۱ مانع جریان و قایع است. در این مورد شاعر نتوانسته است سند خود را در اثریک تغییر جزئی اصلاح کند. شاعر در این خطا به های مفصل و نیز در نامه نویسی بیشتر مهارت دارد. در صورتیکه کاملاً از عهده تشریح و تجسم افسانه‌ها بر نیامده است، از جمله خطابه گشتاسبه به بزرگان (ص ۱۵۴۹) بسیار خوب تنظیم شده و سبک انشای آن که مانند نوشتہ‌ای اداری است، بسیار بجا بکار رفته است همچنین است نطق ارجاسپ راجع با اصلاحات دینی (۱۵۰۱ و بعد) با نتیجهٔ تند و گستاخانه‌ای که از آن گرفته می‌شود: «بیندیم وزنه بدراش کنیم»؛ بر عکس در مکالمه‌ها و نطقهای مختصر کمی آثار تصنیع دیده می‌شود. رشته‌های فکر واختلافات نظری اشخاص درست بر جسته نیست. دقیقی بعضی اصطلاحات را دوست داشته و زیاد بکار می‌برد؛ از قبیل «نگرتا»، «یکی نام بودش» وغیره. شاید نیز بتوان ثابت کرد که زیان دقیقی کمی با زبانی که فردوسی بکار برده است، اختلاف دارد. با وجود این تمام آنچه من در بدوامر حتمی القبول گمان می‌کردم^۲ بثبوت نرسید. نسخه‌های بیشتری که در موقع تهیه و تدوین چاپ اول این کتاب در تحت اختیار من بود و ازان اکنون فقط قسمتی که من آن روز مقابله کرده‌ام در دست است، چندان براین نوع تحقیقات

۱ - شاید دقیقی هم بخطا بستور تلفظ کرده است. ممکن است که در نسخه مأخذ او بدون نقطه سنور نوشته شده بوده است. و نیز ممکن است که این غلطها بعدها داخل نسخه خطی شده باشد.

۲ - بنظر میرسد که دقیقی در واقع چندین بار «می» بکار برده است، در صورتیکه بسیار مورد دشک است که در متن اصل فردوسی یکبار کلمه دیگری بجای «همی» بکار برده شده باشد. البته کلماتی که در شرف از بین رفتن هستند، در قسمت منظوم دقیقی بیش از شاهنامه دیده می‌شود. من در گمان خود اشتباه می‌کردم که دقیقی اردشیر را با یا مجھول تلفظ می‌کرده است (Pers. Stud. ۱۱, ۲). در بیت ۳۶۶ قافیه زریر بایای معروف بمعنای اسپرک است و زریر بایای مجھول بمعنای اسم پهلوان نیست، قافیه صحیح بیت ۶۵۶ گردگیر است. در نسخه قدیمی لندن قافیه بیت ۳۶۶ دیر است که در زیر نسخه پترسپورگ نیز مستتر است. ندرت این اصطلاحات و دور بودن آنها از ذهن باعث شده که بخطا به «دلیر» تغییر داده شود.

من نیز بود . حتی با درنظر گرفتن این نکته که ما بهیچوجه نمیتوانیم باندازه‌ای که فردوسی در فن زبان و اسلوب شناسی حساس بوده است ، دقت بخراج دهیم ، بازمیتوان گفت که در هر صورت فردوسی در قضاوت سختی که درباره اثر شاعر سلف خود کرده ، افراط نموده است . منظور اواین بوده است که برخواننده این تفاوت را مجسم نماید که چگونه بدقيقی در مقابل کار کمتر او صله‌شایان دادند و با در عوض کار بیشتر و بهتر و مهمتر ش هیچ صله‌ای ندادند . در واقع اگر دقیقی در نظر او تا این حد حقیر میبود ، دیگر اورا مدح نمیکرد و مخصوصاً شعرهای اورا در کتاب خود ضبط نمینمود ، ولو آنکه فردوسی بسیار خوشوقت بود از اینکه مجبور نیست موضوع باریک و مشکل تأسیس دین زدتشی را شخصاً بنویسد .

۱۸۸ اما دقیقی نیز مانند فردوسی دارای یک سبک حماسی بسیار محکمی است . اگر فرض کنیم که شاعر اختراع کاملاً جدیدی کرده است ، برخلاف هرگونه تجربه تاریخ ادبی قضاوت کرده ایم . مخصوصاً باید در نظر گرفت که سبکهای شاعرانه خاصی همیشه تدریجی بوجود میآیند . اما برای آنکه یقین حاصل کنیم که پیش از دقیقی یک اسلوب داستانی رواج داشته وزن شعری آن همان وزن شاهنامه بوده و از حیث اصطلاح نیز با آن شباهت داشته است ؛ کافی است بقطعاً بیشمار ابو شکور که اسدی برادرزاده فردوسی^۱ در کتاب لغت خود^۲ ضبط کرده است ، رجوع کنیم . از تمام شعرهایی که از این شاعر من تا بحال دیده ام ، در واقع فقط از یک شعر که در «مطالعات فارسی» تألیف نگارندگر آن رفته است^۳ ، بطور یقین چنین بر میآید که جزو یک حماسه پهلوانی بوده است و آن اینست :

ز زد برنهاده بسر مغفری ز فولاد کرده ببر بکنری^۴

۱ - لغات فرس چاپ پاول هورن (برلین ۱۸۹۷). اسدی در اواسط قرن پنجم هجری برابر با قرن یازدهم میلادی میزیسته است .

۲ - جلد دوم ص ۱۳ .

۳ - در اسدی نیست .

۴ تا آنجا که ما اطلاع داریم اسدی برادرزاده فردوسی نبوده و معلوم نیست که سند نولد که برای این ادعا چه بوده است .

بعضی از شعرهایی که اسدی در کتاب خود آورده، ممکن است که جزوی که چنین حماسه‌ای بوده باشد، ولی این فرض در باره هیچ‌کدام از آنها حتمی و ضروری نیست و در بیشتر مواد بعید بنظر می‌آید. از طرف دیگر تمام آنها مناسب برای افسانه‌های ساده هستند. حال و میدانیم که تمام آنها جزوی که حکایت بوده‌اند و یا جزو مجموعه‌ای از این حکایتها. نظر باینکه بعضی از این شعرهای ظاهرآ جنبه بذله‌گوئی و شوخی دارد محل نیست که آن قسمت از شعرهایی که در آن از رزم و ابرد سخن رفته است، شرح زدن خوردهایی باشد که بالاخره به کشت و گشتاره نجات شده است. این نکته‌ها نباید در باره شعر سابق الذکر صدق کند، در باره شعری لیز که عبدالقدیر بغدادی در کتاب «لغات شاهنامه» خود^۱ آورده است قریب بیقین است که صدق می‌کند (ص ۱۲ نمره ۴۱):

یکی ذشت روئی بد آغاز بود
تو گوئی بمردم گزی مار بود

خود ابوشکور زمان نگارش «این داستان» را سال ۳۳۳ هـ. (۹۴۴/۵) ذکر می‌کند^۲. ما نمی‌توانیم بداییم که این تاریخ مر بوط به تمام کتاب و یا یک قسمت آن است^۳. در هر حال باید در نظر گرفت که خود فردوسی می‌گوید که پیش از او کسی منظومه فارسی سه هزار بیتی نگفته است (م. ص ۱۹۹۸ بیت ۵ از پائین)^۴. از اختصاصات این

۱ - چاپ زالمان در پترسبورگ ۱۸۹۵.

۲ - متن اصلاح شده اسدی ص ۷۹ س ۵.

۳ - اطلاع عوفی ص ۲۱ که کتاب در سال ۳۳۳ هـ - بهایان رسیده، از این بیت اقتباس شده است. اما این نتیجه ممکن است خلط باشد. خود عوفی پطور یقین دیگر این کتاب را نداشته است. «بسی جای تأسف است که قطعات بزرگتری ازین نوع برای ما نمانده است؛ این اسلوب برای نویسندگان زمانهای بعد زیاد ساده ہو د» (هورن در مقدمه اسدی ص ۲۲). من بسیار مشتاقم چندین دیوان از دیوانهای متاخرین را شاید هم تمام آنها را با اچندهای مفصل آن دیوانهای با اسلوب ساده عوض کنم. برای کلیله و دمنه رود کی نیز همین آرزو را میتوان داشت.

۴ - شاعر از روی استهزاء اصله می‌کند که اگر بهتھایی بد آنرا حذف کنیم شاید کمتر از ۰۰۵ بیت باقی نماند^۲ (چنانکه در نسخ خطی نسبت شده «که باشد» باشد خوانده شود و «نباشد» در چاپ مکان خلط است).

۱	لہنند کسی نامه پارسی
۲	اگر باز جویند از ویت بد
	تفسیری که مولف آورده است ازین بحث برآمده آید، می‌گوید در سراسر کتاب تنها پانصد بیت بد باشد.

سبک داستانی یکی اینست که در آن کلمات عربی بدرجات کمتر استعمال شده تا در شعرهای
بزمی و عاشقانه و حتی در نثر^۱. ظاهرآً دقیقی نیز در بکار بردن کلمه‌های عربی بیش از فردوسی
خودداری کرده است^۲. با وجود این پیدا است که بعضی از اصطلاحات عربی از همان زمان
پیش در حماسه‌های ایرانی کاملاً حق توطن یافته بوده‌اند. همانطور که در پیش اشاره کردیم
بحری (متقارب) که دائماً بدون تغییر و تبدیل ادامه داده می‌شود، و میباشد در انتخاب
کلمات و نیز در انتخاب شکل کلمات تأثیر عمده‌ای داشته باشد^۳. قبل از دقیقی برای ادبیات

۱ - قبل روکرت Rückert اشاره کرده است که شعرهای معاصرین فردوسی پراز کلمات عربی است
و یکی از اختصاصات فردوسی همین است که او عمدآً از بکار بردن آنها پرهیز کرده است. اما در شعر
های وصفی و غزلی فردوسی و دقیقی که نسبت آنها بایشان مورد شک نیست از استعمال اصطلاحات
عربی خودداری نشده است. و حتی در فصلهایی که مربوط به پهلوانان ایرانی نیست مانند یوسف و
زلیخا، و نیز در قسمتهایی از شاهنامه که شاعراند یشه‌های را بیان مینماید، مخصوصاً در مقدمه در
هجونامه، بیشتر اصطلاحات عربی بکار برده شده است. در مورد داستان یوسف و زلیخا البته باید
تصدیق کرد که ممکن است در متن آن، که نسخه‌اش فقط در زمانهای اخیر بدست ما افتاده و بسیار
تفجیر کرده است، خیلی از اصطلاحات عربی بعد ها داخل شده باشد. اما از طرفی نه فقط اقتباس از قرآن
و حدیث بلکه توقف در میان مردمان عربی زبان نیز از این لحاظ در شاعر تأثیر بسیاری کرده است.
راجح به نظر نه فقط کتاب سفرنامه ناصرخسرو که کمی بعد از آن زمان نوشته شده و دارای اسلوب
بی‌آلایشی است، بلکه حتی کتاب ساده موفق هراتی در مفردات ادویه که تحریر آن در همان عصر
دقیقی شده است نیز پراز کلمات عربی است و این کلمات نه فقط در مورد اصطلاحات علمی و فنی بلکه
در جاهای دیگر نیز بکار برده شده است. بزودی عادت بر این شد که مترافات دوزبانرا در اختیار
خود داشته و کلمات هر چیز را حتی در موردهایی لیز که یک کلمه روان‌فارسی در دست بود بکار برند
(نظریه آن در تاریخ الگلستان و حتی در تاریخ آلمان چلوچشم ماست).

۲ - هن در یک هزار بیت دقیقی ۶ کلمه عربی می‌بینم، آنهم در صورتی که کلمات تاج و بها و درهم
را که دو مرتبه داخل زبان فارسی شده است، بجز و آن حساب کنیم. طبیعی است که اختلاف زیاد
روایتها پا یکدیگر مانع از اینست که ما بتوانیم بطور یقین این میزان را بپذیریم. گاهی ممکن
است که در تمام متنهایی که در تحت اختیارمن است از همان زمانهای قدیم یک کلمه عربی بعجاوی یک
کلمه غیرمعمول فارسی گذاشته شده باشد.

۳ - راجح به بحرون تأثیر شکل کلمات از جهت وزن شعری رجوع شود بدلیل این کتاب. از این لحاظ
چندان فرقی مابین دقیقی و فردوسی نیست. اما در هر حال این نکته مهم است که ازین لحاظ نیز
خطف و سلف هر دو یک روپه را اتخاذ کرده‌اند. اصولاً دقیقی اول کس نبوده است که با زبان فارسی
آلطوری که دلش خواسته رلقار کرده باشد (رجوع شود به ص ۴۸ و ۴۹).

داستانی پنهان قته شده بوده است .

۱۹۸. کتابی را که دقیقی بپایان نبرد یکنفر دیگر شروع کرد. این هر دیز رگوار ابوالقاسم نام و فردوسی تخلص در اثر تکمیل این کتاب مشهور ترین شاعران ایران گردیده و در تاریخ ادبیات دنیا اسم بزرگی از خود باقی گذاشته است. راجع بزندگانی و اسامی کتابش خبرهای بسیاری در دست است قدیم ترین و بهترین آنها یادداشت‌های یک نفری است با اسم احمد بن عمر بن علی النظامی العروضی السمرقندی که در سال ۱۱۱۶/۱۷ ه (۵۱۰) یعنی کمتر از صد سال پس از مرگ فردوسی بدین طوس که شهر تولد شاعر است و بزیارت مزار او رفته و بیشک آنچه در محل راجع به فردوسی گفته می‌شده است باطلاع‌ها رسانده است. این یادداشت‌ها را که ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان خویش نقل کرده وریود کتاب خویش^۱ اشاره با آن گردیده است اته لطفاً از روی نسخه خطی بوئیش میوزیوم برای من سواد برداشته، سپس از روی سه نسخه خطی در مجله انجمن مستشر قین آلمان^۲ منتشر ساخت، بعد برون کتاب «چهار مقاله» عروضی را در مجله انجمن آسیائی همایونی^۳ ترجمه نموده قسمت راجع به فردوسی در تحقیق نمره ۲۰ (ص ۷۸۳) است. بالاخره محمد بن عبدالوهاب قزوینی بتکلیف پیشنهاد برآون متن آن کتاب را کاملاً منتشر کرد (چاپ لیدن و قاهره ۱۹۱۰). مقاله منظور مادر صفحه ۴۷ و بعد مندرج است. در دو مقدمه شاهنامه‌ای که در پیش ذکر آن رفت راجع به فردوسی مفصل سخن رفته است. هردو آنها باهم شباهت بسیاری دارند. اما باهم هربوط نبوده، بلکه قسمتی از مطالب هردو آنها از یک مأخذ اقتباس شده است. دیباچه بایسنفری از شعری بهمان وزن شاهنامه، که پیدایش شاهنامه را حکایت می‌کند، استفاده کرده است، لاما لز نظر تقدیر پنجه معتبر نیست. همین شعرهم با آن مقدمة دیگر، چون افلا در مرحله آخر یک مأخذ دارد، مطابع هیسماید. د بعضی از قسمتهاي متن آن مقدمة دیگر اضافات و تحریفاتی شده است^۱. بعضی قسمتهاي دیگر بکلی تغییر یافته است، ازین جهت نسخهای بکلی متفاوت هستند.

۱ - مثلاً نسخه لیدن از سال ۱۴۴۲ و نسخه لندن از سال ۱۴۳۸ (b Rieu,Catal. P. 534)

یک جمله اضافی دارد که فردوسی به هندوستان پیش پادشاه دهلی فرار کرده است. اما در دهلي از قرن سیزدهم پس بعد است که شاهان مسلمان حکومت می‌کردند.

بالاخره در قذکره دولتشاه^۱ و جامی^۲ و آتشکده آذر^۳ بعضی یادداشت‌هایی راجع بشرح حال او شده است. اما قسمت عمده مطالبی که در دو مقدمه و تذکره هارا جم بفردوسی نوشته شده با آنچه شاعر در شعرهای خود آورده متباین است. روایتهای دیگر بکلی بی اساس بوده و بعید بنظر می‌آیند. حتی در مواردی که نزد کرام و عدد ظاهر آنچنین نشان میدهد که در تاریخ نویسی دقیق شده، باز می‌یینیم که اغلب بد لخواه بوده و شاید از روی ابله‌ی جعل شده است. دیگر لزومی ندارد افسانهای را که زاجع بشاعرها درین نوشتها و یقین در بعضی کتابهای دیگر هم ضبط شده، تکرار از کنیم. این افسانهای گاهی منضم به قصه‌های کوچک دیگری بوده، گاهی مختصر تر، اغلب متنوع ولی در اصل همه پاهم شبیه هستند.^۴

در اثر این کیفیت که فردوسی حماسه بزرگ خود را گاه بگاه قطع نموده و قسمت‌های از زندگانی خود را در آن می‌گنجاند، ما می‌توانیم چند نکته مهم زندگانی او را کشف کنیم البته از اقوال نویسنده‌گان بعد را جم بفردوسی آنچه که با اظهارات او تطبیق نمی‌کند بی اعتبار است. با وجود این باید گفت که اظهارات او در هر مورد برای ما کاملاً آشکار نیست.

§ ۲۰. اسم واقعی این شاعر نیز بر مانا معلوم است. تذکره نویسان اورا گاهی منصور، گاهی احمد و گاهی حسن مینامند. از طرف دیگر کنیه ابو القاسم که در روایت‌های کرشده، بطور یقین صحیح است. عروضی نیز اورا بهمین کنیه مینامد. فردوسی تخلص اوست نه اسم خاوهادگی مودوثی، چنان‌که برخی گفته‌اند. اسم پدر او بکلی معجهول است.^۵ فردوسی در شعرهای

۱ - قسمت مربوط به ترجمه حال فردوسی از این تذکره در کتاب *فولرس موسوم به*:

Fragmente über die Religion des Zoroaster

Anthologia Persica (Vienne, 1776) PP. 80 ص ۴ و بعد چاپ شده است.

۲ - رجوع شود به:

۳ - چاپ بمبئی ۱۲۷۷ ص ۷۷ و بعد.

۴ - مطالب عمده این قصه‌های را می‌توان در مقدمه شاهنامه‌ها (اصل یا ترجمه) و در جاهای دیگر خواند.

۵ - برای آنکه بدانیم تا چه اندازه اظهارات این مردم اعتماد نکردنی است برای نمونه اشاره شود که بنابر مقدمه بایسنفر (ماکانس ۲۱) اسم پدرش فخر الدین احمد بن فرخ الفردوسی بوده است. اما از طرفی میدانیم که لقبهای متعددی به دین تنها در زمانیکه تازه فردوسی بعد بلوغ رسیده بود، متداول شده بوده، آنهم بمنزلة القاب عالی بوده است که بامیران مقتدرداده می‌شده است و شاید قدیمی تراز همه آنها اعطای لقب ناصر الدین است بوسیله نوع بن نصر سامانی (۹۷۹-۹۷) به سکتکوین. پس در هر صورت یک نفر شخص معمولی نمی‌توانسته است دو پشت پیشتریک چنین لقبی داشته باشد. برخی دیگر اسهای دیگری به پدر و پدر بزرگ او میدهند.

آخر شاهنامه میگوید که قریب به ۸۰ سال از عمر او گذشته است^۱. برای تکمیل این گفته میتوان بدون تشویش خاطر اظهارات شعر بعدرا ضمیمه کرد که میگوید. شاهنامه در روز ۲۵ (روزارد) ماه دوازدهم (سپتامبر مذکور) سال ۴۰۰ هجری (که برابر با ۲۵ فوریه ۱۰۱۰ میلادی میشود) بپایان رسیده است. پس نتیجه این میشود که او کمی پس از سال ۳۲۰ هجری بدیبا آمده. ذکر شصت و پنج سالگی مصنف را که تقریباً بی مناسبت در شعر اول این خاتمه میآید، شاید بتوان با این امر مربوط ساخت که خاتمه دیگری که بوسیله آن کتاب شاهنامه تقدیم به احمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی شده است^۲ ختم کتاب را در روز سه شنبه ۲۵ محرم ۳۸۹ ه (برابر با ۱۷ آذر ۹۹۹ م) قرارهیده^۳. اگر او در بدوسال ۳۸۹ ه شصت و پنج سال داشته، پس در اواسط سال ۴۰۰ هجری ۷۶ یا ۷۷ سال از عمر او گذشته بوده است. پس تاریخ تولد او تقریباً در ۳۲۳ یا ۳۲۴ هجری (۹۳۵/۳۶ م) بوده است. البته همیشه باید در نظر داشت که شاعر در بکار بردن عدد خیلی دقیق نبوده است: همه روایتها یک رأی هستند در اینکه او در سر زمین

۱ - با وجود این من مجبورم در اینجا اشاره کنم که خاتمه شاهنامه با یک وضع بسیار مشکوکی نقل شده است. نسخه های خطی بعضی از قسمتهای هجونامه را با متن مخلوط کرده، یا آنکه بعضی قسمتها را حذف نموده و بعضی مطالبی متباین با متن ماکان و مهل نقل میکنند. ازین گذشته متن این دو چاپ هم کاملاً بدروز غلط نیست.. بیشی که من با آن اشاره کردم در نسخه لیدن نیز هست ولی از نسخه پترسبورگ حذف شده است.

۲ - دریک نسخه بریتیش میوزیوم؛ رجوع شود به a Rieu, Catal. II. 535 و در ضمن حواشی بر متن کامل سفرنامه ناصر خسرو چاپ شفرص ۳۰۱. این مطلب دریک نسخه ایندیا افیس نیز هست؛ رجوع شود به : Ethé, Catal. I. 553. اما نسخه بریتیش میوزیوم دارای عباراتی نیز هست که بنا بر آن فردوسی ختم تاریخ آخرین یزدگرد را که میباشدستی انتهای تمام حماسه باشد در سال ۳۸۹ ذکر کرده است. این سال دریکی از نسخه های ایندیا افیس نیز نیز نیز شد است؛ رجوع شود به Ethé, I 54, 9 و نیز دریکی از نسخه های استراسبورگ که خاتمه آن بسیار پراکنده و مغلوش است ذکر شده است. این عدد ۳۸۹ در قسمتهای شاهنامه ای که بزبان عربی نقل شده است (۶۸۸) بنا بر کاتالگ بزرگ Ahlwardt نمره ۸۴۴۰ نیز ذکر شده است.

۱ استنباط اینکه نسخه ای از شاهنامه را خود فردوسی برای احمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی تهیه کرده است، از روی خاتمه ایست که دریک نسخه شاهنامه محفوظ در بریتیش میوزیوم موجود است و واضح است که این خاتمه از کاتب نسخه بوده است و تاریخ آن شصده و هشتاد و نه (که بیست و پنجم محرم آن روز سه شنبه بوده) میباشد و بیرون مولف فهرست نسخ فارسی بریتیش میوزیوم و بعد از و شفر مستشرق فرانسوی و بعد از آنها نولد که مؤلف آین را ساله همه در نسبت دادن این خاتمه بفردوسی باشتباه رفتند و سبب هم این بوده است که ششمده را (سیصد) خوانده اند. (این خبر و توضیح را دوست گرامی من مجتبی مینوی بمن داده است ب.م.)

طوس متوطن بوده است. خود فردوسی نیز در هجتو نامه خویشتن را طوسی مینامد. عروضی وطن اورادیه بزرگ بازکه از راحیت طبران است، ذکر میشاید، پنا برگفته مقدسی ص ۳۱۹ این محل (که طابران نیز او شده شده) حاکم لشین طوس اوده است. بنابرگفته یاقوت (درذیل ماده طابران) شهر طوس بدون این تقسیم میشده و طابران نام ناحیه بزرگر بوده است. در هر حال اظهار عروضی معتبر تر از گفته‌های دیگری است که مدتها بهد زندگانی کرده و مینویسد که فردوسی در شاذاب که محلی از دلیل طوس است بدایا آمده (ماکان ص ۲۱).

بنابرگفته عروضی شاعر دهقانی از اهل طوس و نسبه بی‌لیاز بوده است. روایتهای دیگر نیز در باره او همین عقیده را دارند. فردوسی میگوید که یکی از دهقانان دوست او نامه شاهان را با وداد قاپی دراورد (ص ۱۰) ممکن است راست باشد که این مرد محمد لشکری (ماکان ص ۲۱) نام داشته است. بطور یقین نسخه‌ای از نامه شاهان، که در طوس در زمان پیشگی او تدوین شده بوده و یکی از مصنفین آن نیز یکنفر طوسی بوده است، در خود طوس سهل‌تر از همه مجاپ است. با این فرض بعضی از مطالب داستانی از اعتبار می‌یافتد.

۲۱۸. فردوسی نامه بزرگ خود را در سن کمال شروع کرده است. با وجود این محال بیست که پیش از آن مشغول تدوین منظومه‌های حماسی دیگری بوده باشد، بلکه در واقع بایستی همین طور هم بوده باشد. بنابرآ نچه در خاتمه گفته میشود از موقع شروع کتاب تا تمام قطعن آن سی و پنج سال^۱ گذشته است و این مدت را در هجتو نامه بطور اختصار سی سال مینامد (۲۱۴ ص ۱۴، ۲۱۵ ص ۱۸، ۲۱۶ ص ۵۶ از پائین) معلوم است که در بعضی موارد از صمیم قلب آذو میکند (ص ۶۸۰ بیت ۱۷۲۴، ۱۷۲۹، ۱۷۸۲ و مص ۱۷۸۲) که آنقدر زندگی میگذرد تا کتابی را که موجب شهرت و افتخار دائمی او خواهد شد، بپایان رساند. اما طبیعی است که وی برای نظم کتاب نه بترتیب و توالی داستانی و تاریخی که اکنون در دست است کار کرده و نه اینکه بدون وقفه مشغول تصنیف آن بوده است. در بعضی موارد سن خود را در موقعی که مشغول تدوین همان فصل بوده، ذکر کرده است. مثلًا در بیت ۱۲ ص ۵۶۳ و بیت ۷۸۰ اظهار میدارد که پنجاه و هشت سال از عمر او گذشته است. در بیتی که در

۱ - این بیت در نسخه پترسبورگ نیز حذف شده است.

ذیل ۸ ص ۴۱۵ چاپ فولرس (م ص ۳۰۲ م ۱۳) ^۱ آمده میگوید شصت سال یا بلکه «بیش از شصت سال» از عمر او گذشته است، همچنین است در بیت ۹۰ ص ۱۲۷۶ (نسخه بدل: هفتاد سال) م ۱۶۱۸ س ۱۹ در بیت ص ۱۷۸۱ س ۴ از پائین شصت و یک سال عمر خود را ذکر میکند؛ در چاپ مکان ص ۱۴۵۷ بیت ۲ وص ۱۴۶ بیت ۴ اسن او شصت و سه سال آمده است؛ در بیت ص ۱۹۵۱ س ۵ از پائین شصت و پنج سال دارد ^۲ در بیت ۱۷۱۲ ص ۶۱۸ سن او شصت و شش سال است (نسخه بدل: شصت سال) همچنین در بیت م ص ۲۰۱۰ س ۴ از پائین وص ۱۲۷۴ بیت ۴۰؛ در بیت ۴۵ اشاره میکند به قضیه‌ای که در پنجاه و هشت سالگی او اتفاق افتاده است و بالاخره در نسخه استراسبورگ ولیدن پس از بیت ۱۵۴۰ ص ۱۵۸۵ یک بیت هست که در آن سن او هفتاد و شش سال ذکر شده است:

کنون سالم آمد بهفتاد و شش غنوده همه چشم میشارفش ^۳

چنین بنظر میرسد این شعر را که مورد سوء ظن نیست پس از پایان رساندن تمام کتاب سروده است. در نتیجه این طور است باط میشود که شاعر اغلب در موقع سروden بعضی از فصلها که مقدم است و باید مقدم باشد، سن بیشتری داشته است. مطابق اعداد مذکور در نسخه شاعر مخصوصاً در اوائل و اواسط شصت سالگی ^۴ یعنی تقریباً در اوائل سال ۹۹۵ میلادی شاعر مخصوصاً در اوائل و اواسط شصت سالگی ^۴ یعنی تقریباً در اوائل سال ۹۹۹ میلادی بعد مشغول تدوین حماسه بوده است. در هر حال بنا بر خاتمه یک نسخه که فوق ذکر آن رفت در اوائل سال ۹۹۹ یک شاهنامه کامل پیشکش احمد خان لنجانی کرد ^۵ است ^۶ روی این نظر قسمت عمده روایات معمولی که فردوسی شاهنامه را برای سلطان محمود غزلوی ساخته و بلکه سلطان محمود اور اوادار باین امر کرده و قبل از آنکه اصلاً فردوسی را بشناسد در نظر داشته است که خدای نامه تنظم آورده شود، بلکه

۱ - با وجودی که در نسخه لیدن و استراسبورگ حذف شده، باز اصلی است.

۲ - شاید شصت و هفت سالگی در بیت ۱۹۵۱ س ۵ از پائین اساساً ترباشد. رجوع شود به اوآخر ۲۳ و ذیل آن.

۳ - شکل کلمه آخر برای من مشکوک است و معنای آن بطريق اولی، گمان نمیروند که کلمه عربی (مشوار) یا (میشار) معنای مناسبی بدهد.

۴ - همیشه باید در نظر داشت که ۲۴ سال هجری برابر با ۲۳ سال تقویم گولیانی است.

بی اغبار میگردد . برای آنکه سبکتگین پدر محمود نازه در ماه اوت ویا سپتامبر ۹۹۷ (شبان ۳۸۷) مرده ^۱ و محمود مدتها برای بسته آوردن تاج چونخت در زد خورد بوده و نازه در جریان سال ۹۹۹ حکمران خراسان شده است ^۲ و بفرض اینکه آن صورت قبلی شاهنامه ناقص تر از شاهنامه‌ای که یازده سال بعد تمام شده ، بوده باشد ، باز در هر حال شاعر قسمت عمده کار را پیش از آنکه بفکر محمود بیفتند و در زمانی که هنوز تابع سامانیان بوده ، پیاپان رسانده است ^۳ . بحدس من قسمت عمده کتاب را در وطنش تصنیف کرده است . اما بطوریکه از آخرین بیت یک نسخه لندن که مکرر ذکر آن رفت است بساط میشود ، فردوسی مدتی در خان لنجان نزدیک اصفهان ^۴ نزد احمد بن محمد کمدر هر حال یکی از بزرگان بوده ، بسر برده است ، در آن مدت روزی در رو دخانه افتاده و احمد یا پسر وی (چون این قسمت متن خراب شده است . معلوم نیست) او را از آب بیرون کشیده است صرف نظر میکنیم از اینکه در واقع این خطر جانی قابل اهمیت بوده است یاخیر .

چنین بنظر میرسد که ولی نعمت او در طوس زندگانی میگرده است . فردوسی پس از مرگ او که مدتها پیشتر بوده ، در مقدمه (ص ۱۰) شعرهای خوبی بیاد وی مروده است . این مرد به فردوسی کمکهای بسیاری کرده است : بدشواری میتوان صحت اسم ابو منصور بن محمد را که در عنوان ذکر شده است ، تشخیص داد . حدس میتوان زد که اقلاً چند لفر از مردانیکه در خاتمه معمولی اسم برده شده‌اند در این زمان نیز جزو دوستان و حامیان او بشمار میرفته‌اند . نکته جالب توجه‌ای است که عروضی علی دیلم را

۱ - هنری ج ۱ ص ۲۶۲ .

۲ - همان کتاب ج ۱ ص ۲۱۱؛ ابن اثیر ج ۹ ص ۱۰۳ . در همین سال (دهم ذی القعده ۳۸۹ - ۱۲۴ اکتبر ۹۹۹) خان ترك بی بخارا پایتخت سامانیان هجوم می‌آورد و این یکی از سخت‌ترین بلاهاییست که در تاریخ این سلطنت روی داده است .

۳ - من بعدها متوجه شدم که Rödriger در کتاب Ersch u . Gruber در کلمه فردوسی اشاره میکند که شاعر شاهنامه را مدتها پیش از به تخت نشستن محمود شروع کرده است . اگر

رو دریگر، مأخذی که ما در دست داریم، در دست داشت، بطوریقین نتائج دیگری از آن میگرفت ^۴ - روی نقشه Hausknecht این محل امروز با نام خالنجان، در کنار رو دخانه زاینده، رو دقربیب هفت میل در شمال شهر اصفهان است (راه هوانی ۴ تا ۵ میل) .

از بودلوف چدامیشمارد و مصراع «علی دیلم بودلوف راست بهر»^۱ را که در نسخه های نقل شده است اینطور میخواهد : «علی دیلم بودلوف راست بهر.» عروضی مینویسد که علی دیلم نامه را در هفت جلد برای او پاک نویسی کرده وابودلوف راوی او بوده است. من فمیخواهم تشخیص داده و نتیجه بگیرم که تا چه اندازه این مطالب با گفتهای خود شاعر که میگویند این دونفر جزو نامداران شهر (طوس) بوده اند، وفق میدهد. بعید نیست که حبی بن قتبیه^۲ (حبی قتبی) که باو مال و متاع بخشیده او را از پرداخت خراج زمین معاف داشته است، آنطور یکه عروضی نیز تصدیق میکند، حکمران طوس بوده است. شاید این مرد در زمان ساماها نیان متصدی این شغل بوده است نه در زمان محمود^۳

چیزی که هست شاهنامه ای که اکنون در دست ماست در بسیاری از قسمت های مخصوصاً در مقدمه های محمود را مدح کرده، اورا سلطانی نیرومند و رئوف مینامد. تمام کتاب پس از تدوین قطعی تقدیم باوشده است، با آسانی قیز میتوان باور کرد که فردوسی، آنطور یکه عروضی اظهار میدارد، شخصاً بغزنه رفته است تا کتاب خود را پیشکش کرده صله ای که امید داشت دریافت دارد؛ شاید نیز مدت زیادی در آنجا بسر برده است. در این صورت بطور یقین بعنوان شاعر معروفی آنجا رفته است^۴ نه مانند هفغان بی بضاعتی که بخواهد

۱ - در نسخه دوم استراسبورگ نیز همینطور «علی دیلم بودلوف راست بهر» نوشته شده، برای آنکه حرف «و» را بسطه اقلب نوشته نمیشود. در نسخه پترسبورگ نیز باز بغلط تغییر شکل یافته باشید و مخصوصاً در آمده است «علی دیلم بودلوف راست بهر» دیلم بمنزله اسم شخص صد سال پیشتر هم دیده شده است : رجوع شود به ابن ابی صیبیعه ج ۱ ص ۲۴۳ و بعد.

۲ - این اسم دور از ذهن که در چاپ عروضی ص ۴۸ دیده میشود، ممکن است صحیح باشد و حال آنکه هوض کردن آن با اسم مرغوب حسین کار بسیار آسانی بود.

۳ - در عتبی من عقب این اسم گشتم و نیافتم، ولی ممکن است که از چشم من رد شده باشد.
۴ - قصة کوچک راجع بامتحان فردوسی بوسیله سه شاهر دیگر بی اهمیت است و بنابر ظاهر ناقص نیز هست. باید فرض کرد که قافية چهارم «شن» معال باشد و با وجود این فردوسی قافية پشن را در مقابل آن بیاورد و حال آنکه مخصوصاً کلمه دشن و نیز گشن (گشن) که در شاهنامه هم اهلب دیده میشود و در بیت ۷ ص ۲۰۰۹ با پشن قافیه شده است خیلی نزدیک پلنه بود. شاید کسی که ترکیگ فارسی را باین منظور ورق بزند، قافیه های پیشتری برای شن پیدا کنند. برای آنکه پدانهم آن در مقدمه های سنگری چزو رقیبان فردوسی در دربار محمود، از رو دکی نیز اسم برد و میشود و حال آنکه رو دکی وقتی که فردوسی بچه بوده مرده است.

از دست عامل شهر نظرلم کند. آن طوریکه در افسانها یادشده عروضی از این مطالب اطلاعی ندارد. او فقط مینویسد که فردوسی کتاب را بتوسط وزیر حسین بن احمد (یا احمد بن حسن) تقدیم سلطان کرده است. توجه داشتن این سلطان شاهنامه کاملاً مورد شک و تردید است. روی این نظر این مطلب هم ضروری نیست که عنصری ملک الشurai^۱ دربار او دست بکار نظم تاریخ شاهان زده بوده و چنانکه بعضی میگویند موفق نشده و یا بنا بر قول دیگران موفق شده باشد. این ترک توانا بطوریقین آنقدر معلومات داشته است که بتواند متن کتاب فردوسی را بفهمد،^۲ برای آنکه چون کمی عربی تحصیل کرده بوده^۳، یقیناً زبان فارسی را که زبان درباری بوده است، می‌فهمیده، ولوازکه درزندگانی معمولی بزبان ترکی گفته‌گویی می‌کرده است (مانند صفویه در قرن هفدهم)، مع‌هذا نمیتوان گفت که او در حقیقت قوه فهم و ادراک افکار شاعرانه را داشته است. بکنفر ترک، آنهم غلام بچه‌ای که از طبقات پست ترقی کرده بود، چه توجهی داشت باینکه شاهان بحق ایرانیان قدیم و مخصوصاً فتوحات آنها بر ترکها مورد مدح و تمجید واقع گردد. اگر اصولاً در آن زمان حس ملی ایرانی میتوانست یک قدرت سیاسی داشته باشد، پس حماسه ملی ایران منافی منافع او بود. آل بویه ایرانی که نصف دیگر ایران را در تصرف داشتند، بدرجات بیش ازاو ذیحق بودند که از بازمادران کیانیان بشمار روند و حتی تصور اینکه در آن زمان اینکو شاهان توانند مقابله خلیفه‌های ضعیف

۱ - بطوریکه عنصری در منظمه شاهرالله خود موسوم به «وامق وعدرا» سبک حماسی و نیز بحر حساس را حفظ کرده است ۱ رجوع شود به هورن در مقدمه اسدی ص ۲۵.

۲ - نهایه قهول کرده که امیران آن عهد، که از زمان اسحاق‌الخلاف خلفاً بکلی بی‌علم و بی‌اطلاع بودند، مهترالستند همچه مدیحه‌هایی که بزبان هریش ولارس درباره آنها گفته می‌شده است، بفهمند.

۳ - بنابر منیس ج ۲ ص ۲۴۹ و بعد مسعود جدا مسائل دینی را مطالعه و تحصیل می‌کرده است. البته باید در لظر داشت که عین این مطالب را در مقدمه کتاب خود راجع بتعقیب بی‌دینان اظهار می‌کند، با وجود این ممکن است که حفیقتش در آن مستتر باشد. برادر بزرگتر او که مرده بوده است لحوم رئیس مظلوم‌الله است (ج ۲ ص ۲۴۱). از مقدمه کتاب تاریخ ثعالبی نیز استنباط می‌شود که این برادر اهل علم و ادب بوده است، برادر کوچکتر او اسحاق‌بن‌نظم و نشر چیزی نوشته و حتی روزهای جمعه مشهر فرموده است (ابن الهرج ۹ ص ۹۲). مسعود جدا امر کرده بوده که پسرانش درس داده شود (عنیس ج ۱ ص ۴۶ و بعد).

که اسماً حکومت می‌کردند، محتاج بیک پشتیبان علی بوده‌اند، بکلی غلط است. ممکن است باین فکر افتاد که اصولاً می‌بایستی زمینه اساسی شاهنامه کعبارت از مدح و تمجید کیش کهن ایران (بت پرستی) است. استعفای بامر امام و عقیده محمود متعصب بوده باشد؛ از طرفی هم بخوبی قابل قبول است که بعض وکینه‌او نسبت به محدثان اسلام پیشتر بوده است تا نسبت بزرتشنیها^۱ شاعر کهن سال چندین بار از می‌چیزی و از اینکه بزرگان و توانگران باو مساعدت نمی‌کنند، شکایت مینماید. هر وقت که کتابش را می‌خوانندند، آهسته احسنت می‌گفتند^۲، اما کسی پاداشی برای زحمت‌هایی که وی متحمل شده بود، با او تمیداد. بعضی از این موارد ممکن است حکایت از زمانهای گذشته بوده باشد، اما اساساً این کیفیت که او همه جا سخاوت سلطان را مدح می‌کند ولی هرگز اظهار نمیدارد که این سخاوت در باره او هم اجرا شده است و در هیچ مورد از سلطان تشکر نمی‌کند، بماشان میدهد که محمود هیچ وقت جداً توجهی باو نداشته است. و نیز اشاره مخصوص شاعر سخاوت شاهان پیش مخصوصاً کسری (خسر و اول) – بطور یقین اشاره‌ای از نوع بدر بگو که دیوار بشنود – تأثیری نکرد. در این دو شعر (ص ۱۹۹۸ پائین صفحه) و نیز در هجو نامه (ص ۶۴ س ۱۰)^۳ آشکارا می‌گوید که سلطان در اثر دیسه حسودان نسبت باوبدهاین شدم و اصولاً یک نگاه هم بکتاب او نینداخته است. از بیتهای ص ۱۲۷۳ و بعد نمیتوان بطور واضح استنباط کرد که آیا وزیر بزرگ فضل بن احمد جداً باو مساعدتی کرده است

۱- اونه فقط شیعیان (رافضیان) و مخصوصاً اسماعیلیان (باطنیان، عتبی ج ۲ ص ۳۰) بلکه معزالیان (ج ۲ ص ۲۸) و نیز آنها را که برای خدا جسم قائل می‌شده‌اند هم تعقیب می‌کرده است (ص ۲۱۲ و بعد، ابن اثیر ج ۹ ص ۲۶۷) کتابهای فلسفی و معتزلی را می‌سوزاند (ابن اثیر در همان کتاب سابق الذکر) باطنیان را بدار می‌کشید (همان کتاب) و حتی سفیر حاکم فاطمی را بدارزد (عتبی ج ۲ ص ۲۴۰). البته باید در نظر داشت که سفیران فاطمیان یک خطر حقیقی بشمار میرفتند.

بگفت اندر احسنستان زهره‌ام
بگفتار بدگوی گشتی ز راه
نگیردش گردون گردنده دست

بگیتی ز شاهان در غشنده‌ای
ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
تبه شد بر شاه به^۱

جز احسنت از یشان نبد بهره‌ام
نکردی درین نامه من نگاه
هر آن کس که شعر مرآ کرد پست

چنین شهریاری و بخشنده‌ای
نکرد اندرین داستانها نگاه
حد برد بدگوی در کار من

۱
۲

یا خیر^۱ مدیحه های شاعر (م ۱۳۶۱ پائین صفحه)^۲ در باره ابوالمنظفر نصر، برادر محمود که از روی مهر ووفا پشتیبان سلطان بود^۳، بی تیجه ماند و دشوار میتوان قبول کرد که از آن هم جوابی شنیده باشد.

شاعر بالاخره صلهای از سلطان دریافت گرد، اما در مقابل امیدوی که او را در این جهان بی نیاز خواهد کرد، مبلغ صله بعدی ناقابل بود که بروی سخت گران آمد. حتی عروضی که بطور یقین مبلغ را بسیار زیادتر از واقع و برابر بیست هزار درهم نوشتند است اظهار میدارد که شاعر نیمی از پول را به حمامی و نیمی دیگر را یک نفر فقاع^۴ فروش بخشد. این مطلب بطور یقین از متن هجوانمه استخراج شده است. در آن شاعر میگوید.

«پیاداش کنج مراد دیگشاد
بمن جز بهای فقاعی نداد»

افسانهای زیبائی که نویسندهاند بعد راجع بهمین موضوع ساخته اند، به جو جمی محل اطمینان نیست^۵ معنای این بعید نیست سلطان شنیده باشد که شاعر با نظر حقارت بصلت شاهی او

۱ - او باعث شد که متن نوشته های شاهی بزبان فارسی باشد و عتبی این امر را وحشیگری میداند (ج ۲ ص ۱۷۰). یک چنین مردی البته برای ادبیات فارسی ذوق داشته است. خلف او حسن میمندی معروف مجدد از زبان عربی را رواج داد (ص ۱۷۱). اینکه فضل بارهای گرانی برآهای تعلیل کرده است، ممکن است راست باشد (همه همین طور نه)، اما تنها شهادت عتبی راجع بمردمی که در سال ۱۳۶۱/۱۰/۱۰ (ج ۲ ص ۱۶۰) از منصب شرمنزوی و در سال ۱۴/۱۳/۱۰ بدار آویخته شد (ج ۲ ص ۱۱۶) برای من کافی نیست.

۲ - رجوع شود به عتبی، در چند مورد.

۳ - فقاع (درست تر فقاع باق مدد) یک نوع آبجو است.

۴ - این افسانه، معروف ترین اشخاص دربار محمود را که عبارت از محبوب و آیاز و وزیر شر حسن میمندی هستند، داخل تاریخ میکند. بطور یکه دیدیم، وزیر ظاهراً پس از سال ۱۳۶۱/۱۰/۱۱ یعنی ظاهراً پس از بروز اختلاف مابین شاه و شاعر، بمقام وزارت رسیده است. حسن میمندی اغلب دشمن شاعر و نزد بعضی دیگر حمامی وی بشمار رفته است. و در هر صورت ایاز جزو دسته مخالف وزیر بشد رفته است.

بغواند ببیند بنهای که زه
کرو هور بسادا بد بدگمان
مگر تخم رفع من آیه بیلد

چو سالار شاه این سخنهای نفر
ز گنجش من ایدر شوم شادمان
وزان پس کنده یasad بر شهر پار

۱

لگر یسته است. حسودان و دشمنان دیگر که کامبگاه با آنها اشاره میکند، نه تنها ماتع شده‌اند از اینکه شاعر مورد لطف و مرحمت سلطان واقع گردد، بلکه بمقامات عالیتر اظهار بی اعتمای و بی احترامی اورا نیز خبر داده‌اند. همانطوری که در خود هجو نامه با آن اشاره شده روی این نظر میتوان فهمید که شاه اورا تهدید کرده بود که زیر پای فیلانش اندازد. شاید در همان زمان بفردوسی نهتمت زده‌اند که او را راضی است. با وجود این ممکن است که اورا قبل از اثر نهتمتی که شاید کامل‌لامه جعلی^۱ نبوده است، در نظر سلطان بدمعرفی کرده بوده باشد.

۲۲۹. در هر حال فردوسی با هجونامه خود سخت انتقام کشیده و در آن غلامزاده‌اند اهمیت کسی که در قیارش بزرگی نبوده و سخت پست ولئیم بوده، مجسم کرده است. اما کاملاً بعید بنتظر می‌آید که او، بطوری که در افسانه‌ها گفته شده، بلا فاصله در همان لحظه ناامیدی این شعرها را ساخته و باز بر دستی طوری اعدام کرده که شعرهای او از نظر سلطان گذشته باشد. یک فکته مهم دیگر اینست که هجونامه بعنوان ضمیمه شاهنامه سروده شده چرا که در آن از «این نامه» اسم برد و میشود منظور این بوده که اثر تمام شعرهایی که در مدح محمود گفته شده و در کتاب پر اگنه است، بر طرف گردد. البته عقیده شاعر این بوده است که آن شعرها حذف شده و بجای آنها شعرهای هجونامه قرار داده شود و در واقع در بعضی نسخه‌های می‌بینیم که این شعرها جزو متن شده‌اند، مخصوصاً در خاتمه؛ مع هذا میتوان گفت که باعث این برهم خوردگی تصرف نسخه نویسان بوده است. اما چند شعری که در نزم سلطان محمود سروده شده‌است با وجود این در شاهنامه کاملاً برشده‌اند و جزو آن بشمار می‌رود، مثل آپیشکوئی روزگاران شوم که منظور البته زمانیست که شاعر در آن زندگانی می‌کردم (مص ۲۹۴ و بعد)، اینطور خاتمه می‌باید که سلطانی بی خرد تو انا شده، در زمان او زشتی و بدی در جهان رواج یافته و او در فکر جهائیگیری خواهد بود. تمام این نشانه‌ها در محمود دیده شده و جزو اوسی دیگری منظور نیست. صریح‌تر از این مورد شرح مبهمی است که باز بعنوان پیشگوئی راجع به دوره اسلامی داده شده و در مقابل آن ایام ساسانیان گذاشته می‌شود، مخصوصاً این شعر (مص ۲۰۶۴ سطر ۴ از پائین).

۱ - رجوع شود به ۲۵۸.

همین اعتراض را فردوسی در هجوانامه به غال^۲ بچه نموده واورا با شاهانی از قزاد کهن می سنجد (نمفقط با ساسانیان بلکه هم با ساسانیان^۳ و حتی با آل بویه). اما چون در این مورد اسمی از کسی بر داشتند و تمام این شرح در پس برده پیشگوئی پوشیده است، بعقیده من محال بیست که فردوسی این شعرها را در حالت خشم قبل از سروده باشد؛ او میتوانست هر وقت بخواهد، عندر بیاورد که منظور او بکلی چیز دیگری بوده است.

بنابرگفته عرب‌ضی اینکه هجوانامه هیچ وقت جزوی از شاهنامه بشمار نرفته بسبب اقدام شاهزاده طبرستان اسپهبد شهریار بن شروین است^۴ که فردوسی پس از آنکه مشت ماه در هرات خود را پنهان نگاهداشته بود، بدر بار او فرار کرده و چون او را یکی از بازماندگان شاهان پیشین میدانست، میخواست که نامه اش را با تقدیم کند. شهریار او را فرمود که کتاب ترا ددست بمحمد عرضه نکرده‌اند. او بطوریکه باستی از کتاب تو اطلاع ندارد و تو خوب است که هجو او را حذف کنی. سلطان که نیز خداوندگارمن، یعنی خداوندگار اسپهبد شهریار است، خود ترا خواند و رضای تو طلبد. روز بعد صد هزار درهم ترد او فرستاده هجوانامه را، یعنی هر بیست آنرا بهزاد درم، خریده آنرا کمالاً محو کرد^۵. البته تمام این مطالب را نمیتوان کلام بکلام باور کرد. و بعضی از قسمت‌های

۱ - در چاپ مص ۱۳۶۳ ص ۱۷ بنابر قرانت صحیح مهل و نسخه لیدن و نسخه دوم استرسبورگ تهره‌ای از ساسانیان بشمار میروند.

۲ - در قبی مکرر ازاو اسم برده شده است. او یکی از نزدیکان قابوس و شمگیر و با این مقام زمانی امیر تمام طبرستان بوده است.

۳ - متن هجوانامه در چاپ ساکان (نسخه پایسنفری) کاملاً مطابق با اظهارات این شاهد بسیار تدبیی



نژاد و بزرگی نیاید بکر
نژادی پدید آید اندر میان
سفتها بکردار بازی بود
بکوشند و کوشش بدشون دهند
بچریند و دین اندر آرنه پیش
کس سوی آزادگان نگرد.

شود بندۀ بی هنر شهریار
از ایران وازن ترک وازن نازیان
نه دهستان نه ترک و نه تازی بود
نه گنجه‌ها زیر دامن نهند
زیان کسان از هی سود خوبیش
چوبهار از هن داستان بگذرد

آن نیز قابل تردید است. اما این نکته آشکار است که آنطوری که این قدیمترین راوی حدس میزند بوده هجوانمه بگوش سلطان محمود نرسیده است. چون فردوسی مورد بعض واقع شده بود، مجبور شد که از تهدیدات سلطان فرار کند: اما این کیفیت که او توالت بوطن خود برگرد و آنجا بمیرد، نشان میدهد که شعرها بدست کسی که در آن پرستارزاده، سفله بی‌کیش و بی‌دین و بداندیش خوانده شده و در آخر آن از خدا خواسته شده که روانش را با آتش بسوزاند، نرسیده است.

اسم اسپهبد شهریار باید صحیح باشد. اینکه در مقدمه با یستغیری پیجای نام شهریار اسم قابوس که شاه زیر دست او بوده است آمده، اشتباه محض است. در واقع آن امیر شاعر را مصمم کرد که آن شعرهای هجومحمد را پس بگیرد و در عوض مبلغ کافی باو بخشیدولو آنکه آن مبلغ صد هزار سکه نقره نبوده باشد. اما اینجا نیز فردوسی هنوز در منطقه نفوذ و قدرت محمد بود و حامی البته آنقدر نجیده خاطر نگردیده از اینکه شاعر عاصی دربار او را ترک کرد. اینک شاعر سال‌خورده را دور از وطن در مغرب، در منطقه آل بویه می‌بینیم (نزد بهاء الدوّله یا پسرش سلطان الدوّله که در آخر سال ۱۰۱۲ پس از پدر بخت



در واقع شامل صدیک بیت است و تقریباً بیشتر نسخه‌های خطی اسام چاپ مهل نیز در همین حکم است: (مقدمه ج ۱ ص ۱۱۶ چاپ جداگانه). چاپ جدید هند (رجوع شود به ۶۵-۶۷) در سه مورد از متن چاپ مهل جمعاً چهار بیت اضافه کرده و شامل ۱۰۵ بیت است. در نسخه لیدن ۵۴ بیت بیش فیض و هفته بیت‌ها را در خاتمه آورده است. نسخه استراسبورگ ۴۴ بیت در متن و ۱۰ بیت دو حاشیه دارد. دریک نسخه مهل هجوانمه فقط شامل ۳۰ بیت و در نسخه دیگر ۱۶۰ بیت است (همان مقدمه مهل که سابق ذکر شد دیده شود) قسمتی را که Jones در Poes. Asiat. Comment. در چاپ Eichhorn ص ۳۲۹ (بعد) نقل کرده، شامل اضافات مفصل جملی است. شاید تعیین نسبه قطعی متن اصیل هجوانمه برای دانشمندی که هم دارای جنبه انتقادی و هم دارای اطلاعات و افی بوده و نسخه‌های کافی در تحت اختیار از باشد، امر محالی نباشد. در این صورت نباید توقع داشت که متن هجوانمه کاملاً بسلیقه ما بوده قسمتهای مجزای آن بذوق ما مرتب شود. در هر صورت ناشر «چهارمقاله» میرزا محمدخان بزوئی‌نی در ملاحظات خود ص ۱۹۱ بحق این ادعا را که از هجوانمه فقط ۶ بیت (یعنی این بیت‌ها: م ص ۶۳ س ۱۲، م ص ۶۴ س ۵، م ص ۶۳ س ۲، یک بیت که در مکان نیست ص ۶۵ س ۲۰، ص ۶۵ س ۶ از پائین) باقی مانده است، رد نمی‌کند.

نشست) وی در انجا داستان یوسف و زلیخا را بنظم می‌آورد. در بدوا بن کتاب^۱ میگوید که پکی از پرگان دربار باش موفق، اورا وادار به تألیف این نامه کرده و فراز بوده است، آنرا به حضور فرمانفرما می‌عراق، که همان سلطان آل بویه است، عرضه دارد. آنچه در افسانها گفته میشود که فردوسی، مداح علی وآل او، نزد خلیفه عباسی رفته است، بعید بنظر می‌آید. از طرفی پدشواری میتوان آن مطالب را با مندرجات این فصل وفق داد. البته در خواست تهدید آمیز تسلیم فردوسی وجواب عاقلاً^۲ خلیفه^۳ بکلی بی اساس است. در بغداد آل بویه شیعه فرمانروایی میکردنده خلیفه، و یک مذاکره ماین او و شاه غزین خسیابیستی^۴ اسلوب و طرز دیگری داشته باشد. این نکته که فردوسی در هفتاد بالگی ویشتر هنوز میتوانسته است کتاب دیگری، که از حیث حجم ولو آنکه بیشتر ششم و بایک هشتم شاهنامه‌ای با وجود این اگر عدد کلمات را در نظر بگیریم تقریباً باندازه ایلیاد هم راست، تألیف کند، نشان میدهد که هنوز فکر و روح او سالم و قوی بوده است. انسان بادگونه میافتد. یا آنکه فرمن بکنیم که در واقع در دوره‌های پیش‌هم مشغول نظم این افسانه بوده و در هر صورت پس از سالهای دراز دیگر شعر گوئی برای او کار آسانی شده بود، و با آنکه بعقیده ایرانیان یوسف و زلیخا از لحاظ ارزش ادبی پای شاهنامه نمیرسد، باز باید گفته پیش ران اکید کرد^۵

۲۳. همانطور که در پیش اشاره شد، سرانجام فردوسی بوطن خود مراجعت کرد. شاید

-
- ۱ - رجوع شود به ص ۱۹ و بعد چاپ ناتمام آن.
 - ۲ - جواب محمود، که خلیفه را با پیش تهدید کرده بود، با سوره ۱۰۵ که در آن اشاره به جات پافتن مکه در مقابل حبشهان و پیلانشان شده است داده شد. واقعاً محمود همه وقت بر حسب ظاهر شاه زیر دست خلیفه بوده و احترامات لازم را نسبت باو بجا آورده است.
 - ۳ - اگرچه من از یوسف و زلیخا فقط قسطی را که آنچه چاپ کرده (اکسپریس ۱۹۰۸) - تابیت ۳۶۹۷ تقریباً معادل باشد که ثلث از تمام کتاب - و بقیه آن پدیده شانه منتشر نشده است - خوانده ام، اما بعقیده من همین قسمت کافی است که عقیده ایرانیان را کاملاً بحق بدانم. این داستان پر از احساسات گریه آور است. بسیاری از مطالب آن از لحاظ علم روح بعید بنظر می‌آید. انسان باید خیلی اسیر داستان دینی باشد، تا آنکه دلش برای قهرمان رقیق القلب آن بسوزد، در صورتی که دلبریهای دستم و تمام دنیا پهلوانی شاهنامه (بهرام چوبین نیز) دل خوانده را به تنهی میاندازد اما با وجود اقرار بصحت این ادعا بازنمیتوان انکار کرد که بعضی از قسمتهای یوسف و زلیخا شایسته آن هست که شاعر بزرگ ما آنها را سروده باشد.

در جنوب غربی بقدر امیدی که داشت از او فردا لای نگرداد، یا نکه شاهر کهن مال خوق شدیدی بدیدار وطنش داشت که از حیث آب و هوا و از لحاظ اوضاع زندگانی با هر ای و خوزستان متفاوت بود. شک نیست که ارتباط کافی با دوستانش داشته‌تن است و این است یقین حاصل کند که دیگر در دربار کسی بفکر او نبوده و یا اینکه دوستانش موفق شده‌اند گه خشم محمود را نسبت با او فرونشانند و بنابر آن میتوانسته است بدون آن خطریه وجه او شود بوطنهش برگرد. وی در طوس بخاک سپرد شد؛ این مطلب بنا بر اظهار اطمینان بخش عروضی میباشد و چنان‌که گفته شد کمتر از صد سال پس از مرگ شاعر بزرگارت مزاد او دفعه است. اورا خارج از شهر در محل شخصیش دفن کردند. ... ای آنکه بنابر گفتم عروضی، بکفر واعظ (مذکور) مسلمان پاکشازی کرد که جنازه مرد را فنی در فبرستان عمومی مسلمانان گذاشتند نشود. گمان نمیکنم که این مطلب جعلی باشد، اما این خبر که سلطان محمود این مذکور را برای فضولی که کرده بود، فرمود که از شهر بروند ایشان از عشق و محبتی است که مردم طوس بحق نسبت به همسنگی خود داشتند^۱

حتی عروضی هم حدایت میکند که محمود در انری شعر فردوسی که بکی از خواجه‌گان در موقع مناسب آورد طوری متاثر شد که برای جبران رفتار پیشین خود، فرمود که مبلغ فردی برای شاعر بطور فرستاده از او عذر خواهند. اما این مال در لحظه‌ای وارد بیکه دروازه شهر (دوازه رودبار) شد که نعش شاعر از دروازه دیگر (دوازه رزان^۲) بیرون میرفت. جون دختر فردوسی از قبول پول خودداری کرد، سلطان فرمود که آن مبلغ هم‌آمام با بکرین اسحق الکرامی داده شود تا بیرون شهر بیک رباطه بیک حلقه چاه بسازد. خود شعر مذکور نیز که عظمت و استحکام آن بهیچوجه تر جمه پذیر نیست در چهار مقاله عروضی آمد و آن این است:

- ۱ - بنا بر افسانه دیگری از زمانهای بعد شیخ ابو القاسم الجرجانی که نهاد است برای شاهر که بعدها رساند را مدح کرده بود، نمازیت بخواند، اما هر خواب دیده که فردوسی هر قاتلین مکلفهای بهشت جا دارد، برای آنکه او در چند کلمه مختصر حیثیت‌نای خدا را گفته است، آن دولت نیاز را خواهد. با این افسانه اختلافی که مابین منع و مقام شاهر است، بر طرف میگردد.
- ۲ - بطرف دیه رزان، این مطلب را وقتی زالمن بعن خبر داد، او از زوکوفسکی که خود میگیر (حقیقی و یا حسنه) شاهر را زیارت کرده بود، فنه شد بود.

اگر جز بکام من آید جواب

من و گرز میدان و افراسیاب^۱

بنابر گفته عروضی سلطان بمبلغ شصت هزار درهم^۲ بوده، یعنی همان مبلغی که بنا بر افسانهای دیگری از زمانهای بعد شاعر پیشیزی پنداشته و از پذیرفتن آن خودداری کرده بود والبته شصت هزار درهم در آن زمان مبلغ قابل قبول خوبی بوده است.

اما برای این قصه مقدمه با یسنفر (ص ۵۹) یک سند بسیار قدیمی تری می‌آورد بنابر گفته او ناصر خسرو معروف در سفر نامه خود مینویسد که او در سال ۴۳۸ هجری این رباط جدید را در طوس دیسوبنای اورا همین طریق حکایت می‌کند. اما بدینختانه این اظهار بکلی جعلی است. متن و ترجمه فرانسه سفر نامه ناصر خسرو را شفر فرانسوی در دست رس عموم گذاشته^۳: این مرد در مسافت خود اصلاً از طوس رد نشده و در بدوسال ۱۴۳۸ صولاً در تزدیکی طهران امروز بوده و از آنجا بطرف مغرب و جنوب رهسپار شده و در سال ۱۴۴۴ بخراسان برگشته است.^۴

نمیتوان پیدا کرد تاچه اندازه مواد قاریخی در این افسانه که بین شکل زیباتدوین شده عرضی کمتر از صد سال پس از مرگ باعراز روی دو ایتها محلی حکایت می‌کند پنهان

۱ - من در شاهنامه فقط این شعر را پیدا کرده‌ام .

تجویم هر این کنه آرام و خواب من و گرز و میدان و افراسیاب

و متن حقیقی آن باید همینطور بوده باشد. پکبار دیگر همین مصراج دوم در مکان ص ۴۸۸ س ۱۲
بلطفه من و گرز و میدان پور پشنگ « آمده است ، اما تمام این قسمت مشکوک بنظر می‌آید
(فولرس ص ۳۰۱ ذیل ۲). در ماجراهی جعلی کوکم ص ۲۱۳۷ بیت ۱۶ نیز نظیر آن است.
اما یکچنین جمله‌ای با این عظمت واستحکام در مصروع اول بطوریکه در ص ۲۲۹ بیت ۱۷۹۵ آمده
است ، کمتر تأثیر دارد ؟ نیز به جوئی شود به ل. و مسدن ص ۱۳۶ (فولرس ص ۱۱۶) حاشیه ۱۱).

۲ - در نسخه اته اینطور نقل شده است (ZDMG 48,03 م. ۱۱۶) . در چاپ کامل کتاب « دینار »
که مبارت از سکه ملاسا ناشد نوشته شده (ص ۱۵) ، اما در نسخه ، درهم ذکر شده بوده است
(ص ۳۴۳).

۳ - حتی در شرح حال ناصر خسرو به قلم خودش که جعلی است (در مقدمه دیوان ناصر خسرو چاپ تبریز
سال ۱۲۸۰ مجری) نیز از این مطلب ذکری نرفته است .

۱ این سفرنامه در سال ۱۲۶۰ هجری قمری در برلین نیز چاپ رسیده است (مطبوعه کاویانی) .

است. البته آن بیت که انسان را نکان می‌دهد، خوب استخواب خدمه است، تا شنیدن قبول کند که پسند خاطر و مکنفر جهان‌گیر متکبر خواهد افتاد، اما باید تصدیق کرد که حقیقت امر اینطور شاعرانه بوده است. فربدب ذهن اینست که سلطان اطلاع حاصل کرده باشد که شاعری که او تحقیر و وادار بفرار کرده بوده، بوسیله نامه‌ای که دران خود سلطان مدح شده است، در زمان زندگانیش معروف خاص و عام گردیده و از تمام شاعران درباری از حیث شان و نام پیش افتاده است، اکنون ممکن است وزیران فهیم مردی را که در هندوستان غنیمت‌های بسیار بدست آورده و با وجود هجو نامه فردوسی دست تنگی و خست جزو صفات بد او بشمار نمیرفته است، و ادار کرده باشند که برای شاعر سالخورده صلة فراوانی بفرستد. اما بطور یقین از او عذر نخواسته است. ممکن است که فرستاده سلطان دیر رسیده باشد تصادف و رو در سول سلطان شهر و بخارا که سپردن فردوسی در یک موقع فقط پشت هم اندازی شاعرانه است که در افسانها بکار می‌رود، اما حقیقت امر مشکل است که اینطور بوده باشد^۱ ساختمان بنائی که بنفع عموم است و امثال آن در مشرق زمین از روی حق و دلیل جزو امور خیری بشمار می‌رود، شاید بصواب بنام فردوسی بازبسته شده است بنابر گفته نویسنده کان بعد رباط بفرمان دختر فردوسی ساخته می‌شود. دیگر آن می‌گویند که خواهر فردوسی با همان پول این بند را ساخته است و فردوسی در تمام دوره زندگانیش آرزوی ساختمان آنرا داشته است و هنوز خرابه‌های این بند موجود است. رباطی که عروضی دیده بود در طی روزگار خراب شد و این افسانه بر یک ساختمان قدیمی دیگری انتقال داده شد. و چون اسم این ساختمان «بند عاشق فرخ» بود، دیگر نمی‌شد بنای آنرا بد ختر فردوسی نسبت داد، این بود که گفتند خواهر فردوسی ساخته است.

عروضی می‌گوید که از فردوسی فقط یک دختر ماند، این نکته را می‌توان با اطمینان خاطر پذیرفت. ذکر اینکه از او یک دختر مانده است، بطور غیر مستقیم میرساند که فردوسی پس از مرگ خود پسری نداشته است. در زمانی که فردوسی بسن کهولت رسیده بود^۲، یک

۱ - در منظومة هاینه Heine موسوم به „Der Dichter Firdusi“ در کتاب „Romancéro“ که در آن از این افسانه راجع بفردوسی استفاده کرده است، این تصادف جزء نکات خاتمه قصه بشمار می‌رود.

۲ - نسخه‌هایی که در تحت استفاده من بود با یکدیگر متباین است، ابتدا گفته می‌شود که پسر، سی و هفت سال داشته و در جای دیگر سن پسر سی و سن پدر شصت و هفت سال ذکر شده است. تغییر کتابت در چاپهای مختلف که سن فردوسی را ثبت و پنج و هر پسر را سی و هفت سال می‌خوانند، نزدیک به نه هست، اما باید دید که این روال همچو که نه است یا تازه.

پسر او که پین سی قاچهل سال عمر داشته است، از دستش رفت. یکی از زیباترین قسمت‌های وصفی شاهنامه بیاد مرگ ناروای این پسر سروده شده و در واقع از فرط سادگی انسان را متاثر مینماید (م.ص. ۱۹۵۱).

دولتشاه سال مرگ فردوسی را ۴۱ هجری (۱۰۲۰/۲۱) ذکر می‌کند، دیگران، چنان‌که زیو در کاتالوگ خود ص ۵۳۵ می‌کوید، در سال ۶۴۱ هجری (۱۰۲۵/۲۶) مینویسند. این خبرها بباید چندان از حقیقت دور باشد. مطابق خبر اول هشتاد سال شمسی از عمر او گذشته است، شاعر در هجوانمه نیز سال خود را «تر دیگ بهشتاد سال» ذکر می‌کند (ص ۴۶ س ۱۳)^۱.

۲۴۸ . البته در باره صفات و اخلاق شخصی فردوسی ما حق نداریم چندان صحبت کنیم. اروپائی بی میل نیست بعضی قسمت‌های کتاب را بضرر شاعر تعبیر کند. مثلاماً تعجب می‌کنیم از این‌که او چندین بار آشکارا و بکنای موافشاره اظهار می‌دارد که او امیدوار است صلة خوبی در یافت دارد و در مورد دیگر صریحاً می‌کوید که او برای این نامه، رنج با تضاد گنج می‌برد؛ و نیز شکایت دارد از این‌که بزرگان بقدر کافی از او قدردانی نمی‌کنند؛ و نیز بی دربی از بی‌چیزی که نصیب او شده است، شکوه می‌کند. امام‌میباشد بانظر دقت باوضاع نگاه کنیم. شاعران نیز می‌خواستند زندگانی کنند؛ او نیز همانند بیشتر شاعران قرون وسطایی مشرق و مغرب زمینی محتاج بمساعدت مردمان عالی‌مقام بود. حق طبع و حقوق نویسنده‌گی که امروز زیکنفر شاعر مشهور را بی‌پایاز و بزرگان ادبیات عصر را دولتشند می‌کند، آن روز هنوز وجود نداشت. شاید اگر فردوسی تمام وقت خود را صرف امور ملکی ارثی خود مینمود، بحد کافی زندگانی او اداره شده بود، اما در این صورت دیگر شاهنامه‌ای بوجود نمی‌آمد. بنابرگ فته عروضی فردوسی امیدوار بود که با صله آن کتاب برای دخترش جهاز کامل تهیه کند؛ اما این مطلب با گفته‌های خود او وفق نمی‌دهد. البته او نیز در شکوه و شکایت از بی‌چیزی بطریق شاعر اه افراط کرده است. اگر در واقع آدم بی‌چیزی بود، پس میتوانست کمی از شراب‌خوارگی که

در بعضی موارد بآن اشاره میکنند، خودداری نماید؛ از موارد دیگر نیز معلوم میشود که بزرگانی تعاملی هم عادت داشته است؛ اما بالاخره کدام آدم فهمی میتوانند شاعر را از لغت شاد کامی که لازم و ملزوم ماهیت اینکو نمتناسب از بازدارد، آری برای زندگانی و برای استفاده از زندگانی آن روز هم مانند امر و ز آدم احتیاج به پول، احتیاج باین عزیز بی جهت داشت. بهمین اندازه بلکه هم بیشتر دلنشکران هستیم از اغراقهایی که فردوسی در مدح شاه محمود میگوید. مخصوصاً وقتی که بخواهیم آن هارا با حمله سختی کمدد همچون نامه باوشده است بسنجیم. اما در آن زمان طور دیگری ممکن نبود. هر شاعری که برای ترقی کوشش و تلاش میکرد، میباشد امیر و یا بزرگانی را که میخواست با آنها ترددی کشود، با آسمان پرده و هر چه شبیهات او اغراق آمیز تر بود، بهمان اندازه صلة شاعرانه او بیشتر تخمین زده میشد؛ اما حالا این گفته‌ها با حقیقت مطابق می‌آمدی با خیر، برای شاعری کسان بود. شیخ سعدی هم در مدح همه نوع امیران ترک و مغول که بدشواری میشد آن هارا مدح کرد، شعر گفته است، او نیز مانند فردوسی و دیگران فقط برای در^۱ فت صله مدح کرده است. در مورد شاعرها این نکته را نیز باید در نظر گرفت که او در ضمن مدح بزرگان پند و موعظه می‌داد، برای آنکه سخنانی که او در ناپایداری و گذرندگی قدرت و عظمت دنیوی میسر و دخواه ناخواه جلب توجه بزرگان را مخصوصاً فاتح خوبی خوبی را که این کتاب با وتقديم شده بود میگرد^۲.

در مقابل این مدح سلطان باید دید که شاعرها از طرف دیگر تاچه‌اندازه عزت نفس داشته است. اگر هم قضاوت او در باره دقیقی شاید کاملاً درست نباشد، ولی هر خواننده بیطری لذت میبرد از اینکه شاعر چقدر مطمئن است از اینکه نامه بزرگشی اسما و راجا و دان خواهد نمود. شعرهای قوی و بلند در صفحه ۱۲۷۵ بیت ۶۹ و بعد و زاده در همچون نامه مص ۶۵ س ۸ و بعد^۳.

۱ - البته وضعی که پیندار Pindar جباران را مدح کرده، لطیف تراست، اما بالاخره اصل مطلب در هردویکیست و او نیز مانند شاعران ایرانی و عرب منتظر دریافت صلة کامل است. این نکته را نیز باید در نظر داشت که شاهکار مولیر که بهترین کمدی اخلاقی دنیا به شمار میرو ددر اثر بعضی ملاحظاتی درباره لونی چهاردهم دارای شعائمه است که بهیچوجه خواننده را قانع نمیکند.

۲ - باید تحقیق کرد که آیا این بیتها اساساً در همچون نامه بوده‌اند یا خیر.

بی افکنند از نظم کاخی بلند

بدین نامه بر عمرها بگند

ویام ص ۲۰۱۰ :

شود روی گیتی ز من پرسخن

چوا بن نامور نامه آید به بن

که تخم سخن را پراکندام^۱

تمیرم ازین بس که من زندام

شخص را فوزی سادپیندار^۲ و بیش ازان بیاد هر اسیوس^۳ میاندازد. بی آنکه البته هیج گونه

رابطه ادبی مابین این ایرانی و آن مغرب زمینیان موجود باشد. و نیز رجوع شود به بیت^۴

فیل ۶ ص ۱۵۸۶ (م ص ۱۱۲۷) که با وجود اینکه در چاپ فولوس حذف شده

است، بطور قطع اصلی است، با آنکه ممکن است که بعضی از کلمات آن تغییر یافته باشد. در

آنچه خود را «عیسی» یعنی زنده کننده مردگان نامیده است، برای آنکه بن پهلوانان مردگان از نو

جان دمیله است^۵. در هجونامه (م ص ۶۵ س ۵) نیز میگوید که او هم مانند عیسی

مردگان را از نو زنده کرده است^۶.

بالاخره اوضاع عرصه را طوری بر شاعر تنک کرد که بهترین کاری را که انعام داده

بود بنظر تحقیر نگریسته، پهلوانان ملت خود را که با آن ذوق و شوق مدح کرده بود. تکذیب

۱ - دو بیت آخر بترتیب معکوس در خاتمه نام منظومه نقل شده اند (م ۲۰۹۶) در هر دو مورد من میتوانستم نسخه پهلهای فاسخ متعددی برو آنها نقل کنم.

۲ - اینکه این بیت در بعضی از نسخهای حذف شده است، با این دلیل است که جمله «من همی» در نزد خواننده گان حسان مسلمان سره تأثیر داشته است^۷؛ برای آنکه عیسی در نظر مسلمانان از این پوئیه بزرگی بشمار میبرود، اما تصور اینکه دیگری این جمله را اضافه کرده باشد بسیار مشکل است.

Pindar, Pyth 6.10 f 1

Horatius, Od 3.30 2

که دادم درین قصه ز پستان نشانه
شداز گفت من نامشان رزنه پاز
روان شان بیمیو شده رهیون
شداز گفت من نامشان رزنه پاز
سر اسر همه زنه کردم بشام

۳ همه پهلوانان و گردانکشان
هم مرده از روزگار دراز
منم همی آن مردگان را کنون
۹ همه مرده از روزگار دراز
چو همی من این مردگان را نام

نمود. اما این افکار خنگامی اظهار شد که او برای خشنودی مردمان مذهبی یکی از قصه های فرآن دا^۱ میخواست بنظام در آورد. پیری و تسلیمانی، و محیط ییگانه ای که روایتهای فدیم ایران را داده نداشتند و بمداعح آن بالظیر بدگمانی مینگریست، همدست بدست هم دادند و فردوسی را بگفتن این سخنان را داشتند. با این علل باید قلم عفو بر خطاهای شاعر کشید. مع هذا این اظهارات عفیونه باطن او نیست. برای آنکه اگر هم محال نباشد که او از نامه تمام شده خود که برای آن اینهمه نجات برد و بسیار کم از آن استفاده کرده بود، دیگر لذت کامل نمیرد، اما با آخره یک مرد بزرگوار از تشیعه بگذر عمر خویش اینطور بدگونه و تکذیب نمیکند. ولو آنکه فرم بگنیم که در ضمن فکر و عقیده او بکلی تغییر یافته باشد. در صورتی که در فکر او بهیچوجه تغییری حاصل نشده بود و شاید فقط آنکه ضعف در اوراه یافته بوده است.

بعضی از فصیحتهای شاهنامه، مخصوصاً قصتهای بزمی و وصفی آن، چنین لشان می دهد که شاعر اساساً دارای قلب رقیق و احساسات لطیف بوده است.

۲۵۸ . تحقیق و تبع در دیر فردوسی امر جمله جالت توجیهی است^۲ هر چند که کار بسیار دشوار است. برای آنکه مفرائی گاهی منافی بکدیگر هستند. اصولاً بهیچوجه ضروری نیست که شاعر مشرق زمینی در پیشرشته پخصوص عاری از ضد و نقیضهای درونی باشد، آنهم در رشته ای که اشخاصی که فکر میکنند بآسانی تسلیم احساسات عیشو نند کمتر میتوانند در عقیده خود را سنه باشند. بعلاوه باید دانست که بعضی یتیهای حاوی افراط و اعتراف مذهبی ظاهرآ بدست دیگران اضافه شده است^۳. ذهنوارد دیگر ممکن است که اینگونه تغییرات جزئی قبل از عمل آمده بوده باشد. مخصوصاً باید در نظر داشت که برای فردوسی بیان شوار بود عقائد مذهبی خود را کاملاً بپرده اظهار کند و از طرف دیگر مجبور بود که بخوانند گان مؤمن و مقدس خود خویشتن را باید بمان ترازان حدی که در واقع بود معرفی نماید. بس نمیتوانیم از این

-
- ۱ - مقدمه یوسف وزلیخا ص ۲۶ و بعد وص ۲۷. اگرچه متن نسخه ها باید بگر تفاوت فاحشی دارد، اما قسم همه مطالب آن یقین است.
 - ۲ - بامقام که مذهب در مشرق دارد، بنظر میرسد که بحث عیقانه در اطراف این موضوع مفید باشد.
 - ۳ - در ۴ شود به آخر این بحث ۲۵.

تحقیق و تبع نتیجه روش ویژینی بدیریم.

فردوسی از دل و جان علا (قدمند بر وايات قدیمی مای ایران بود. عشق و علاقه‌ها و بیت
با شاهان و پهلوانان ایران از هر یک بیتی که بنام آنها می‌سرايد، آشکار می‌شود. فردوسی
آن‌هارا کاملاً خدا پرست معرفی کرده. هیچ خواننده دقیقی جزاین احسان نخواهد کرد
که آمرزش خدایی نصیب همه آنها شده است و نیز از خدا در خواست می‌کند که آن‌ها
دقیقی (از رتشنی!) راعقو نموده و روز رستاخیز او را آمرزش فرماید (ص ۹۱۳ بیت ۹). حنین
سخن از یک مسلمان حقیقی شایسته نیست. او بکمیل و علاقه‌آمیخته بدلدادگی به آن آنین
مانی که هم موافق اصول عقلی و هم بدلخواه اوست، دارد. از بحث در مسائلی از دین که نه
 فقط منافی باعفاده‌ایست، فر مسلمان بلکه متباین با فکر اشخاص باز نظر است، برهیز کرده. با
 آنکه آن‌هارا بطريق دیگری تعبیر می‌کند و لوانگی ممکن است که درین خصوص مولعین
 کتاب مأخذنا و پیشقدم بوده باشند. فردوسی این قول را که ابراییان قدیم «آتش پرست»
 بوده‌اند، رد می‌کند اما گاهی خود او بر حسب اصطلاح معمولی زبان فارسی آن‌هارا به عنین
 اسم مینامد؛ بعقیده او آتش فقط برای تعیین سهت نماز همیباشد، در صورتی که فقط خدا را
 می‌پرسیده‌الله (ص ۱۳۸۶). یکنفر زرتشتی با شاهنشاه می‌کوید که بزرگترین عنصر، (بعنی
 آتش) قبله آن‌هاست (ص ۱۹۲۴ بیت ۱۲). فردوسی بطور قطع منهنجی است؛ او جدا از خدا پرست
 و مکتاب پرست است و این عقیده اساسی خود را در باره‌همه پهلوانان خود، حتی در باره اسکندر
 که در کتاب او یکنفر مسیحی خوانده می‌شود، نیز شامل می‌دارد در هر مورد ذکر بر سرش خدای
 آفریدگار داده ای تو انارا طوری می‌آورد که فقط شایسته یک مرد با عقیده و ایمان است. بنابر
 گفته او به چگونگی خدا نمی‌توان پی برد، تنها کفا بیت می‌کند که آدم بوجود آوردن ماند. (ص ۱
 بیت ۹ و بعد، ص ۱۴ بیت ۵۹۵ و بعد). او تنوبت مزدیسنا را در می‌کند: «خدا آفریدگار خوبی و
 بدی و هستی و بستی است» (ص ۱۷۰ بیت ۷۵۰، ص ۱۹۴ بیت ۱۱۱ و غیره). گفته‌های او
 در بندوکتاب عقاید خدا پرستی مطلق است و در بطنی بعقاید مخصوص مسلمانی ندارد و نیز در
 مرئیه پسر غم، آبجا که دل شاعر صربی و آشکار گفتگو می‌کند، هیچ نکته‌ای که در ولفع
 مربوط به عقیده مسلمانی باشد، گوشتزد نمی‌شود، در افسانه‌ای که از مأخذ اسلامی اقتباس

شده و راجع به زیارت اسکنند از کعبه است (مص ۱۳۱۱ بیت ۵) اظهار می‌کند که خدای زمین و زمان احتیاجی به جاومکان ندارد؛ بیان این مطلب را میتوان به عنوان نتیجه قلمی باصلاح اسلامی «خانه خدا» دانست^۱. مکان مقدس عربها در این فصل نیز مانند مکان مقدس مغان، در جانی که آنها در مقابل آتش خدا را همیرستند، مجسم شده است^۲. در بیت ۱۷ مص ۱۸ می‌گوید که برای پیشنبان ما آتش فقط برای تعیین سمت نیایش بود، همانطوری که برای عربها سنک نسبت پرستش است، در این مورد بهیچوجه احترام مخصوصی نسبت به اسلام ابراز نداشته است. البته میتوان این کفتها را اینطور تعبیر کرد که مقصود بیت‌های سنکی عربها بوده است. اما بی‌شك مقصود شاعر همان سنک سیاه است که تمام مسلمانان در موقع عبادت رو بآن می‌باشند.

قطعاً از عربها که این دین جدید را آورده‌اند، متنفر است. در جانی می‌گوید که عربها از لحاظ منافع شخصی با امیر خود خیانت می‌کنند (مص ۱۸۹۱ س ۶ و بعد) و آنها مردمان شکم گرسنه هستند (مص ۲۰۷۵ س ۸). یزدگرد راجع به مسلمانان فاتح می‌نویسد:

زدانائی و شرم بی‌بهر گان	ازین مار خوار اهر من چهر گان
همی داد خواهند گیتی بیاد	نه گنج و نه ذام و نه تخت و نژاد

(مص ۲۰۷۵ س ۴). همچنین است در این بیت که از جهت تیر کی رنگ چهرشان «ذا غران»

۱ - بیت مص ۱۳۱۱ س ۱ که در نسخه لیدن حذف شده و ناقض این بیت است، بی‌شك بعدها اضافه شده است:

بدو شد ترا راه پزدان تمام	خداوند خواندش بیت العرام
بدل خرمی را مدار از گناه بهیچوجه	۲ - اما کلمات «گرت هست جامی می‌زرد خواه

اعترافی بر اسلام نیست. بلکه منظور او مجسم کردن یک زندگانی پرازنشاط و طرب است، بطوری که در نزد شاعر آن مشرن زمینی عموماً دیده می‌شود. اما نسخه لیدن در هر حال این بیت زنده زا حلف می‌کند، در دو نسخه استراسبورگ بیت بعد از آن نیز حلف شده است: «نشاط طرب جوی و متی ممکن گزافه مهندار مفسن». در یک نسخه استراسبورگ بجای این بیت آخری، بیت دیگری با همین قابیه نقل شده است.

له هوش و نمداش ته نام و نه نمک

ازین زاغ ساران بی آب و رنگ

این اصطلاح را آن ایرانی باوفا (مص ۲۰۷۸) درباره فرماده آنها سعد بن وقاص لیز استعمال میکند. در اینجا شاعر از خدامیخواهد که رسم سردار ایرانی را آمرزیده و قغم مرک در میان عرب‌ها پیاشد. در ضمن پیشگوئی که در پیش ذکر آن رفت (ص ۵۱) فردوسی دوره اسلامی را در مقابل زمانی که شاهان ملی فرمایند میکردند، یاک دوره بسیار نحسی مجسم میکند. همچنین است در نامه‌ای که بزرگ‌ترین پسر (مص ۲۰۶۲ و بعد). البته تمام این مطالب طوری بیان شده که در تفسیر کلام بکلام آن نمیتوان علناً توجه گرفت که خود شاعر از دین اسلام پیزار بوده است. اما تنفراز عرب‌ها، با وجود اینکه در نظر مؤمنین پسندیده نبود، پیش بسیاری از ایرانیان حتی تزد مسلمانان خوب‌هم رواج داشت. در مص ۱۲۶۳ فردوسی^۲ بیان میکند که چکووه چهار دین : ایرانی، یهودی، یونانی (میسیحی) و عربی (اسلام) بین‌ای خاطر بشریت باهم مجادله میکنند و فقط با چند کلمه مختصر تفوق اسلام را اظهار می‌دارد. با آسانی میتوان درک کرده که مجادله بر سر مذهب برای شاعر بهیچوجه لذت بخش نبود. این نکته بیز از افسانه راجع به مجادله بندویه ایرانی با این طوسی رومی بر سر عادات مذهبی نیز آشکار میگردد (مص ۱۹۴۷). در بیتهاي عو بعد مص ۱۷۶۳ میگو پد که شاه میباشد دین داشته باشد؛ اما با وجود این اختلاف مذهب در میان مردم چندان زشت نیست. دنیا از حرف تنها زیرو نمیشود؛ آدم باید عقیده دلش را آشکارا بیان کند. او بعقد دوستی میان شاه هندی بت پرست و شاه ایرانی خدا پرست با نظر موافقت مینگردد (ص ۱۵۷۷ وسط صفحه).

در پیش مص ۶۲ مذکور شدم که شاعر در وجود اسکندر با نظر خوبی بدین مسیحی نگریسته است. باید توجه داشت که زاهدان مسیحی که بزرگ‌تر ناکام را با شکوه و جلال بخاله می‌سپرند با این نظر با وینگرند که او آمرزیده شده و در بهشت جادارد (ص ۲۰۸۷ و بعد). در اینجا

۱ - آدم بیاد دشمنان افسانه آمیز ایرانیان قدیم که «سگ‌ساران و گرگ‌ساران» نامیده میشند میافتد. بنظر میرسد که سریانی‌ها عرب‌های آن دوره را با کمی تغییر «غراپی» (غراپ - گلاغ) میخوانده‌اند. رجوع شود به : Thomas von Margâ ed. Budge 316.15.

آنها قطعاً عقیده شاعر را بر از میکنند که نسبت بجان پارسا و نمزا پرستان دیندار هیچگدام را کفر نمی داند. در هر حال بهیچوجه نمیتوان اثری یافت که بر طبق آن بشود فردوسی را متخصص مذهبی نامید.

البته در بعضی از قسمتهای شاهنامه قضاوتهای نازوانی درباره دین مسیح شده است؛ اما این قضاوتهای نظر مسلمانی بوده، بلکه انعکاس مشاجر مهای قلمی در آخرین مأخذ پارسی و ناحدی نیز از نظر دشمنی دولت رومیان مسیحی با ایران میباشد. حتی از نظر اسلامی یک چنین اظهاری ها نند «مسیح فربد هنده و قتی کشته شد که رواز دین بگرداند» مطلقاً مذموم است (مص ۳۵۶ ص ۸). اما آنجاکه آن ایرانی به فیصر اظهار میدارد، مسیحیان آئین پیشو خود را که میگوید: «اگر کسی بر خساره از است توصیلی زند، دیگری را نیز بسوی او بگردان» (منی ۵، ۳۹، ۲۹، لوقا ۴، ۵) رعایت نمیکنند، و بعون آنکه مانند مسیح زاهد باشند، با تجمل زندگانی میکنند، و آنرا که یهودیان مصلوب کردند، مانند پسر خدا میپرستند (م ۱۹۲۲)، این حرفه اروی اصل دیگری زده میشود. اینکه در واقع خود مسیح را مصلوب کرده باشند، منافي با اصول قرآن است. یک مشاجره قلمی دیگری بر علیه خدا بودن مسیح در مص ۱۹۹۷ وص ۲۰۳۷ نقل شده است. در این موضوع زرتشیان و مسلمانان هر دوهم عقیده بودند و بطور یقین فردوسی نیز از روی دل شریک عقیده آنها بود. تصمیم هر مژده شاه که برخلاف اصرار موبدان در کار یهودیها و مسیحیان مسامحه را جایز میداند، بدون هیچگونه شرح و تفسیری خبر داده میشود (م ص ۱۷۲۶ س ۷ و بعد)^۱ - راجع به یهودیان چندین بار قضاوتهای حقارت آمیزی شده است. یکبار نیز دین هندی بطود فاروایی مجسم شده است. پس اظهارات فردوسی در باره دینهای دیگر تا حد مسیعی پابند به مأخذ آن دوره بوده، اما این مطلب قطعی است: مسلمانی کم واقعاً صاحب عقیده باشد یعنی باستی در اغلب وارد طرز دیگری سخن گفته باشد. با وجود این در بعضی جاهای دیگر فردوسی بطود قطع و یقین خود را مسلمان قلمداد میکند. البته بسیاری از بینهایی که در درود پیر محمد و پارانش^۲ مثلا در نسخه

۱ - رجوع شود به ترجمه مؤلف از قست تاریخ عهد ساسانی از تاریخ طبری بزبان آلمانی ص ۲۶۸

۲ - در آنجاها اغلب گفته میشود:

لیدن و گاهی نیز در موارد نامناسبی مندرج است بطور یقین بدست دیگران اضافه شده است. همچنین تمام فصلی که در آن کسری ظهور محمد را خواب می‌بیند، بکلی جعلی است (مص ۱۷۸۹ و بعد) گذشته از آینکه در چاپ مهل این قسمت بیامده در نسخه‌ای که نزدمن است نیز نیست. در مص ۱۷۶۴ س ۵ در حقیقت فقط گفته می‌شود که محمد دین آور تازیان است.^۱ بیان خلاصه‌ای از عقاید دینی اسلام در نامه مسعد (مص ۲۰۶۹ و بعد) مستلزم این نیست که فردوسی صاحب همان عقاید بوده باشد. اما از طرف دیگر مخصوصاً یک فصل از مقدمه که در اصل بودن آن نمیتوان شک آورد، حاوی ایمان شاعر به محمد داست و مطابق آن باید بیتها نیز اصلی باشند. از این لحاظ مطالب دیگر بیشتری در مقدمه یوسف وزلیخا اظهار شده است. اما باید در نظر داشت که بدون یک چنین اقراری شاعر متهم و مظنون می‌شد که از اسلام رو برگردانده و در نتیجه تقریباً محکوم باعدام بود و بعقیده من محال نیست که فردوسی بنحو مخصوصی خود را متقادع کرده و ایمان به بعثت محمد آورده بود، ولو آنکه اصول او از لحاظ اصول محکم دینی کاملارضایت بخش بود. چنین بنظر میرسد که فردوسی نسبت به علی در واقع تمايل شدید و محبت داشته است؛ مخصوصاً رجوع شود با بیات مقدس ص ۷ که جوهر آنرا عروضی نیز مانند ما فهیمده، و نیز رجوع شود به بیتها دیگری در هجو نامه. نظر باینکه در زمان سلطان محمود در نوع تشیع متهم و مظنون بود، پس اینکونه اظهارات فردوسی مستلزم علتها ای خارجی نبوده است؛ در نتیجه احوال این بیتها یقین است. مخصوصاً برای آنکه علت نداشته در زمان سلجوقیان که نیز بهمین اندازه سنیان متعصبی بودند، اینکونه بیتها تشیعی اضافه شود، خود فردوسی در هجو نامه چندین بار اشاره می‌کند که او از لحاظ افسای عقاید رفض (یعنی عقاید تشیع) طرف بعض سلطان محمود واقع شده است. با این مطلب روابیتها که فردوسی را از لحاظ تمايل شدید او به عقیده تشیع منفور سلطان محمود میدانند، نیز تطبیق می‌کند. و قنی که یوسف وزلیخارا مینوشت، بیشتر وساایل آن فراهم بود که عقاید تشیع خود را اظهار کند، برای آنکه آن بوجه که خلفای سنی بغداد حمایت شدگان

۱ - بعقیده من یقیناً این بیت اصلی است، در نسخه‌های من تمام این قسمت حذف شده است و در بعضی از این نسخه‌ها تمام بیتها طور دیگری نقل شده است.

و دست نشاند گان انها بودند، خودشان شیعه بودند^۱. بیشتر اهالی شهر نادبوم شاعر نیز مذهب
شیع داشتند، پھلیقه هارون الرشید که آخرین روزهای زندگانی خود را در شهر بسر بردا
لقب «بدلخواه امیر المؤمنین» (شانی امیر المؤمنین) - یعنی علی - داده شد (دینوری بالای
ص ۳۸۸) این اظهارات حتماً بگوش آن خلیفه مقتدر که در آن وقت در بستر مرگ بود، رسید،
اما او نیز بنوبه خود آن علی را کم تعقیب نکرده بود. اکنون چاید پرسید، کسی که پرستش ایران
باستان در جان و تن اوریشه دوادمه کسی که دشمن عرب است و با املا یمتد در باره مذاهب دیگر
قضاؤت میکند، کسی که دست بالا نیم مسلمان بیش نیست، چطور شده است که نسبت به
داماد پیغمبر آن اخلاص و ارادتی را ابراز میدارد که تدریجیاً در میان بعضی از پیروانش تا
بدرجۀ پرستش رسیده است. آری، اینجا مابایک قضیه‌ای برخورد میکشیم که نظری آن در
مسائل دینی اغلب دیده میشود. مخصوصاً در میان ایرانیان بر جسته نظری آن بسیار است، مثلاً
البیرونی معاصر فردوسی که شاعر بوده و یک عالم تندیکر و با تکرشی است، خود را کاملاً
ایرانی میداند، عرب هارادوست ندارد، اما تمایل به قشیع دارد. اگر چه مذهب تشیع چندین
قرن بعد مذهب ملی ایران شده است، اما شروع این تهضیت از زمان‌های بسیار قدیم تری
بوده است^۲.

اکنون نمیتوان تصور کرد که بیتهاي ۹۷- ۱۰۰ ص ۶ را که در آن مطابق عقیدة
صریح اهل تسنن ابو بکر بهترین دوستان محمد، بعد عمر، سپس عثمان ستوده شده و از علی
مخصوصاً در مرحله چهارم اسم برده شده^۳، نیز فردوسی سروده باشد. البته میشدن گمان کرد
که در اینجا نیز از روی ضرورت امتیازی برای عقیده سلطان قائل شده و در شرح مفصل بعد راجع
به علی عقیده حقیقی شاعر اظهار شده است. اما آن بیتها را یکنفرسنی از روی نآزمودگی

۱ - بجای بیتها که در نظر سنیان متعصب زننده است، در بعضی نسخه‌ها بیتها کی حاوی مقاید
تسنن نقل شده است.

۲ - مع هذا سعدی سنی بوده است.

۳ - در یک نسخه پترسپورگ ک تمام این مطلب حک شده و یا تغییر یافته و بجای آن بیتها کی حاوی
مقاید تسنن نوشته شده است؛ اما این حک و اصلاحها قطعاً بدلخواه بوده و از روی نسخه قدیم تری
بعمل نیامده است.

اضافه کرده است. آن بیتها میاقد عبارات را بکلی خراب کرده است. بیت ۹۶ بایک گفته پیغمبر شروع شده، همین مطلب در بیت ۱۱۰ در ضمن کلمات پاکروايت اصل تشیع که در حجوانمه نیز تکرار میشود، نقل شده، در صورتیکه بیتهاي ۹۷ تا ۱۰۰ از سه خلیفه اول حکایت میکنند.

در مقدمه افسانه راجع به اسکندر نیز گفته میشود^۱:

س جمیع اصحاب باشد علی ولی
که خواندش پیغمبر علی ولی
همه پسک بودند و پرهیزگار
سخنهاش باشد فزون از شمار^۲

بر عکس درم ص ۲۰۶۱ س ۱۷ در باره عمر گفته میشود:

که از تیغ او روز گشتی جو شب
چنان بد کجا سرفراز عرب
البته این طرز فکر بیشتر نظریکنفر وطن پرست ایرانی است و ربطی بتشیع ندارد.
بطوریقین شعر بعد که در آن عمر مدح میشود جعلی است^۳. اما تمجید مختصری که از همه همدستان محمد چشم گردیده میشود، بطور کافی نشان میدهد که فردوسی جزو هیچ دسته‌ای از غلاة شیعه نبوده است^۴. اساساً این طرز فکر مناسب با روحیه او هم نبود.

ممکن است فکر کرد، شاعر که در فکرش مقید نبود و روحیه راسخ و سختی مانند ابوالعلای معری نداشت، تدبیر جا در آخر عمر بیشتر متوجه اسلام که در آنوقت مذهب عمومی شده بود، گردیده است. اغلب شراب نوشی را مدح کرده ولی در بعضی موارد متذکر میشود که باید کفاره این لذت را داده خود را برای عقوبت آن دنیا حاضر کرد. من تکرار میکنم که در هر حال ما میتوانیم اطمینان داشته باشیم که او هیچ وقت جداً معتقد بیک مذهب رسمی

۱ - چاپ Landauer ص ۱۸۰۹ بیت ۷ (چاپ شده ولی منتشر نشده است). در چاپ ماکان تمام این فصل با وجود اصالت آن حذف شده است.

۲ - «صفتهاي» بطوريکه در نسخه لیدن ضبط شده، پسندیده تر است.

۳ - مهل این بیت و نیز بیت پیش را بخطا حذف کرده است.

۴ اصل این بیتها بدست نیامد ولی از روی ترجمه آلمانی آن ممکن است حدس زد که مضمون آن نزدیک باین بیتها بوده است.

نبوده است^۱. هنگام میتوان قبول کرد که فردوسی علوم و فضایل عصر خود من جمله علوم دینی و فلسفی اسلامی را تحصیل کرده باشد. اما او از اصول آنها بهمان اندازه‌ای که هر مرد تربیت شده‌ای میدانست، اطلاع داشت و گاهی این معلومات خود را در نامه‌اش نیز بکار میبرد (رجوع شود به ۴۵۸). نکته‌جالب توجه اینست که او با وجود اینکه کتابش پر از کارهای خارق العاده و پر از سحر و جادو است، باز علاقه نسبت بامور عقلانی ابراز میدارد. او توجه خاصی باهمیت خرد (عربی: عقل) معطوف میدارد. خرد در بیت اول شاهنامه چون دهش پر بهای خداوند تجلی کرده و فصل دوم مقدمه شاهنامه مخصوص آنست (من ۲ و بعد).

۲۶۸ . وطن پرستی یعنی ایران پرستی شاعرها یک نوع ایران پرستی معنوی محض بود، وطن پرستی او عبارت از شوق مفرط برای ملّتی بود که وحدت و بزرگواری آن از مدت‌ها پیش از بین رفته بود^۲. در عین اینکه حس ملیت ایرانی هنوز در موقع اضمحلال بنی‌آمیه و مجدد ا هنگام غلبه مأمون برآمیم، بخصوص در میان اهل خراسان، یک نوع قوه و قدرتی بود، باز در زمان فردوسی دیگر نمیشد از اهمیت سیاسی چنین عقیده‌ای صحبتی بمعیان آورد، اما کاملا

- ۱ - ناصرخسرو در قصیده‌ای که در آن خود را شیعه مینامد (دیوان چاپ تبریز ص ۳) باز از «داد عمری» سخن میراند. بعدها وقتیکه جزو غلاة شیعه شده و پیروی از اسماعیلیان میگردد، عمریان را در روز قیامت به پیش خدای میطلبد^۱. - بسیار جای خوش و قتی است که در شاهنامه برخلاف بسیاری از کتابهای اسلامی و مسیحی که در آنها نسبت به دینهای دیگر سخت‌گیری ورزی شده است، با ملایمت درباره دینهای دیگر بجث میشود. منظمه رلاند فرانسه زیاده از حد مسیحی است. داستان نیبلونگن آلمانی که در آن بدون اراده بت پرستی مدح میشود^۲ در حکم دیگری است.
- ۲ - در بهترین دوره‌های صفویه نه فقط وحدت ایران بلکه عظمت آن نیز^۳ اگرچه با وسعت کمتری، تجدید شد. اما اکنون ایران بکلی آزادی خود را از دست داده^۴

۱ تو عمری هاشم و من حیدری

لا جرم آنروز به پیش خدای

۲ در واقع در سالهای بعد از جنگ بین‌المللی او، ایز ظریه نولد که در اروپا طرفدارانی داشت.

بی اهمیت هم نبود، همین اهمیت باعث شد که ادبیات جدید فارسی رونق تازه‌ای بخود گرفت. البته تمام روایات راجع به تاریخ گذشته ایران و مخصوصاً کتاب نثری که شاهنامه از روی آن به نظم درآورده شد، آمیخته بیک چنین احساساتی بود، اما فردوسی این احساسات را بزری‌باترین وجاندارترین طرزی مجسم کرد. دشمنی با ترکها موضوع عمده جنگکهای نامه‌است. بطور یقین شاعر لغت نم بردازاینکه اکنون یک نفر ترک بزن وطن او حکومت می‌کرد.^۱ آیا میتوان از تعبیر فردوسی که بموجب پیشکوئی اخترشناسان ۴۰۰ سال (پس از جنگ قادسیه) یکانگان در ایران فرمائی کرده و در این مدت هیچ شاه حقیقی ایرانی بر قخت نخواهد نشست (مس ۳۰۶۲ م از پائین)، نتیجه گرفت که خود فردوسی هم در واقع معتقد باین مطلب بوده است؟ در هر حال در زمان این فردوسی چهارصد سال هنوز بسر نیامده بود و نه ساما یان وله آل بویه، با وجود اینکه آنها شجره نسب خود را با شاهان باستانی میرسانند سلسله شاهان ملی بشمار نمیرفتند.

﴿۲۷﴾ . قبل ایاد آوری کردم که فردوسی بطور کای از مأخذها کتبی استفاده کرده است^۲. واضح و آشکار است که ذکر اسامی اشکانیان و ساسانیان، بلکه نکات عمدی ای نیز که از ساسانیان حکایت می‌شود، از کتابها و یا از یک کتاب اقتباس شده است. اما از طرفی همانطور که در پیش گفته شد، بنابر روایات، مأخذ فردوسی یک نامه شاهان به نثر بوده است. بعلاوه خود او مکرر می‌گوید که دیوان خود را از «دفتر باستان» اقتباس کرده و آن نام شهر باران

۱ - اسدی که کمی بعد میزیسته است ظاهرآ از این لحاظ با کمال خونردمی نگرمه کرده است. در کتاب او کمان (قوس) که ملاح ترکی است در مقابل نیزه (رمح) چنین افتخار می‌کند: ور هر دو زینتی گشتی تو اکنون ترک را زینت ترکان منم وزمن هرب شد تار و مار. Verhh. de. Berliner Or. Congr. 2, 1, 92, 4.

(دیوان ص ۲۲۲).

۲ - اینکه مهل در مقدمه چاپ شاهنامه جدا باین نکته اشاره کرده است، بسیار قابل تقدیر است برای آنکه قبل از انتشار کتابهای مورخین عربی زبان قدیمی تر، تشخیص این مطلب امر بسیار آسانی نبود.

پیش را بنظم دراورد وغیره . رجوع شود به ص ۸ بیت ۱۷۱ و بعد، ص ۱۸ بیت ۱۲۷۳ ،
 ص ۲۳ بیت ۱۰۱۶، مص ۱۷۷۴ وغیره . جریان آنچه در شاهنامه حکایت شده نیز کما پیش
 با آنچه تاریخ نویسان عربی زبان^۱ هائند طبری تعریف می‌کنند ، مطابقت مینماید . در
 کتابهای آنها نیز بسیاری از شاهان در موقع بد تخت نشینی ، خطابهای داشمند دانه ایجاد
 می‌کنند، همانطور که در شاهنامه نیز دیده می‌شود ! منتهی در شاهنامه اغلب بیانات آنها
 مفصل‌تر است و مطالب آنها هم کاملاً با کلمات تاریخ نویسان عرب وفق نمی‌شوند. اما در
 کتابهای عربی که قبلاً در دسترس ما بود بعضی حقایق واقعی تاریخی ذکر شده که همانها
 را در شاهنامه پیدا نمی‌کنیم. اما اکنون یک متن عربی از تاریخ ایران باستان بحث ما
 افتاده است که در بعضی قسمتها بیش از کتابهای دیگر عربی با حماسه بزرگ فردوسی
 مطابقت می‌کنند، این کتاب عبارت از کتاب قازیخی بزرگ «غیر ر اخبار ملوك الفرس و بنیرهم»
 تألیف دانشمندوادیب معروف ابو منصور الشعالي است که آن قسمت مر بوط به ماخوش بختانه
 هنوز باقی‌مانده و سوتیرگ^۲ آنرا چاپ و ترجمه کرده است^۳، شعالي در سال ۳۵۰ ق
 ۴ برابر با ۹۵۶/۵۸ تا ۱۰۵۷ م زندگانی کرده ، پس یکی از معاصرین جوان فردوسی
 بوده و کتاب خود را تقدیم به نصر ، برادر محمود غزنوی^۴ که هور د مدح فردوسی هم
 واقع شده بوده ، کرده است. شعالي برای این قسمت اول کتاب خودش از یک متن فارسی
 استفاده کرده که مطالب عمده آن حتی گاهی کلام بکلام با شاهنامه مطابقت کرده و
 پیش مأخذ آن همان حاصل عمل چهار نفر سابق الذکر بوده است . بعلاوه بطور یقین
 از طبری و جوایی و کتابی عربی دیگر هم استفاده کرده است، منتهی بدون انتقاد و
 نتیجه گرفتن . سوتیرگ در دیباچه دقیق کتابش جزء بجزء این مطالب را ثابت کرده است
 اما این را مخصوصاً تأکید می‌کنم قسمت عمده محتویات این کتاب در شاهنامه فردوسی
 هم هست ولی متنی که شعالي از آن استفاده کرده عین آن متنی که شاعر داشته، بوده است

۱ - منظور مؤلف از نویسنده‌گان عربی و یا عربی زبان تمام آنهایی متنده که بزبان عربی چیز
 نوشته‌اند ، ولو اینکه ملیت آنها عربی نبوده است .

۲ - رجوع شود به مقدمه مؤلف .

۳ - رجوع شود به ص ۵۰ .

بلکه هوسخه مختلف از شاهنامه ناچیف آن چهار نفر موجود بوده است. نسخه‌نویسان ایرانی عادت زشتی دارند باینکه اقلام مطالب جزئی نسخه‌های اصلی خود را بر حسب دلخواه و یا بنابر تشخیصی که بعقیده آنها درست است «اصلاح» می‌کنند و باین تغییر شکلها خطاهای نیز فقط از راه بی‌مبالغی علاوه می‌شود^۱. همچنین گاهی در بعضی از فصلها که از یک مأخذ اقتباس شده و در هیچ کتاب عربی دیگری دیده نمی‌شود، اختلافاتی مابین «غره» و «حمسه» ما موجود است. ممکنست تنظیم آزادانه موضوع بدست شاعر از یک طرف و بیان مرتب عالم از طرف دیگر باعث ایجاد این اختلاف شده باشد. امانام اینها چندان قابل اهمیت نیست^۲. اکنون ما بهتر از سابق میتوانیم تشخیص دهیم که فردوسی چگونه مطالب مأخذ خود را مفصل تر بیان کرده و شاعرانه تنظیم کرده است.

مثال رجوع شود به افسانه زیبای زال و رودابه^۳ که نسبة قسمت مهمی از کتاب

۱ - نباید فوری ایراد کرد که نوشهای بدست اشخاص مختلف اصلاح و «انتقاد» شده است. در این صورت میبایستی که متنها تا اندازه‌ای با یک اسلوب معین مطالعه شوند.

۲ - یک اختلاف کوچک اما اختلاف خاصی عبارت از اینستکه یک خواننده و چنگزن معروف در شاهنامه باربد (شاید پارپذ بهتر باشد) نامیده می‌شود، و در غرر الفهلهذ نقل شده است. و نیز در تاریخی از زمان خلیفه الولیق (سال ۸۴۲ تا ۸۹۷ م) که در اغانی (ج ۵ ص ۵۸) نقل شده الفهلهذ چاپ شده و با کمی اختلاف در عیون ابن قتیبه (قرن نهم م) ص ۱۲۲ س ۴ فهلوذ ذکر شده. ابن فقیه (سال ۹۰۰ م) ص ۱۵۸ وبعد الفهلهذ، و در معجم البلدان یا قوت (نیمه اول قرن سیزدهم م) البهلهذ و یا بهلهذ (ج ۲ ص ۲۵۱ و ۷ ص ۹) نوشته شده و همین کلمه در ج ۴ ص ۱۱۲ س ۱ تغییر شکل یافته بهلهذ شده است (نسبت از آن بهلهذ می‌شود، ج ۱ ص ۲۴۸ س ۴) اما در مقابل اصطخری (نیمه اول قرن دهم م) ص ۲۶۲ س ۱۱ البهلهذ. یعنی بهمان صورت شاهنامه نقل کرده است. مطابقه شود با 237 Justi, Namenbuch (مخصوصاً در مورد علاوه کردن حرف تعریف عربی باول آن) تغییر شکل‌های عربی یک کلمه بهلهذ هستند که باید بهره‌ت یا پهلوت یا پهلوت نوشته شده و بهلهذ یا پهلهذ و یا پهلوذ تلفظ شود. عربها که فارسی نداشتند میبایستی بجای حرف اول ف یا بگذارند. حرف دوم در صورت لزوم ممکن بود هیا الف خوارنه شود. در بهلهذ برای لام و را یک ملامت موجود است. غریب آنکه بسته بهکن‌بودن این دو کلمه را تشخیص نداده است.

۳ - رجوع شود به ۱۰۸.

تعالیٰ را فرا گرفته، امادر شاهنامه باز مفصل تر شرح داده شده، بدون اینکه در کلیات هم اختلافی موجود باشد. همچنین فرار شهرزاده بستاً (گشتاسب) را به مملکت روم و عروسی او با کتابون دختر قیصر را از نویسنده‌گان عربی زبان فقط تعالیٰ آورده است^۱، او در این قصه بعضی نکات افسانه آمیز را حذف می‌کند، در صورتی‌که فردوسی بنابر تمام فراین بعضی مطالب بدیگر بمیل خود اضافه می‌کند و تمام آنرا بیک طرز مهیجی آرایش می‌دهد، از طرفی شاعر بعضی چیزهای دیگر عرضه میدارد که در کتاب تعالیٰ دیده نشده و فردوسی آنها را از مأخذ مخصوصی اقتباس کرده است، من پیش ازین هم حدس فزده بودم که داستان بیژن^۲ و منیزه از مأخذ عمدہ‌ای اقتباس نشده است؛ خود فردوسی همین مطلب را صریحاً اظهار میدارد. در بسیاری از موارد دیگر نیز همین رویه اتخاذ شده است. مخصوصاً این نکته مهم است که نه تعالیٰ بلکه کلمه‌ای از جنگل را با دیو سفید^۳ و اصولاً از دلیریهای او در هزار ندران، که از لحاظ ما بسیار مورد توجه است، گفته، نه سایر نویسنده‌گان عربی زبان از جنگکهای افسانه آمیز تر او بادیو اکوان که شاعر از روی بی میل آنرا در کتاب خود آورده و به معجاز و استعاره بطوری بیان می‌کند که بعقل راست در باید هیچ‌ز کری بینان آورده‌اند^۴. معلوم است که مأخذ عمدہ حاوی افسانه‌هایی که در

۱ - رجوع شود به ۸۸ ص ۱۹.

۲ - بیژن و راجن هردویک اسم هستند. واجن اسم مردی از اهل اسرائیل (ماورای بیرون) است که در طبری مکرر ذکر شده است. بجای «و» اول در فارسی جدید اغلب «ب» گذاشته می‌شود و حروف ز، ژ، ج اغلب بهم تبدیل می‌شوند. عربها بجای باء مجھوله فارسی اغلب باء معلوم و گاهی نیز «ا» می‌گذارند و در اینگونه موارد تلفظ قدیمی کلمه حفظ شده است. گذشته از بیژن نیز منیزه با باء مجھول نزدیک‌تر بنهن است. اما امروز غالباً باء مجھول قدیمی زبان فارسی مانند باء معلوم، و واو مجھول مانند واو معلوم تلفظ می‌شود.

۳ - رجوع شود به مقاله من در Archiv für die Religionswissenschaft ۱۹، ۵۹۷ pp.

۴ - فردوسی معقول کردن مطالبی را که دروغ بینظر می‌آیند بوسیله مجاز و استعاره حتی در مقدمه هم آورده است. فصل راجع باکزان نشان میدهد که شاعر نخواسته مطلب را بهم بگذارد. خوشبختانه فردوسی علاوه‌از اینگونه توضیحات راجع با افسانه‌ای قدیمی چندان استفاده نکرده است.

آن رستم از حدود بشریت بعالمند و پری و با عالمی مأفوّق قوای بشری ارتقاء یافته باشد نبوده است. همچنین در کتاب ثعالبی و در کتاب نویسنده‌گان دیگر بعربي هیچ ذکری از شهراب پسر رستم وبالنتیجه از جنگ آندوه آوریل زابلی با پسر پهلوانش فرقه است. نام شهراب که در بدوقرن هشتم میلادی اسم امیر فالکان (عرب آن: طالقان) بوده^۱ میرساند که در مشرق ایران افسانه‌های راجع به شهراب^۲ رواج داشته است. تا آنجاکه من میدام، افسانه غلبه داراب بر عربها که در تحت فرماندهی شعیب قتبی بودند واقیاد آنها (ص ۱۷۷۶) فقط در شاهنامه آمده است، من حدس میز نم که یکنفر خراسانی عربها را که ابتدا فاتح بوده و بعد خراسانیان در تحت فرماندهی ابو مسلم برایشان غالب شدند، دوست نداشته و این قصرا جعل کرده است. البته اسم قتبی را بیاد آن مرد منفرد موسوم بدقتیبه بن مسلم انتخاب کرده است. یک چنین فصلی کاملاً موافق با ایران پرستی فردوسی بود. بعضی ماجراهای دیگر مانند ماجراهای اسکندر رومی و بهرام گور را نیز شاعر از مأخذ دیگری و رای نامه شهریاران اقتباس کرده است. همانطور که در پیش گفته شد، این کتاب پر از پند و اندرز است. معهداً اینطور بنظر می‌آید که از پند نامدهای مختصر دیگری نیز استفاده شده است؛ مثلاً خود او می‌گوید: «پیولدم این عهد نوشیروان»^۳، اما در جزئیات بهیچوچه پابند

- ۱ - برای اختلاف شکل مابین سه رب و شهراب نباید اهمیتی قائل شد.
- ۲ - طبری ج ۲ ص ۱۲۶۹ مص ۱۵۶۶. شاید این اسم متعلق بیک شخص تاریخی بسیار پیشتر هم بوده باشد، رجوع شود به ترجمه طبری مؤلف ص ۲۴۶.
- ۳ - اما قصه کوچک راجع بهرام گور شهریار با دختر چنگ زن او (م ص ۱۴۶۴ و بعد و نیز ثعالبی ص ۵۶۱ و بعد) که شکل معروف مخصوصی دارد و مربوط بیک ساختمان قدیمی میشود، در خداینامه نگارش این مقطع که این قتبیه (عيون ص ۲۱۶) از آن اقتباس کرده بطور اختصار نقل شده بوده است، بدون اینکه این مقطع اشاره‌ای باین اختصارات کرده بوده باشد. از جمله اسم دختری که آن دونفر دارند، ذکر نمیشود (حده زده میشود که اینگونه اختصارات در سایر اقتباسات کتاب نیز وجود داشته است). این افسانه را میتوان نه فقط از مدرجات فردوسی و ثعالبی، بلکه نیز از کتاب یاقوت (ج ۴ ص ۷۲۲) که از متن کامل این لفظیه اقتباس کرده است، تکمیل نمود. در قطعه‌ای که برای ما مانده است بسیاری از مطالب حذف شده است (چاپ دخوبه ص ۲۵۳). البته این افسانه در سایر مجموعه‌ها نیز نقل شده است.

بیش از خود نبوده است. اصولاً اینگونه موضوعها را با هیل و رغبت مفصل بیان کرده است. همین نکته نیز درباره قسمت عمده سوالهای معانو از افسانه اسکندر ا به بعد رعایت شده و در کتاب او شرح مفصل راجع به آنها داده شده است. یک چنین بحثی در کتاب عیون ابن قتیبه (ص ۳۳۰ س ۱۵۱ تا ۱۷) آمده و در هر حال از یکی از اندیز نامهای که این مففع درباره آزمایش او شیروان تدوین کرده بوده، اقتباس شده است. این مبحث با شاهنامه مطابق می‌باشد (م ۱۷۹۶ تا ص ۱۷۷۴). اما هیچیک از سؤال و جوابها دقیقاً مطابق با ابن قتیبه نیست. بیشتر شاعر در پاره کردن سؤال و جوابها کوشش بسیاری بخرج داده است، و بیش از آنچه امروز بواسطه عدم اطلاع کافی راجع بلطفاً فتهای سخن و نیز در اثر وضع بد و ناگوار نسخه‌های خطی باقیمانده به‌توالیم کشیده‌اند، موقیت نصیب او شده است. در هر صورت تمام آن مطابق میل ومذاق ما نیست^۲ یکبار دیگر تأکیداً تکرار می‌کنم، هر چه هم که فردوسی مطابق مأخذ موجودی کار

۱ - اولین وسیله‌ای که باعث پیوستن اینگونه مطالب در کارنامه اسکندر شد، خبر السانه آموز راجع به دانشمندان هند است. بعلاوه اسم ارسطو طالیس معلم او بود و مردم هفته داشتند که در اسکندر تأثیر هیچی کرده است، باعث شد که یک عدد از دانشمندان و فیلسوفان را جزو نزد هنگان و درباریان این مرد توانا بشمار بپرند. بی‌فاایده نیست اینجا محض تفریح این لکته را ذکر کنیم که در کتاب ثعالبی ص ۴۵ و بعد فیلسوفان ذیل سرگور مرد مقدونی بزرگ در باهل حکمت‌های امداد می‌کنند: ارسطو، پتلمنوس (منظور پادشاه مصر نیست، منظور ستاره‌شناس و چهارمی‌دان موسوم به Claudius Ptolemaeus است)، دیوگنس، دوروثیوس، اپللوئیوس (از اهل تهانی)، طوبیقا (topikē) اشتباهاً اینگونه ایک فیلسوف خوانده شده است)، دموکریتس، سقراط، هریوس(?) و یک عدد اشخاص دیگری که اینها برده نشده است. در هر حال اشخاص از مردمان قرن پنجم قبل از میلاد تا قرن دوم میلادی بوده‌اند!

۲ - در آزمایشی که از هرمزد ولیعهد می‌شود، سخن از اسیر شدن مردی در حجاز بمعیان مهآهد (م ۱۷۹۳ س ۲ از پائین). این باید مربوط باین مطلب باشد که گاهی گزارانه‌ای زائر مکه تمام اسیر بدینه خارتگر می‌شده‌اند و این قضیه در نیمة دوم قرن سوم هجری می‌توانسته است اتفاق بوده بعنی پس از تنزل قدرت خلافت. اگر جواب سوال‌ها در میانه فرقه‌سوز حاری اینگونه مطالب بوده



کرده پاشد، باز استقلال شاعرانه خود را بطور کامل حفظ کرده و مخصوصاً اکنون که ما میتوانیم منظمه اورا با کتاب تعالیٰ بسنجمیم، این حقیقت کاملاً بر ما آشکار میگردد. همانطور که یادآوری شد، اینکه گاه بگاه شاعر طوری تعریف میکند که گوئی آنچه خبر نمیدهد از زبان یک دهقان و یا مانند او شنیده است، ظاهری است. مثلاً اگر در صفحه ۱۳۱ بیت ۱۴ میگوید «بپیوندم از گفتہ باستان»، مثل اینست که نوشته باشد «از نامه باستان». دریت بعدهم که بخواننده مانند یکنفر شنونده خطاب میکند «ای پسر کوش دار»، نظریه مورد پیش است.

۲۸۸. تمام شاهنامه عبارت از تاریخ جامع شاهنشاهی ایران است از بدو شروع تا انفراض آن بدست عربها. این شاهنشاهی منقسم میشود به پنجاد دوره شاهی که مدت آنها بایکدیگر متفاوت است. شرح هر یک از این دوره‌ها نیز باهم از حيث تفصیل و اخلاق صادر بکلی مختلف بوده و با دوره‌های شاهی از لحاظ دوام و فقر نمیدهد. دوره تمام اشکانیان که در روایات تقریباً هیچ‌زکری از آنها نشده، تنها یک دوره بشمار رفته است و بطور اختصار شرح داده میشود. از بیت مص ۱۵۸۷ که در آن تمام شاهان «پنجاه شاه از نژاد کیان» شمرده شده‌الد، صریحاً می‌بینیم که عدد پنجاه اتفاقی اختیار نشده است. صورت کتاب تاریخ را فردوسی تا این اندازه حفظ کرده است که تقریباً همه جا مدت حکومت هر یک از این شاهان را خبر داده و بعلاوه مطالبی هم که با یک وقایع نامه بیشتر تناسب دارد تا بایک منظمه در کتاب خود آورده است. اما برای حصول نتیجه که عبارت از منظوم کردن تمام روایات ملی بود، بزحمت میتوانست از ذکر اینکه مطالب پرهیز کند. باین‌طور داستان ما پس از مقدمه شاعر با شاهان پیش از تاریخی شروع میشود که در تصنیفات پیشین از صورت نمایندگان نخستین پیدایش بشرطی صورت نخستین آثار

→
است، پس آن مأخذ از زمانهای جدید بوده است. اما تاحدی یقین است که خود فردوسی این جواب را درست کرده است؛ وجود دزد و راهزن در حجاز کاملاً مطابق با تنفری بود که او نسبت به ربهای او اهمیتی نداشت. داشت (رجوع شود به ص ۶۲)، و اینکه سکن است در تاریخ سهولتیه هرای او اهمیتی نداشت.

پیدایش جهان بصورت آدم در آمده بودند. در دوره شاهی آنها پیش رفت سریع بشریت بسوی تمدن بطريق ساده‌ای شرح داده می‌شد. اما منظومه در واقع با افسانه‌جمیشد و مخصوصاً با شخصاً اهریمنی که سقوط او بدست کاوه آهنگر و فریدون یکی از زیباترین قسمت‌های شاهنامه بشمار میرود، مهیج وجاذب می‌شد. تقسیم زمین میان سه پسر فریدون منتهی بکشتن ایرج که یکی از آنهاست بدست دو پسر دیگر یعنی سلم و تورشده و این قضیه موجب شروع و پیدایش دشمنی خوبین ما بین ایران (اران) و توران می‌گردد^۱ اول از همه منوچهر است که کیفر مرک پدرش ایرج را می‌کشد، در زمان شاهی منوچهر سام پیدا می‌شد. در این دوره سرگذشت‌های پرازماجرای جوانی زال پسر سام رخ داده و حادثه حمامی باشکوه عشق او نسبت به رودابه و تولد رستم و نخستین هنرهای او شرح داده می‌شد. کشته شدن نوزد جانشین منوچهر که در جنگ اسیر شده است، بدست افراسیاب پادشاه توران باز هم موجب جنگ با توران می‌شد. این جنگ که البته مکرر برای زمانهای درازی قطع می‌گردد، در دوره شاهی پنج نفر از شاهان بعد، یعنی بیش از سی صد سال بطول میانجامد. لطف این قسمت منظومه در اینست که در همان نبرد اول رستم کمر افراسیاب را گرفته و نزدیک است که این جنگ بزرگ در همان مرحله اول خاتمه یابد، اما کمر بند پارچه شده و شاه بیگانه فرار می‌کند. در دوره شاهی کاووس بی تدبیر باعظمت‌ترین کارهای پهلوانی و دلیرانه رستم و نیز برخورد غم انگیز او با پسرش سهراب رخ میدهد. سیاوش^۲ که از جهت منازعه

- ۱ - اکنون غالباً منوچهر (بکسر میم) تلفظ می‌شود. لکن تلفظ منوچهر (بفتح میم) که در روایات پارسی حفظ شده است بنظر می‌آید که شکل صحیح کلمه بوده باشد.
- ۲ - سیاوش (بضم و او) معمولی ترین شکلی است که از شکلهای کلمه اوستانی سیاورش (بفتح و او و سکون را وفتح شین) بوجود آمده است ضمه «و» در سیاوش از اینجا ثابت می‌شود گهیک شکل فرعی این کلمه سیاوش (با شیاع ضمه) است بوزن مقاعیل و بقافية نوش (مصن ۶۹ ص ۷۶ و همچنین در فصل مقابل این فصل در نسخه لیدن واسترسبورگ و نیز در مص ۴۴۳ ص ۱۵ و مص ۴۴۵ ص ۳). در چاپ مکان سیاوش نوشته شده، از نظر لغوارس این نسخه بدل خوب رد شده است، اضولاً جنبه انتقادی او همیشه دقیق نیست. ممکن است در موارد دیگری که ما امروز شکل معمولی آنرا و بوزن سیاوش می‌خوانیم نیز همان شکل وجود داشته بوده باشد.

با پدرش کلوس بسوی افراسیاب فرار کرد و دختر او را بزی کر قته است، با مر افراسیاب کشته میشود. این عمل دیگر مجالی برای صلح باقی نمیگذارد. اکنون انتقام خون سیاوش شعار همه کس است. این جنگ متنضم چندین ادوكشی و گاهی نیز مسافرتهاي دور و پر از ماجرائیست که در تمام آنها هم ظفر های درخشانی حاصل نمیگردد. در این جنگ دستم بکلی کناره جوئی مینماید، کی خسرو پسر سیاوش که بزحمت او را از توران آورده‌اند، جنگ را با فیروزی با نجاح میرساند؛ افراسیاب اینکه بگوشهای فرار کرده، ولی بدست آمده کشته میشود. اما پیش ازان حکایت عشق بیژن و منیزه بمیان میاید. سپس کی خسرو را بودشده، چند تن از سلحشوران او در بر فر هلاک میشوند. اینجا افسانه بکلی بدو قسمت نمیگردد. فقط خاتمه داستان درستم جزو افسانه‌های راجع بدسته بهلوانان پیش بشمار میرود. در زمان لهراسب که مبدأ شاهی یک سلسله فرعی است، تقریباً فقط از ماجراهای پسرش گشتابست تعریف میشود. از جمله قصه عشق او با دختر قیصر روم نیز مربوط با ینجااست در زمان شاهی خود گشتابست زردشت دین نوین خود را می‌ورد، در نتیجه یک جنگ دیگری با ترکها در زمان ارجاپ شروع میگردد. پیشوای این دین اسفندیار پسر گشتابست که پس از نمودن کارهای شگفت‌انگیز، جنگ زاپایان میرساند. پدرش که با وهمه وقت و عده‌تاج و تختداد و همیشه انجام این وعده را بتعویق میاندازد، بالآخرها را به جنگ رستم فرستاده و او بجادوگری بدست درستم کشته میشود. چندی بعد خود درستم هم کشته میشود. دو شاه بعد هم هنوز اساطیری هستند. از داراب و دارا^۱ گذشته با سکندر میرسیم که مأخذ قصه آن کتاب «کالیسته» مجموع^۲ است. راجع باشکانیان خیلی کم گفته میشود. از اردشیر بعده افسانه از منابع تاریخی بیرونی مینماید، اما البته نوزخیلی از قسمتهای آن بر از قصه‌های آرامی مصوّر مان است. حتی نکات اساطیری هم در آن پافت میشود. شاعر از بعضی از ساسانیان از قبیل اردشیر اول، شاپور

۱- تقسیم دو شکل مختلف یک اسم بدو پادشاه بد لخواه بعمل آمده است . صور تهای مختلف اسم داریوش در 78 Justi e Iran-Namenbuch نقل شده است و اکنون این شکل ها را Darvch و Darvch و Dartvch Dartvch که در نوشهای یهودی آرامی پیدا شده است ، باید پانها اضافه نمود .

اول، کواز اول، خسرو و دوم و بخصوص از بهرام پنجم (بهرام کور) که کاملاً پهلوان محبوب و افسانه آمیز منظومه شده است، و خسرو اول (کسری) که کمال مطلوب داشت شاهی بشمار میرود، مفصل سخن میراند. البته از کل رهای حقیقی خسرو اول مطالب عمده آن گفته نمیشود. به جنگ نوء او خسرو دوم با رویها بهیچوجه اشاره نمیشود. اما در عرض شاعر اطلاعات مفصلی راجع به طغیان سردار او بهرام چوبین و جنگهای مر بوط بآن نقل کرده، و نیز خلم این پادشاه و بر خاستن پسر او شیر ویه را مفصلایان میکند. قضایای مر بوط با نفر از شاهنشاهی ساسانی در یک جنگ قادسیه تمرکز داده شده و در آن رستم سردار ایرانیان بتوسط تیری که خود سردار عرب سعدوقاصل بسوی او پرتاب گردید، کشته میشود. سپس سرگذشت یزدگرد سوم، آخرین شاه فراری را تا موقع مرگ غم انگیز ش میخواهیم. بلک خانمه مختصر منظومه را تمام میکند.

۲۹ از همین خلاصه برمیآید که قسمتهای مختلف این منظومه عظیم کاهی بسیار مست بهم مربوط شده اند. همین نکته در ظاهر هم از جمله های رابطه های که اغلب تکرار شده است بساط میشود. مثلاً «فلان داستان اکنون تمام شد و اینک فلان داستان را میگوئیم.» بدینظر وق ممکن بود که بعضی از قسمتهای کتاب حنف شو ندبدون اینکه رخدنه و شخصی در کتاب مشاهده شود. البته همیشه باید بخاطر داشت که شاعر مجبور بود مطابق نسخه اصلی که در دست داشت بنظم درآورد. در نتیجه همین قید است که فصل های مختلف کتابداری مشخصات مختلفی جستند. با وجود اینکه قصه اسکندر کاملاً افسانه آمیز است، باز هم اسلوب آن تفاوت بسیاری با افسانه های اصل پهلوانی ایران مر بوط بزمان شاهان باستان دارد. چیزی که از همه بیشتر نظر زن است، اختلافیست که قسمت مر بوط به ساسانیان از بقیه کتابدارد، ولوا نشکه این قسمت بکلی عاری از فصل های مختصر و حتی مفصل تری با اسلوب داستان پهلوانی نیست. عموماً دوره ساسانیان که بیش از سه یک کتاب با آن اختصاص داده شده، از لحاظ شاعرانه باندازه دوره پهلوانی جلب توجه نمیکند. نقصی که از حيث بودن اطلاعات مفصل درباره بیشتر شاهان ساسانی موجود بود، هم در کتاب مأخذ فردوسی و هم در منابع آن کتاب، بوسیله خطابهای

حکمت آمیز جبران شده بود. و چنانکه در پیش اشاره شد فردوسی نیز از روی رفعت این
قطقه را مفصل تر کرد ماست. در همان فصل من بوط به اردشیر این اختلاف با قصه های
لنسانه آمیز بطرز غریب و عجیبی فرمایان شده است. نطق ها حاوی بعضی مطالب بسیار پسندیده‌ها؛
 Hustند، اما از حد کنستن آن خسته کنند هاست. اطلاعات قاریخی محض هم نمیتوانند اشتیاق
شاعر افه ملرا تبییح کنند. در ضمن روایات داستانهای مستقل حیاسی مفصلی وجود نداشته
است: فقط یک چنین داستانی که عبارت از رمان قاریخی بهرام چوبین است، وجود دارد.

بالنتیجه نیز در شاهنامه ماجراهای این مرد کاملاً شاعر افه مجسم شده است. بهرام چوبین
واقعاً در شاهنامه با رسم مقابله میشود. مص ۱۸۲۳ س ۱۰۱۱ س ۳۶۳ در
تعالی (غورص ۴۴ هش) نیز نقل شده است. نکات عمده این حکایت بطور یکه در شاهنامه
اشاره شده خیلی یا قاریخ زندگانی این غاصب که بالنسبه دقیقاً ازان اطلاع داریم و در واقع
ماتنده بکرمان یو دعاست متفاوت نیست، معهذا شخصیت او در شاهنامه مانند شخصیت
پهلوانیست که بازمان کی خسر و مناسب تراست. بهرام به تنها لشکر های بزرگ رامغلوب
کرده با نیز ئاستیلاعه خود ساوم شاه را بر زمین افکنده و غلبه او بر شیر کپی نظیر جنگهای
رسم و اسفندیار جا تردعا و سایر مخلوقات عظیم الجثه است. و نیز افکار و تمایلات او مانند
افکار و تمایلات پهلوان شوم بختی است کمدر منتهای بزرگواری و توائی ای بر دیگران برتری
یافته و در نتیجه نیز باید سرنگون شود. یکی دیگر از حکایتها که جلب توجه میکند،
خبر راجع بمعطیان اتو شزاد بر علیه پدرش کسری وبخصوص خاتمه مهیج صلح آمیز آن
است. تاریخ نیز دارد آخرین شام ساسانی که داستانی غم انگیز است باید در خواندن دقیق
تأثیر عظیمی داشته باشد. از میان قصه‌های متعدد راجع به بهرام گور بعضی بسیار خوب حکایت
شده است، البته ماجراهای راجع به شکار و عشق او کاهی باهم شباهت دارند. اما بعضی از
قصه‌های تاریخی دارای مشخصات دوره پهلوانیست، از قبیل جنگهای او با خافان و
غلبه او بر کرگان^۱ (کرگدن‌ها) و از دعا. در نتیجه باید در تشخیص اختلاف میان این
قصه‌های پیش ازان افراط کرد، و این رایک تاریخ منظوم تصور کرد، برای آنکه
در واقع هیچ شباهتی بیک چنین تاریخ منظوم ندارد.

۱ - کرگهه یا کف تازی در اول و کاف فارسی در آخر، و نه گرگ.

یک نوع وحدت شکل مخصوصی در تمام منظومه موجود است و آن عبارت است از قاریع
شاهنشاهی ایران از این دادا اضمه حلال آن بطور یکه ملت ایران آنرا تقدیر کرده است. البته
در ضمن این تدوین کارهای علمی بیز دخالت داشته و تمام فصل راجح باشکند در پیشنهاد
یکاهای بشمایر ود با وجود این شاهنامه تمام معنی باید حماسه ملت ایرانیان به شمار
رود، مخصوصاً بهمین علت که تحریر و تدوین شاهراه کلیه روایات علمی بوده است.

۳۰. در مجموعهای حماسی ایرانیز ما نمی‌بینیم جمیع های حماسی ملت‌های دیگر بعضی
از موضوع‌ها قالب‌های مختلفی پیدا کرده‌اند که بعد از آنها آنها در موقع جمیع و تدوین در واقع
چندین موضوع مختلف تصور کرده و همه آنها را ضبط نموده‌اند. بخلافه بعضی از قطعه‌ها
مخصوصاً در زمانهای پیشتری تقلید شده است. در شاهنامه در قبال قطعات اصلی این گونه
تقلیدها هم موجود است. در هر مورد هم نمیتوان جزء بجزء تشخیص داد که کدام یک صورت
بدل ساده بوده و کدام در واقع تقلیدی است. در تفصیلات کوچک شاهراهم قطعاً از این قطعات
ساخته خود را از نو آورده و با از مأخذی که داشته تقلید کرده است. در این مورد ممنظمه و مافقط
نکات فرعی است^۱ پیش از همه ما کان در ص ۳۸ مقدمه اشاره می‌کنند که مسافت رستم به از ندران
و مسافت اسفندیار به توران و بر خورده بیک از آن دو باهفت ماجرا هر دو آنها بیک و شویع

۱- بطور یکه معروف است همیروس هم بعضی مطالب را بسیارهای مختلف تکرار کرده است.
در کتاب او در مرحله اول نسخه بدل های بسیار قدیمی موضوع Laestrygonen Kyklopen
Kalypso Kirke در دست هست. قسمت عده پیشگوئی های kirke od. 12 ، 127) و ما بعد
نظیر پیشگوئی های Tiresias است (106 ، 11 ، ما بعد)؛ پس بنا بر صورت کنولی ممنظمه
مسانرت به Hades زیادی بوده است. (Rhode در کتاب Psyche 46 این مطلب را طور
دیگری تصور کرده است) تفال راجع به عقاب با غاز بطور زیبائی درخواپ Penelope نکرار
شده است. (533 ، 19 ، od). اعتراض الهای برعلیه نجات Hektor Sarpedon از مرگ
در حکم دیگری است (440 ، 16 ، 11 و مابعد 177 ، 18 و مابعد) برای آنکه در مورد
بعضی مسکن است بعدها اضافه شده باشد، زیرا Zeus بعد ها به سلطه قرزاو معین می‌کند که
Hektor باید کشته شود و در نتیجه منکن نمی‌شود که قبله بنا بر اصرار Athene این مرگ رفع
داده باشد.

است که بدو قالب درآمده است. شپیگل^۱ داین موضوع پیشتر بحث کرده سعی دارد ثابت کند که موجبان علاقه داشتند باین که اسفندیار پیشوای دین را بر رسم ترجیح دهنداو از همین لحاظ از روی دلیریهای رستم یک سلسه هنرهای بزرگتری برای اسفندیار قائل شده اند.

درواقع شجاعتهای هر دو نفر با هم مطابقت میکنند و گاهی در جزئیات هم مشابه یکدیگر هستند. گذشته از این رسم بلباس یک نفر تاجر درآمده به سپندکوه^۲ رفته و آنجا را تصرف میکند. اسفندیار نیز بهمین طریق «روئین در»^۳ را در تصرف میآورد. من نیز مانند شپیگل قبل اعتقد بودم که عملیات اسفندیار از روی عملیات رستم تقلید شده است. اما اکنون نمیتوانم در این عقیده مستوا را باشم، برای آنکه، چنانکه قبل از آن اشاره شد^۴، همیدانیم که مورخین عرب و مخصوصاً نیز تعالیٰ از مسافرت رستم بمانند ران و از دلیریها و پهلوانی او در آن سرزمین هیچ خبری نمیدهند. تمام این مطالب نیز باستی در کتاب آن چهار نفر هم نبوده باشد. من حدها نیز نم که قسمت عمده این مطالب غریب و عجیب که قوه و قوت رستم را بمناورای قوه وقدرت پهلوانی ارتقا میدهد در خداینماهه هم نبوده است. همین طور نمیتوانم در باره‌ای نکه یک موضوع دیگر هم تکرار شده است^۵ باشپیگل هم عقیده باشم. او مسافرت رستم را بمانند ران پرای رهاییدن کیکاووس که در اثر بیتدیری اسیر شده است شکل اصلی پنداشته و مسافرت دستم را بمعاشران برای رهاییدن همان شاهی که در اثر ابله اسیر شده است تقلید از اولی میداند.

اما نظر پاینکه نه تعالیٰ و نه دیگران از قضایای مازندران و هاماوران خبری نمیدهند پس موضوع باید برعکس باشد. اکنون بعقیده من جنگهای رستم بادیوهای مازندران بطور یقین یکثروايت مجزای قدیمی است که از یکطرف از روی ماجراهای اسفندیار و از طرف

۱- این کوه البته همان سپندکوه و یا کوه سپند است که در آن برادر خسرو محبوس است و همان کوه سپندودانه اوستائیست

۲- این مطلب یکباره همگر در داستان هیرون و منیزه که فقط در شاهنامه برای ماباقی مانده است تکرار میشود.

۳- رجوع شود به ۲۶۸

دیگر از روی مسافرت به هاماوران درست شده است. در ضمن باید متوجه بود که از ماجراهای رستم در مسافرت بماز ندران فقط چهار تای اولی نظیر ماجراهای اسفندیار هستند و حتی عدد هفت برای منظور رستم ساختگی است. گذشته از این تمام این تفعیلات تمیتواند خیلی فردی باشد. برای آنکه هاماور (ص ۱۰۴ بیت ۳۳۳) که معمولاً باعث الامت جمع فارسی استعمال شده و وزن شعری باعث تبدیل فتحه‌هاء بالف شده است و لغظه‌های هاماوران از آن پیدا شده سر زمین حمیر یا حمیر^۱ یعنی سر زمین منسوب به مردم سبک است و بنابراین سفر شاهان ایران بدان خاک ممکن نبوده است که قبل از تصرف واقعی پعن در زمان شاهی خسرو اول (در حدود ۶۰۰ پ.ق و هفتاد میلادی) داخل داستان ملی ایران بشود^۲: تصرف کنگ بهشت خاتمه نیمه‌اول و تصرف کنگ دژانهای قسمت دوم است. بطور قطع هردو این دژهای کی هستند (ص ۷۷۷)^۳. هر دولشکر کشی بی موقیت توسعه نیز تکرار یک موضوع است. در هردو آنها ایرانیان بواسطه برف در زحمت می‌افتد. دولشکر کشی دومی این بلا در اثر جادوگری یکنفر ترک بر آنها نازل می‌شود. این قسمت بطور یقین قالب اصلی است. شاید نسبة خیلی پیشتر دو خبر کامل از جنگ بر علیه اسفندیار تدوین شده بوده است، برای اینکه از لحاظ اختلافاتی که در جزئیات وجود داشته است، متوجه نشده‌اند که هردو خبر حاکی از یک موضوع است. البته انتخاب شهر اب اسب جنگی خود را با همان طریقه‌ای که رستم اسب خود را انتخاب کرده است از روی قصد بعمل آمده است (ص ۴۴ و ص ۲۷۸)^۴: بالاخره اسب شهر اب نیز

۱- من یقین دارم که این دو شکل مختلف یک اسم هستند. شاید بگوش ایرانیان حمایر و یا حتی حما ویر در حالت جمع درست می‌آمده است.

۲- باید در نظر داشت که لشکر کشی به هاماوران مستلزم عبور از دریاست و در واقع لشکر کشی زمان خسرو اول نیز از دریا پوده است. اما اینکه این دریای بزرگ با دریای زره عوض شده است (ص ۳۸۲ بیت ۳۹ و ۴۱) نباید بنظر ماعجیب بیاید. برای آنکه فردوسی در شاهنامه در نکات جغرافیائی اشتباهات زیادی کرده است (ج ۳۹ بیت ۴۸).

۳- دژهخت کنگ یعنی «کنگ نفرین کرده» در ص ۱۱۹ بیت ۱۰۰۶ اینیز همان است صرف نظر از آنکه شاعر معنای این کلمه را دانسته یا ندانسته بوده باشد دژهخت را تقریباً می‌توان به کلمه یونانی *Duseulogetos* ترجمه کرد.

۴- پهلوان روسی چوریلو نیز اسب خود را بهمین طریق انتخاب می‌کند. اما این مطلب ولو بنا بر روایات زبانی هم که باشد از شاهنامه اقباس شده است. اصولاً بسیاری از داستان‌های «محفل پهلوانی ولادمیر» از مأخذ مشرق زمینی اقتباس شده است (در کتاب سابق الذکر Stern ص ۸۹)

پکی از کره‌های رخش است. این اثر لازم نیست که خیلی قدیمی باشد، معهد امن میل لدارم بگویم این تکرار بdest فردوسی بعمل آمده است. بهمن سعی میکند یک نخته سنگ از بالای کوه بسوی پائین غلطانده دستم را بکشد (ص ۱۶۵۰) برادران فریدون نیز بهمین طریق میخواهند او را بکشند (ص ۱۵۵۰ و بعد)! دستم سنگ را با قوّه بدن و فریدون با جادوگاه میدارد^۱. قصه بهرام گور با یهودی خسیس (۲ ص ۱۴۹۴ و بعد) و نیز قصه همین پادشاه با فرشید ورد طماع (مص ۱۵۳۰ و بعد) نیز تکرار یک موضع است. افسانه بیرون آوردن هوم افراسیاب را از غار (ص ۱۳۸۹) و بیرون کشیدن مردی غریب هم اورا از دریای چیچست (ص ۱۳۹۴)^۲ صورت بدی از یکدیگر هستند. — ساسان پسر بهمن پس از آنکه خواهرش همای برای سلطنت انتخاب میشود بنیشا بور گوشگیری اختیار میکند. پرسش که باز ساسان نام دارد چوپان پادشاه آنجا میشود (ص ۱۷۵۶ و بعد) دیگر آنکه ساسان یکی از پسرهای دارا از دست اسکندر به هند فراز میکند. چهار نسل پشت سر هم بازماندگان او که تمام ساسان نام دارد چوپانی اختیار میکند. آخرین آنها زدپاپک آمده دختر او را بزنی گرفته و بدین طریق نیای یک خانواده شاهی میشود^۳. طبیعی است که پسر بهمن را نیز پدرخاندان ساسانیان پنداشته اند، اساس هر دو صورت یکی شده است. شاه هندوستان برای کسری بازی شترنج میفرستد در صورتی که او معمار احل کند باو باج بسیار و چیزهای دیگری داده خواهد شد. بزرگمهر معمار احل میکند (مص ۱۷۱۹ و بعد). حقه‌های مرموزی که از طرف قیصر فرستاده میشود نیز در همین حکم است (مص ۱۷۵۱).

۱- این نکته نیز در هر دو صورت مشترک است که این واقعه در قصایدی دیگر همچ نانیری نداشته و بعدها بکلی فراموش میشود.

۲- این مطلب که هوم (Haoma) افراسیاب (Franrasyan) را از دریا بهرون میکند و او را نزد خسرو (Husravah) میبرد در اوستا نقل شده است (ترجمة الگلپس اوستا Yasht 9, 18, 17, 38)

۳- در جویش شود بصورت بعدتر کارنامک ص ۳۶ که در آنجا ساسان پدرخانلواده شاهی بازهولانگ گردید فرار میکند. فرار با کردن با وضع و موقع مناسب تراست. اما فرار بسر زمین دور دست هند بهجهت رهائی از اسکندر بهتر بود.

و بعد). یک حقیقت تاریخی که البته بشکل بسیار فیبانی مزین شده است دو مرتبه حکایت می شود و آن عبارت است از: تأسیس شهر فربسب خسرو که امیران رومی را در آنجا منزلمیدند و ایشان همه چیز آنجا را مانند وطنشان می بینند (ص ۱۶۴). نظری آن تأسیس شهر شورستان (سورستان) است که در آنجا عین قضایات کراپر می شود (ص ۱۶۵).^۱ بالاخره بیز تمام جنگهای سام (ص ۱۹۶ بیت ۱۶۶۸) رستم (ص ۲۳۹ و بعد) کشتاپ (ص ۱۷۴ و بعد) اسقندیما: (ص ۱۵۹۱ و بعد) اردشیر (ص ۱۳۸۶ و بعد) و بهرام کور (ص ۱۵۱۳) با ازدها، همه قالب های یک موضوع هستند. همه اینها آثار داستانهای اساطیری طبیعی است که درباره پهلوانهای مختلف اساطیری و تاریخی نقل شده است.

تکرار بعضی از نکات فرعی البته بیشتر دیده می شود. مثلاً کافی است افسانه میداشتن کیقباد بدست رستم (ص ۲۹۳) با افسانه پیدا شدن گیخسرو و بدست گیو (ص ۷۱۷ و بعد) مقایسه شود. بسیاری از نکات حکمت آمیز و معماهی نیز تکرار شده است. اخبار متعارف راجع باوردن شتر نج با بران یک صورت مخصوصی دارد. همانطور یکه مهل (مقدمه ج ۵) تشخیص داده است، یک خبر (که از کتاب پهلوی موجود اقتباس شده است) مربوط بطرز بازی شتر نج معمولی ۲۳ مهر در ۴۶ خانه بوده و خبر دیگر (ص ۱۲۲ و بعد) راجع بیازی ۰۴ مهر در ۱۰۰ خانه است.^۲ با وجود این افسانه دومی که شاید با تداویت شاعر ما داخل کتاب شده است نقیض اولی است.

^{۱۸} ۳۱۸ در نظر خوانندهای که منظومه را با نظر عمیق تری و نه تنها برای استفاده از فرمایهای شاعرانه آن بخواهد حتی مذکورات فوق هم خالی از ضد و نقیض های پنهانی نیست. در موضوع های عظیمی که تدریجاً از مأخذ های متعدد و گاهی غیر متجانس گردآورده است حتی در موقع تدوین و تنظیم آن بدست شاعر بازمغایرت های فاحشی در واقعی و عقاید

۱- طبیعی است که مقصود شهر انطاکیه نو (وهاندیوشرو) است که بلنت خسرو فرزدیک تیغون ساخته شده و در آن امیران رومی را منزلمیدند.

۲- برای این نوع بازی و بازیهای دیگر شتر نج رجوع شود به معرفه ج ۸ ص ۲۱۴.

باقی مانده است. مخصوصاً مورد ذیل جالب توجه است: پس از کشته شدن سیاوش، رسم برای انتقام بتوران رفته، آنجارافت و تاسرحد چین بکلی ویران کرده سه سال در آنجا فرمانفرمایی کرده و مجدداً آنجا را یکسره رها می‌کند (ص ۳۰۷ و بعد). در مطالب بعد جزئی ترین تأثیری از این قضایادیده نمی‌شود، در افسانه‌های راجع به جنگ‌های بعد که در آن موقیت‌گاهی نصیب رستم و گاهی نصیب افراسیاب است این‌طور فرض می‌شود که نابحال افراسیاب بدون هیچ‌گونه مبارزی فرمانروائی کرده است و هنوز انتقامی کشیده نشده است. خسرو شاهزاده ایرانی در همین ایامی که می‌باشد نزد رستم باشد در توران در تحت سلطه افراسیاب با کمال آسایش خاطر بزرگ شده و گیوپس از هفت سال جستجوی پر زحمت توانست او را پیدا کند. در صورتی که مجدداً اردکشی‌هایی برای فتح توران لازم بود پس دیگر تخلیه آنجاچه فایده‌ای داشت؟ مطلب می‌باشد نیز مطلبی که در قبال آن بنابراین غلبه بر افراسیاب را در عبارات مختصری بر رستم نسبت داده بوده است. در قبال آن بنابراین دیگری (که ظاهرآ بسیار قدیمی تر بوده است) بوسیله جنگ‌های طولانی از افراسیاب انتقام کشیده می‌شود. اما چنان‌که اشاره شده این تحریر هم دارای مکرراتی بوده است این‌که اردشیر دوم ساسانی پیغمبری شاپور دوم شاه ایران گردید در تدوین معمولی^۱ نیز با این اظهار که شاپور را بمحض تولد بواسطه نبودن کسی که مستحق شاهی باشد تاج‌گذاری کردند مطابقت نمی‌کند. در شاهنامه این اختلاف بدرجات شدیدتر می‌شود، زیرا فردوسی صریحاً اظهار میدارد که اردشیر برادر کوچکتر شاپور بوده و چندی قبل از مرگ او که هفتاد و چند سال شاهی کرده است اورا مردی جوان می‌خواند (مص ۵۵۱ و بعد). اینجا باید تصدیق کرد که شاعر غفلت نموده است. در پیش اشاره کردیم (۲۵۸) که عقاید شاعر راجع به منصب حاکمیت تغییر است، در فصل بزرگی که از زمان اسکندر اقتباس شده‌است بهلوانی خداشناس و طرف توجه شاعر قلمداد شده، در صورتی که روایات اصلی ملی از اسکندر فقط همین اندازه میدانند که اودار اراکشته و کشور ایران را ویران کرده و در نتیجه اورا در ردیف ضحاک و افراسیاب بشمار می‌بندند، و این عقاید ملی در شاهنامه نیز

۱- رجوع شود به ترجمه طبری مؤلف ص ۶۹.

گاه بگاه اظهار شده است. مثلا در مص ۱۳۷۵م/۴ ویزاین سخنان «چودارا چندگانه اندرون کشته شد» که با مندرجات افسانه عده وفق تميدهد روی همین نظر اظهار شده است.

البته واضح و آشکار است که شاهنامه عادی از اشتباهات کلی تاریخی نیست. معندا غریب بنظر می‌آید که در سر زمین «رومیان» در زمان اسکندر بلکه چند قرن پیشتر در زمان گشتاسب (ص ۱۴۵۲ بیت ۱۵۶، ص ۱۴۵۹ ب ۱۴۶۹ و بعد، ص ۱۴۷۷ ب ۱۴۷۴) دین و کیش مسیحی با اسقف و متعلقات آن وجود داشته باشد. اگر تصور کنیم که مقصود از اسکندر مقدونی و پیشواین او «قیصر»‌های بو زانیوم (قسطنطینیه) بوده است آنوقت دین مسیحی آنها نیز درست در می‌آید. اصولاً موضوع جالب توجه تر آنکه در خماسه فردوسی پیش از زمان زرتشت از اسناد مقدس پیروان مزدیسنا (زندوادستا) لیز سخن را لدھ می‌شود و حال آنکه بنابر آن فصل دقیقی که فردوسی در کتاب خود آورده است و لیز بنابر مندرجات دیگر شاهنامه زرتشت بانی این دین بوده است^۱.

۳۲۸. حتی اگر از موضوع های شخصی که در آن فردوسی راجع به خود پیارا جمع بمعاصرین مهم خود صحبت می‌کند چشم پوشو کنیم طبیعی است که این حماسه بزرگ از قرنی که در آن بوجود آمد است حکایت می‌کند. اما در ویرفت شاهنامه مطابق با مأخذ خودش و منابعی که آن مأخذ را آنها بوجود آمده است و کاملاً مناسب با موضوع مورد بحث، اوضاع و تاحدي نیز افکار و عقاید دوره ساسایان یعنی آخرین شاهنشاهی ایران را تشریح می‌کند. در منظمه فرقی ما بین اوضاع دوره پیش از تاریخی اساطیری و دوره ساسایان گذارده نمی‌شود، اردشیر

۱- در مقدمه بایستغز با نظر تمسخر باین دواشباه تاریخی نگریسته شده و علاوه می‌شود که این گونه خبطها در منظمه بسیار است (MSC ۱۹).

زایران یکی نامجزیم تبدیل که پیش از توبودند چندین مران	بسقف چنین گفت کای دستگیر سف گفت کاین نیست کار گران
بایران و دختر بیهود رساند	همان روز قیصر سقف را بخواند
بر خوش بر تخت زرین شاند هر آنکه کل از مردمی بوده...	فرستاد قیصر سقف را بخواند ز بطریق و ز جاثلیقان شهر

و خانواده او جانشین‌های حقیقی شامیشدادی کیومرث پشمکار میروند. طرفداری جدی از شاهی موروثی که برای دوره فردوسی هیچ معنی و اهمیتی نداشت و در زمان ساسانیان اساس عقیده عموم بود در سراسر منظومه تأکید شده است. کسی که از خانواده شاهی نیست بعضی دارای هفره شاهی، نیست بهبود چو جه نمیتواند شاه بشود. از همین لحاظ عاصیانی ها قند بهرام چوین و گراز (شهر براز) باید ازین بروند. آخرین چیزی که در شاهنامه حکایت شده است انتقام موحشی است که از خائن بزدگرد تیر دوزواز خانواده آن خائن کشیده میشود. هنگامی که زال اطلاع پیدامیکند که نسب لهراسب^۱ بخانواده شاهی میرسد از مخالفت با جلوس او که در همان لحظه پیش با کمال تندی اظهار کرده بوده است چشم پوشی مینماید.

نافرمانی از شاه گناهی است که مکافات آن مرگ آتش و دوزخ است^۲. اما در قبال شاه سران و بزرگان هستند که نیز مقتخر نداین که نسب بسیار قدیمی دارند. و این کاملاً مطابق است با مقامی که خانواده‌های بزرگ در زمان ساسانیان حائز بودند. در زمان شاعر در ایران دیگر این گونه چیزها وجود نداشت. البته این بزرگان در شاهنامه نظر بیا در همه جا نسبت بشاهان باوفا و فرمابردار هستند و حال آنکه در واقع مخصوصاً در زمان ساسانیان گاهی موارد مخالف آن اتفاق افتاده است.

- اما روی هم رفته در روايات تاریخی که در تحت نفوذ شاهان تدوین شده بوده است این مطالب نا مطبوع مخفی نگاه داشته شده است. اما در شاهنامه مواردی نیز هست که در آن شهر ملران زبردست نسبت بشاهان خشونت بخرج داده اند. از جمله توں که خود شاهزاده است بزحمت راضی میشود از کیکاوس اطاعت نموده و حاضر شود که پس از کیکاوس کی خسرو بتخت بنشیند. و مخصوصاً باید جواب دستم به کیکاوس را در نظر گرفت که در آن خشم پادشاهی و هرگز نفس بشدت ابراز گردیده است و استقامت زاسخ او

که لهراسب دارد ز شاهان نژاد؟

۱۴۳۳ ایت ۶۹۶:

پیغمبر گفتن آتش بود خشم شاه

۵۲ ایت ۲۴۲:

پیغمبر گفته هوزخ بوده چنینگاه

۳۲۱ ایت ۱۸۷:

که گرید که هر کوچ فرمان شاه

شاه ابله را وادار مینماید که تسلیم شود^۱. از این مطلب برمی‌آید که نه تنها راویان بلکه حتی شاعر هم چندان پابند باطاعت کورکرانه از منابع قبوده است و نیز عدد ۷ از بوط بشماره بیجیگ ترین خانواده‌ها گه چه در دوره ساسایان و چه در دوره‌های شاهنشاهی ایران باستان آن علاقمند بوده‌اند^۲ در شاهنامه بدین طریق نقل شده است که همیشه ۷ پهلوان باهم هستند. هزار جوع شود به ص ۴۱۹ بیت ۵۸۵ و ۵۸۶ و ص ۱۱۷ بیت ۱۱۲۷، ص ۹۰۳ بیت ۱۹۰۸ وغیره^۳. از قدرت موبدان که در دوره ساسایان بسیار زیاد بوده است در شاهنامه بسیار کاسته می‌شود، شاید علت آن این بوده است که روایتها بوسیله شاهان نهیه شده بوده و یا اینکه خود شاعر بعضی قسمتهای آنرا تغییر داده است - این طور بنظر میرسد که تمام شکوه و جلال درباری که در منظومه غالب از روی میل و رغبت شرح داده می‌شود بیشتر انکا از زمان ساسایان بوده است نه از دوره سلطان محمود که بر حسب ظاهر چندان مقید با آداب و رسوم نبوده است. شراب نوشی مفترط شاهان و پهلوانان بالذات تمام اینطور شرح داده شده که میخواران تابه نهایت مستی نمی‌رسیده‌اند دست از آن بر نمیداشتند^۴.

Gutschmid, Kleine Schriften 3'107

۱- ترجمه طبری ص ۴۳۷

۲- شرح می‌زدگی نیز فراموش نشده است ص ۴۶۴ بیت ۴۸۶

۱- ص ۴۶۶ و بعد : خشم گرفتن کاوس پر رستم

پلیره شدن دش بیکروزه راه چو رستم بیامد هنر دیک شاه

۲- ص ۱۴۹ بیت ۵۸۵ :

وزان هفت گرد سوار دلیر

بیت ۵۸۹ :

گر این هفت پل را بچنگ آوریم

ص ۱۱۷ بیت ۹۰۳ :

چنین هفت پل باید آراسته

ص ۱۱۷ بیت ۱۰۹۸ :

چنین گفت رستم هدان هفت گرد

۳- ص ۲۲۹ بیت ۱۷۹۲ :

بسی دست هر دلک و مستان شکله

که روی زمین را بهایه سهود

ز رستم بسوی پاد مستان شدند



این وصف زمان خود شاعر راهم شامل میشود. چنین به نظر میرسد که هوس شرابخواری بزرگان ایران^۱ تقریباً در هر زمان یک حال داشته و اسلام هم توانسته است از آن جلوگیری کند^۲ بطوریکه در شاهنامه دیده میشود شرابخواری بسلامتی دیگران و بیاد دیگران نیز تازه‌مان فردوسی هم بوده است و تماذی از که این عادت تا امروز هم در ایران باقی‌مانده است یانه. – یکی از نکات کوچک ولی بسیار با معنی آنکه بنابر عادات ساسایان شاهزادگان در دوره حکومت خود شاه نامیده شده و تاج بر سر میگذارند (ص ۵۳۰)^۱ حتی در پنهان‌های اخلاقی بیز اهمیت زیادی بیش از خانواده داده میشود، برخلاف دوره شاعر که از طرفی دهقانان بی‌چیز بطور یقین شجره نسب خود را بسیار محترم میداشتند^۲ و از طرفی دیگر صاحبان نفوذ و قدرت که تازه بدوران رسیده بودند شجره نسب دروغی برای خود درست میکردند. همچنین بنابر آئینی کهن اختلاف میان طبقات مختلف عامه برخلاف دوره اسلامی بطور بر جسته مجسم شده است

Herodot 1,133-۱

۲- هوس فرابخواری زن و مرد . . بن هفتة پی در پی بطریزندگانی در پس و رامین، یک منظومة قدیمی که هر لظر من ارزش ادبی آن بیش از قیمت اخلاقی آن نیست، شرح داده شده. در ضمن تله کرداده میشود که یهودیان قدیمی روی هعرفته با وجود اظهاری که در کتاب اشیاباب ۵ آیه ۲۲ شده است در فرابخوارگی افراد نمیگردند. اما باز در نزد آنها رسم بود که در میهمانی‌های عده آنقدر شراب پتوشند تا مست شوند (سفرپهدا یش باب ۴۳ آیه ۳۴).

۳- این هاست بمالک دیگر نیز انتقال داده میشود . . یکنفر دهقان در سرزمین روم (ص ۱۴۵۶) بیت ۲۶۶) لسب خود را به سلم پسره فریدون میرساند (ص ۱۴۵۶ بیت ۲۱۶).



ص ۴۲۷ بیت ۸۰ :

چوشه حست هنگام خواب آمدش

ص ۴۶۹ ۴۸۵ :

بمن دست هر دله و میان دله

ز پاد شهید بدستان شدند

بمن دست هر دله و میان دله

من بیت ۶۲۷، این بیت در تولرس بودا نشد، شاهد خلط مطبعه است.

ص ۱۳۸۴ بیت ۵۹۸ :

سپارش با پر از خرامید شاد

۱۳۰: بزرگان ایران همه با لفار

جز اسر که هنگام افسر نبرد

به هنگام هنگام خواب زد

پدرمان شه چون بسیجید کار

بمنی ز ایران نهادند پاد

بر طبقه هادان بر نهرهار ...

هدان گود کنی تاج در بخور نبوه ...

همان طرق ز دین و ز دین کمر ...

برفت از جهان مادر فیرهار ...

پسر یک نفر کفشدگر بهیج وجه نمیتوانست دید و بسود (ص ۱۷۷۸ و بعد^۱) مقام این دیوان
چندها نیز خیلی تغییر نکرد. دیوان این نامدهای شاهان را مینوشتند و نیز همانها بی که برای
شاهان میزد، مینخواندند، اما از این مطلب صریحاً و حتماً بر نمیآید که شاهان عموماً خواهند
نوشتند نمیدانسته‌اند. بنابر قرائت مفهوم آن حتماً باید باشد^۲. در زمان فردوسی شاید
بدتر از این هم بوده است. رسوم درباری که در محفل‌های نجیبان یک شاهنشاهی باستانی
وجود آمده و تدریجیاً تبدیل به آداب اصیل پهلوانی می‌شود، در تمام شاهنامه نیز
نقل شده است. این عادت مثلاً از احترامی که به چنانازه شاه دشمن گذاشته می‌شود،

رہی آید

- ۱- در مرزبان نامه چاپ لیدن بجای کودک کفشه کریک درزی نوشته شده. رجوع شود به Houtsma در ZDMG.52,384 و نیز مطابقه شود با شهادت تاریخی ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۷۵ و ۸۱ بعد. از بیت اهوشکور که در ۱۸۸۱ ذکری ازورفت در کتاب اسدی ص ۳۸۰ = ص ۵۹ م ۵ برمیآید که به طبقات نامه که بر زگر و آهنگر و جو لاهه نمایند گان آنها هستند، بسیار با نظر حقارت نگریسته میشده است.

۲- یک استثناء در این مورد داشت که قصر صریح خواهش میکند که خود خسرو نامه های اورا بخواند و با دست خود جواب بنویسد: بی آنکه دبیر از آن اطلاع حاصل کند (م ص ۱۹۱۷ تا ۱۶). بیت م ص ۱۹۱۸ م ۱۴ که در آن برخلاف خواهش قصر، خسرو دبیر را بسوی خویش می خواند، ها وجود اینکه در تمام نسخه های در تحت اختیار من موجود است، نمیتواند اصل باشد، بعلاوه خود شاه میگوید (م ص ۱۹۱۹ م ۳) که تمام کاغذ را بخط خود نوشته است.

۳- بیت های م ص ۱۳۹۶ ذیل ۱۰ = م ص ۹۹۳ م ۲۳ و بعد که بنابر آن جنازه افراسیاب نیز با کمال احترام تشییع میشود، ظاهرآ بعد کافی معتبر نیست. در عین حال در فرهنگ شاهنامه عبدالقادر (چاپ زالمان) ص ۲۸ م ۷ بیکی از این بیت ها استناد شده است، مطابقه شود با فرهنگ آنولرس در تحت کلمه پارگین (شکل صحیح آن پارگین است).

۱۳۷۰

بیژوبین وزان خستگی هم نرست
بندو گفت زشت اندر و ننگریم
سکر تیره از تنفسه اهرمن
جهنان چون بود شاه را جای خواب
پیران هم نشان خسته در جوشش
که مرگ بزرگان بود هم چنین

قلب اندرون شاه ایران بخت
کنی گفت شاما سرمش را بریم
سر شهرپاران که برد ز تن
کنی دخمه سازید مشک و گلاب
مرهن نباشد که گردد تشن
بهرشید رویش بدبهای چین

۳۴۰. در افساره های حماسی و نیز در خود حماسه به هنرهای پکایک پهلوانان بیشتر اهمیت داده می شود تا به فعالیت سپاهیان. بنا بر قرائت ساز و برك پهلوانان شاهنامه متعلق به دوره گذشته ساسانیان بوده است. نه بزمان معاصر فردوسی. با وجود آنکه من گمان می کنم که لشکریان مسلمان چندان اهمیتی برای ذره پوش کردن تمام سپاهیان و مخصوصاً اسبهای آنها قائل بوده اند^۱، در شاهنامه تمام پهلوانان و اسبهای آنها دارای ساز و برك کامل و سنگین بوده و شباهت قائم به سواران ذره پوش مخفف دوره ساسانیان داشته اند. یکی از اسلحه آنها که مورد استعمال داشته، کمند است، که اساساً یکی از ابزارهای قبیله های صحراء هاین و گلدار بوده و در سال ۴۷۹ق.م. بنا بر ذکر هردو تس نزد مردم سکرتی های^۲ ایرانی رواج داشته و در نقش های ساسانی نزدیک تخت جمشید جزو ساز و برك کامل یک سوار نقش شده است. گمان نمی رود که در جنگهای مغلوبه آن دوره واقعاً استفاده از کمند امکان داشته است و در دوره های بعد بطور یقین هیچ قابل استعمال نبوده است. اما از طرفی کمند مخصوصاً برای نشانیات حماسی بسیار مناسب بوده است؛ مرد جنگی بایک حرکت چابکانه دشمن را بخم کمند اسیر می کند^۳ (او بر اسلحه معمولی، گذشته از کمند، گرز (که بعد ها نیز استعمال می شده است) و گاهی از چوب و گاهی هم از آهن درست می کرددند نیز

۱- تک تک در زمان هایی امیه دیده می شود ، رجوع شود به طبری ج ۲ ص ۹۵۸ ، بلاذری چاپ Ahlwardt ص ۲۶۶ (در آنچه البته المعرفة خوانده شود) رقبات ابن قیس نمره ۱۵ ، ۵۱ اما در آنها نیز اهمیت چندانی نداشته است و بعدها بکلی از میان رفته است. Adam Mez که زود زده گشته را بدرو دکھت و راجع به امور جنگی قرن های اول هجرت مطالعات عمیقی کرده بود ولیعین بعن الظہار کرد که زده بولن کردن اس ب در آن روزگار هیچ رواج نداشته است.

۲- Herod 7,85 . Pausanias 1,21 . هرودیوس دلیل کافی است بزرگی او اطلاعات خود را درباره جنگ خوارشا از کسی که آن جنگ را بهش دیده بوده است، گرفته. در کتاب طبری ج ۱ ص ۲۳۰ کمند سلاح نر کش شده می شود .

وجود داشته و با پنوسیله شاعر فرستی بست آورده و منظومه را متنوع کرد، ماست ۱۳۹. بنابر آنچه گفته شد فردوس مبالغ معتبر بھی موضوعات حماسی که در قالب کاملی تدوین شده بودند، در دست داشت و مقید بود که آنها را بکار برد. او نوشت بهمین مختصر کفايت کرده و آنها را به نظم در آورد و با این اقدام او از بعضی از قسمت های کتاب نتیجه نسبه خوبی گرفته بیشد، برای آنکه بعضی از قسمتهای مفصل آن ها تنها از همان زمانهای گذشته بطور شاعره احتمال و تدوین شده بود، بلکه بنابر آنچه از نامه بادگار ذربران بر می آید، جزئیات آن نیز بزبان شاعر انه بیان شده بود. اما فردوسی علاوه از متن مختصر مقصود بمعنای تمام کلمه بوجود بیاورد. او مانند بیک نظر شاعر تمام معنی تأثیر بر و مندی در روح خواننده ایجاد می کند. او بیک افسانه ساده زاده این طریق مهیج می نماید که اشخاص را با بیان انشان در نظر مانمایش می دهد؛ آری اغلب هنر های آنها در مقابل گفته های ایشان مستهلك می گردد. او جزئیات را به تفصیل وصف کرده، آنچه باید در آن اخذ او فقط ذکری از جنگی رفته است، او شرح کامل آن را می دهد. در اضافه کردن بعضی مطالب مختصری که ممکن شود تمام افسانه را در نظر خواننده بطور برجسته مجسم نماید، کاملاً باز ادی رفتار کرده است، ولو آنکه مشخصات اخلاقی پهلوانان در روایات نیز ذکر شده بوده است، ممکن است در منظومه او تمام پهلوانان بطریز بهتری مهیج و جانساز محس شوندند. نزدیک به یقین است که کتاب اصلی نیز مانند نامه از بزرگ بران اشخاص را خواست و بطور خلاصه مجسم کرده بوده است. فردوسی علی برای رفتار آنها قائل شدم و افکار آنها را آشکارا بیان می نماید. طرح و تجسم روحی اشخاص اغلب بسیار خوب شده است. عموماً بیک روح بپهلوانی در تمام منظومه حکم فرماید، قدرت و شکوه روح جنگجویی و روح شادمانی دوره های پیشین بزبان فصیح مسديح می شود؛ خروش رزم و باشکه نرم هردو شنیده می شود. باید تصدیق کرد که شاعر ما بعیج وجہ در جزئیات نمی تواند

۱- در اینجا نیزه با گرز و سنگ اساساً اصطلاح صده پیش از میلاد، سپس شهر، و پندرت نهر و کمان بکار میبرده اند. مهم نر آنکه با وجود این گاهی از سنگهای بیابانی بطور یکه دلخواهشان بوده است، نیز استفاده می کرده اند. اما ملاع حقیقی ملت های سوار آسایی نیزه بوده است.

باندازه همیروس دقیق باشد و نیز نمیتواند مانند او با چند کلمه مختصر رئوس مطلب را مشخص نماید. اما بینان آندازه که او نیز مانند یک ایرانی حقیقی در نطق و نامه‌نویسی باطنتاب کلام معتقد است در موقع تشریح قضايا نیز اغلب متوجه مقصود شده از مطالب فرعی بکلی چشم پوشی می‌کند. با وجود اینکه فصلهای زمینه مخصوصاً نا افسانه‌آشکنده در درجه اول اهمیت داشته باز هم قسمت‌هایی که در آن احساسات لطیف‌پر شرح داده شده بعد کافی بر جسته می‌باشد^۱، مثلاً افسانه‌ای عشقی «ذالورودابه، بیژن و منیزه». کشتاپ با کتابیوندالا سهیروم که اولی جزو عمدی ای از تاریخ خانواده زابل بشمار رفته و آن دو دیگر حادثه‌های حمامی محسوب عیب‌گردند. این افسانه‌ها مخصوصاً از زیباترین فصل‌های کتاب هستند و مخصوصاً شاعر

۱- از این جهت است که رو کترت اسیر احساسات شده و اظهار میدارد: «چه فرقی مابین فردوسی و هر است؟ جز این فرق که از حيث مواد معنوی شاهنامه فردوسی کم پست تراز کتاب هم و از حيث روح قدری برتر است» (ZDMG 10 ، 235 ، Pers. Studien II ، 15) من اجازه می‌خواهم آنچه را که در مقابل این اظهار در ۱۵ ، ۱۱ ، ۱۰ (ZDMG 10 ، 235 ، Pers. Studien II ، 15) گفته‌ام با یک جزئی تغییر و چند کلمه غلوه تکرار کنم: در اینجا عشق بشرق زمین شامر و نقاد حساس را وادر بافر اطکرده است. از حيث محتویات مادی کتاب فردوسی نه فقط کم پست تر بلکه بسیار بست تراز کتاب هر است با این مطلب در پیش نیز اشاره شد. دائره کوچکتر تصورات مادی فردوسی را وادر می‌کند که از جمله بتشیهات اغراق آمیز متول شود، مثل وقتی که این اصطلاح (اشک خونین گربه کرد) را بحقیقت درآورده و می‌گوید گونه‌ها از اشک خونین سرخ شدند و حتی زمین تبدیل بیک درباری خونند! اما من با این مطلب هم که شاهنامه فردوسی بیش از کتاب هم روح دارد مخالفم. رجوع شود مثلاً با احساسات وطن دوستی که در ادبیوس ابراز می‌شود، بیتها نیز مانند این بیت

Iomenos kai kapnon anathroskonta noësaiés gaiés thaneeini -

(کتاب اول ۵۸) در شاهنامه یافت نمی‌شود. و نیز رجوع شود بحث‌های ادبیه با مادرش (pp. 202 ، ۱۱) و نیز رجوع شود بآن فصل تأثیر آور راجع به سگ که پس از شناختن آفای خود آنقدر دم تکان میدهد نا می‌میرد (327 - ۳۲۹) و حتی درباره ایله‌یاد ولو آنکه کتاب آخر را به ساب نیاوریم کافی است بآن گفتگوی مابین هکتر و آندرمانخه اشاره شود. گذشته از اهن اصطلاح «جز این فرق» کمی خشن است فرق‌های دیگر نیز مابین فردوسی و هر است.

۲- در کتاب Der Kalewala Comparetti ترجمه آلمانی ص ۲۷۷ با کمال دقت اشاره می‌کند که حمامه بدوی موضوع عشق را کمتر اهمیت میدهد.

در اینطور موارد باشک نسبه ساده‌ای که اساساً در تمام کتاب بکار رفته است، تأثیر مهی در خواسته ایجاد می‌کند. قصه‌های عشقی ساسانیان را نمی‌توان در دربیف این افسایه هابشمار آورد. عشق مادر بفرزند هم بموردن خود در منظومه آمده است، اما از طرفی نیز حس شدید انتقام جوئی هم مربوط باین عشق می‌شود، يك قسمت «مدة منظومه عبارت از شرح انتقامی است که از خون سیاوش گرفته می‌شود. این حس انتقام بدل به چنان میل شدیدی می‌شود که حتی مرد بلند ظری مانند گودرز خون پیران را که بجیب ترین دشمن های کشته شده اوست مینوشت. البته او باید انتقام خون ۷۰۰ فرزند خود را بکشد. (ص ۱۲۴۵) ۱۱ لکته اینجاست که انتقام خونی بمزرله یا کشوفیه مقدس که از جانب خدا محول شده است پنداشته می‌شود (ص ۱۲۰۴ و بعد).² اغلب شاعر شکایت می‌کند از اینکه زیبائی‌ها و یک‌کوئی‌ها بزودی در گذران بوده و خوشبختی و بد‌بختی جاودان در پی یکدیگر می‌آیند و میرولد. — به ندرت

۱- اما از طرفی باک دارد از اینکه سر کشته پیران را ازن قطع کند. در بعضی موارد فوق العاده نائل حتی با یک خشونت بسیار زننده‌ای کشته می‌شود. این طرز کشتن در باره کسی که سیاوش را کشته است (ص ۱۲۶۶ بیت ۲۴۳۲) و پادشاه کابل که رستم را فریب داده است (ص ۱۷۶۴ بیت ۲۴۵۸) و بالاخره بیک طرز بسیار موحشی در باره آن ترکی که با آخرین شاه ساسانی خیانت کرده است (م ص ۲۰۹۶) اجرا می‌شود. مقابله شود با کتاب هر که در آن ملانتوس بیک طرز خشنی کشته می‌شود (od. 22,474).

۱ ص ۱۲۴۵ :

بغوردو بیالود روی ای شگفت	فر و برد چنگال و خون بر گرفت
ستایش همی کرد بر کردگار	ز خون سیاوش خروشیدزار
بنالیده بر داور دادگر	ز هفتاد خون گرامی پسر
چنان بدکنش خویشتن راندید	سرش راهی خواست ازن برید

۲ ص ۱۲۰۴ :

ز کپنه بر آرم بخور شید گرد	که از شهر توران بروز نبرد
زن بگلانه همی جان من	بترسم همی من که یزدان من
بپرسد از این گردش روزگار	بهنگام پرسش زمان کردگار
ترا دادم و گنج و فرزانگی	که سalarی و زور و مردانگی
نبستی چرا پیش آفرانیان؟	بکین سیاوش کمر بر میان

نیز شوخیهای آمیخته بز خم زبان هم در منظومه دیده میشود. اما اینکو نه شوخیها پیشتر در ماجراهای رستم که مخصوص بخود او هستند ظهور میکنند. گذشته از این توجه با افسانه های ذیل نیز مناسب است: افسانه لوریان (کولی ها-م ص ۱۵۸۶)، افسانه راجع بدون فردی بری که از جنگ مغلوبه فرار می کنند (مص ۱۸۲۲) افسانه شاه بهرام و بخیل که چنان که ذکر شد، بدون صورت مختلف در منظومه نقل شده است (مص ۱۴۹۴ و بعد، ص ۱۹۳۰ و بعد) و افسانه کودک کفشه که از شرابخواری اوقدوت شراب آشکار میشود (مص ۱۵۰۰ و بعد) تنها در این افسانه همین بکبار است که شاعر پا از حد شرم و ادب که در تمام منظومه بدون استثناء کاملا رهایت نموده است بیرون میگذارد^۱.

^۱ ۳۵- همه پهلوانان این منظومه ایرانیان حقیقی هستند، اگر چه نیز بحدو افی شاعر آنها را بدلهواه خود درست کرده است همه آنها خوشکنران، شجاع، متکبر و لاف زن و سخنگو هستند. آنها مقید با ادب حسن سلوك بوده و این ادب نسبت بشاه حتی از جانب بزرگان و در باریان تبدیل پتکریم و تعظیم نیز میشود. تسلیم و توکل با راده الهی اغلب در منظومه اظهار شده است. گفتگو از عدالت فوق العادم و فقاداری چنان که اساساً در اغلب افسانه های فارسی ذکر شده در شاهنامه نیز آمده است ۰۰۰۰۰ از راستگوئی نیز بسیار سخن رفته است اما حتی در حماسه هم پهلوانان آنقدر خود را مقید بر عیت آن نمیدانند، در حالی که قبادو کیخسرو و کسری و دیگران شاهانی کاملاً منزه و آراسته معرفی میشوند، کاوس اساساً با آنکه فرومایه و کژ نهاد نیست باز شاهی نفهم، مفروض و بی ثبات. و پست همت

۱- بیتهاي ص ۴۳۵ ذیل ۱۱ که رخش روی چهل یا بیو میهرد و فقط یکی از آنها آبستن میشود در واقع خارج از حدود شرم و ادب نیست. اصالت این بیتها که فولریں چهلی پنداشته است بوسیله بیت ۱۸۷ ص ۴۴۴ ثابت میشود. مقصود بوجود آوردن اسب سه راب بوسیله اسب پدرش است. دلیل دیگری که فردوسی بهار با شرم و ادب است آنکه حتی در هجرونامه بر علیه محدود نیز مطلبی که خارج از ادب باشد وجود ندارد. گفتنی است که این هجرونامه با هی ادبی هائی که در قطعات هجرونامه هایی یا که نظر منجهیک نام دلیلی وغیره در کتاب اسدی باقی مانده است بخطابه شود.

مجسم میشود^۱. زندگانی او کاملاً مطابق زندگانی شاهان مشوق زمینی درست شده است.

از پهلوانانی که میتوان آنها را عادی بشمار آورد، گودرز نمونه مشخصی از تمام صفات عالی و قابل تمجید است. اما پاکتیق اهم مخصوصی را داشتم، که بی شک میتوان او را پهلوان عمدۀ کتاب دانست، حائز است، خود شاهر در مقسمة یوسف وزلیخا میگوید:-

که بیک نیمه از عمر خود کم کنم جهانی هر از نام رستم کنم^۲

حتی تو من غرور و متکبر نیز خود را پس از رستم اول شخص میداند^۳. گیو نیز همین حال را دارد^۴. رستم در حال نشسته با اندازه یک سروگ دن از آنها تیکمه در کنار او استاده اند بلندتر است^۵. از این جهت است که تولد او بسیار دشوار بوده و فقط در اثر دخالت معجزه آسای سیر غوشکافتن پهلوی مادرش امکان پذیر شده است. اما تو انانی رستم بیش از حدقوای بشری است. برای او کنندگ درخت هیچ زحمتی ندارد^۶ و تازه آن درخت در دست او با اندازه یک پسر وزن ندارد^۷. او طوری دست مرد مازندرانی را فشار میدهد

۱- مخصوصاً صفات او در موقعی مشخص میشود که او میخواهد از تسلیم نوشدار و برای نجات هادن سه را بکه مجروح و فزدیک بمرگ است خودداری کند، برای آنکه او از عظمت سه را ب و رستم در بیم بوده و نیتواند فراموش کند که رستم باو بنظر حقارت نگریسته است (ص ۹۰۵)

Met amumona Pele Guiigna - ۲

۲- پهلوانان روسی نیز همینطور هستند. رجوع شود به Wladimirs Tafelconde

56,75,142

۳- نظیر آن این است که برای مکترنگی که «امروز» دونفر مردقوی با اهرم بزمیتوانند روی یک ارابه حمل کنند بسبکی یک پوست گوسفند است (ff 442,11,12)

۴ یوسف وزلیخا ص ۲۴ س ۲۶۷.

۵ ص ۷۵۱ ب ۱۱۲: بایران پس از رستم پیلتون سراپراز لشکر منم زانجهن

۶ ص ۷۲۱ ب ۸۲۰: گنشه ز رستم بایران سوار

۷ ص ۷۵۲ ت ۷۵۲: از آنکس کمرب پای پیش بر است

۸ ص ۴۲۴ ب ۳۱: چو آتش پراکنده شد پیلتون

۹ یکی نفره گوری بز دیر در نجت

که در چنگ او پر مرغی نسخت

که وی از اسب بزرگین می‌باشد^۱. در جواب پیغمبر دیگر نهادست اور ابطور محسوس فشار می‌دهد طوری اظهار لطف می‌کند که ناخنهای اور یختمشه و دستش می‌شکند^۲. سنگی را که هفت پهلوان دیگر نمیتوانند از جان کاند هنداو بتهائی دور می‌اندازد^۳. فقط با گذاردن پا سنگهای روی زمین را خرد می‌کنند، این حال وضع بسیار اسباب اذیت او بود. پس از خداخواست که مقداری از قوای او کاسته شود^۴- خوراک او نیز مناسب با این طبیعت قوی او و بسیار زیاد است. دعایه با یهودی او شیر بدختند^۵. در موقعیت که او بجهة کوچک است باندازه پنج نفر مرد غذا می‌خورد^۶. در دوره مردی یک گور خر را یک مرتبه می‌خورد^۷ و این خوراک او نیز دد ردیف سایر هنرهای پهلوانی او قابل ستایش بشمار می‌رود^۸، چندین بار بسبک زیبائی حکایت می‌شود^۹، که او چگونه یک جنین گور خری را شکار و کباب

۱- رجوع شود بهین قسمتی که از ایلیاد استناد شده.

۲- هر اکلس تمام یک گلو فر را بلکه بیشترهم می‌خورد، اما آنجا آن شوخی مخصوص در تیاترهای هجوع کننده و نیز در کمدی های روايات ساده قدیمی نفوذ یافته است. شارلمانی تمام یک آمو و یا یک خرگوش و یا نظیر آن را می‌خورد.

ببردش رگ از دست و از روی رنگ
ز بالای اسب اندرا آمد بپای.
شده از درد چنگش بکردار نیل الخ
که روی زمین را بباید سپر دالخ
همی هر دو پایش بدو درشدی الخ
که نیروی مرد است و سرمایه شیر
بماندند مردم از آن پرورش
که هر بار گوری بدی خوردنش
هوا را بشیر گریان کنی
بخم اندر آورد گوری دلیر الخ
یکی آتشی بیز فروزید سخت الخ
 جدا کرد از چرم پای میان الخ

۱ ص ۰۳۶۲	بدان خنده اندر بیفشد چنگ
۲ ص ۰۳۶۳	بشدزو راز آنمرد زور آزمای
۳ ص ۱۱۲۷	بیفشد چنگ سرافراز پیل
۴ ص ۱۵۰۱	چنین گفت رضم بدان هفت گرد
۵ ص ۰۴۲۶ ب ۱۷۴۲	که گرسنگ را او بسر بر لدی
۶ بیت ۱۷۴۵:	هر ستم همی داد ده دایه شیر
۷ ص ۱۶۵۱ ب ۲۷۳۹:	بلی پنج مرده مرا و را خورش
۸ ص ۰۴۲۹ ب ۹:	دگر گور بنهاد پیش تنش
۹ ص ۰۴۲۵:	بشنها یکی گور بیهان کنی
ص ۰۴۲۹:	کند کهانی بینداخت شیر
ص ۰۴۲۹:	ز خاک وز خاشاک و خاخه درخت
ص ۰۴۲۹:	بینگند گوری چو پیل زیان

کرد و بسته بخورد، بهمن تمیتوالدیگ میکند پس خوردن از لعاظ همین
ستی است که دل درستم بحال او میوزد^۱. اسفندیار و سپاهیان او تعجب میکنند که همکو نهاد
چند گوسفت را صرف میکند^۲. البته بهمن الدازه لیز در شراب خواری افراط
دارد.

حتی در همان زمان بکه اساساً میباشد شیر خواره باشد، با پدرش میگساری میکند^۳
 در این رشتہ بیطان هم پای او نمیرسد^۴. او در منتها یعنی هم شرابدا هدون اینکه بر حسب
 معمول با آب مخلوط کنند و ستدارد^۵. بهمن میترسد از اینکه با پیشنهادین مرد با استعدادی
 میگساری کند^۶. شرح شجاعت های حقیقی پهلوانی او دیگر در اینجا لزوم ندارد.
 برای آنکه تمام شاهنامه پراز وصف آنهاست. او بواسطه قوه و بسبیچه ایکی خود چه
 در کشتن و چه در استعمال هر سلاحی بیک الدازه ماهر است، مخصوصاً اسلحه ملی را که
 عبارت از گرز و کمنداست بسیار خوب بکار میبرد. همچنانکه از صفات بر جسته او ملایمت و
 آرامش است. هنگامیکه شاه پس از هجوم شهر ابابخت ایران با پیغام میدهد که می فوت و قت
 بیاید، چند روز با فرستاده شاه بعیش و عشرت میکنند^۷. در راه مازندران پس از بیش
 آمدیکی از هفت خوان با آسايش خاطر میخوابد. در موقع انجام اولین هنر پهلوانی خود
 همین حال را دارد^۸. بطور کلی او خوش قلب است. بنا بر خواهش و با بد لخواره هر وقت که

۱- در شراب نوشی هراکلیس نیز مانند است. از جمله پهلوان سربیز Krbljewitz نیز قهرمان شرابخواری است. هندیهای قدیمی که مانند خویشاوندان ایرانی خودخواری میگزاری داشتند - خدای بزرگ خود ایندرارا نیز شرابخوار مظہمی مسم میکنند.

- | | |
|-------------------|-------------------------------|
| ۱ ص ۱۶۵۲: | مس خورد بهمن ز گور اند کی الع |
| ۲ ص ۱۶۷۷: | چوبنhead رستم بخوردن گرفت |
| ۳ ص ۱۲۱ بیت ۱۷۱۷: | مس لعل گون را بجام بلور |
| ۴ ص ۴۲۱ ب ۹۱۸: | که سارابدین جام می جای نیست |
| ۵ ص ۱۶۷۷ ب ۲۱۹۲: | پرا آب در جام می انگنس |
| ۶ ص ۱۶۵۲: | بترسید بهمن ز جام نبید |
| ۷ ص ۴۶۴ و بعد: | زواره لطفین دم بر کشد |
| ۸ ص ۲۲۲: | |

از بزرگان خطائی سرزده است. از آنها طرفداری میکند. از جمله او باعث میشود که شاه از سر تفصیر نوس و لشکر او و لشکر گر کین گذشته آنها را عفو نماید^۱; آری او پا فشاری مینماید که بیژن نیز گر کین را که با از روی بی شرمی و حسد خیانت نموده و اوراد چار بدترین بلایا کرد است عفو نماید^۲. بزم حمت زیاد شاه را راضی میکند، به فریبرز که بی خلف مانده است، اجازه داده شود بیوہ پر ادرش را عروسی کند^۳. — رسم حتی بکلی عاری از رقت های قلبی و احساسات هم نیست. در راه هازندان هنگامی که در محل باصفائی خوارک خوب صرف کرده، رودی بدست آورده، آوازه خوانی و شکایت میکند از اینکه سالهای زندگانی همیشه در اینگونه ماجراها گذشته و اواز لذت‌های زندگانی محروم مانده است^۴. — در عین حال رسم بسیار دیندار و پر هیز کار است، اما از روی حق مغرو رومتکبر بوده، میداند که تا چه اندازه توانا و نیز و مند است. خود او میگوید:

بیان بی آب و دریای نیل	که پیشم چه شیر و چه دیو و چه پیل
چو خشم آورم پیش چشم بکیست	بداندیش بسیار و گراند کیست

جنبه دیگر مباراکه ای دشمنان ناتوان تراست^۵. او بحدی پابند بشرافت است که کمترین توهین را هم نمیتواند متتحمل شود، و همین صفت باعث کشکمش او با اسفندیار

۱- مسکن است نتیجه این عروسی تجدیدحق تاج و تخت باشد. من نمیدانم فریبرز بایای مجهول و یا فری برز بایای معروف صحیح است. در هر صورت بواسطه وجود صنعت جناس لفظی فروبرز یقین است که دو حرف اول را فردوسی خوب استعمال کرده است (ص ۷۵۴ ب ۱۹۲۰)

۲- نظری آن، اما نه تا این اندازه مؤثر، همین قسم در فصل راجع باسفندیار است (ص ۱۵۹۳ ب ۱۷۲۲ - ۱۷۲۵). شکایت هر اکلس راجع بزندگانی پر زحمت او خوانده را بیشتر متاثر میکند. مطابقه شود با گفته های آخیلس که البته از روی کمال پاس گفته شده است. ۱۱. ۹, ۳۱۰ ff.

۱ ص ۸۷۴ و بعد، ص ۱۱۱۴ و بعد.

۲ ص ۱۱۲۸.

۳ ص ۹۱۲ و بعد.

۴ ص ۴۲۲ ب ۴۲۸ تا ۴۴۲.

۵ ص ۶۲۸ ب ۶۹۹ و بعد.

میگردد. از شاه جدایی اختیار کرده‌اند اما چون با او گوشزدمیکنند که دوری او از شاه پیشنهاد نرسازدشمن تعبیر خواهد شد، بلطف خود را راضی کرده مراجعت میکند.^۱ اما علتهاي کوچکتری هم میتوانند خشم اور ابرالمگیز اند، از جمله هنگام برخورد با اولین ماجراي زندگانیش در بان را که بدون اطلاع از قوم دلیری او ازدواج یک نفسی میخواهد جلو او را بگیرد، بر زمین میاندازد... مر گسیاوش کم در ذینظر او پرورش ماقنه بود رفع کرالی برای او ایجاد میکند. آنگاه فدر مینما ید راحت نشینید تا اینکه انتقام اور ابکشید و بمنا صریحاً میگوید که توبیخ قتل سیاوش شدای و چون شاه غمگین و شرمذد اعتراف بگناه خود میکند رستم زلفهای سودابه را که باعث حمه این بد بخشی‌ها شده گرفته، اورا از کاخ پیرون میآورد و می‌کشد.^۲

در صورت برخورد با مشکلات رستم از بکر بردن جبله و مکر هم باکی نهاد. از جمله مثلا در همان موقع انجام دومین شجاعت پهلوانی او که عبارت از گرفتن دُز سپند^۳ میباشد و هنگامیکه دیو اکوان بر او تسلط میباشد، برای پیروزی و زیور هائی ماقن جبله و مکر بکسر میبرد.^۴ در آخرین دقیقه عمر بخوش زبانی برادر خاقان را فریم بعید مدد که تیروکمان او را

۱- شاید بنظر شاعر اینطور آمده است که در نطق پهلوان زیاده از حد پشاور شاه جمارت شده است و اورا ادار کرده که فوراً بطریقی که جلب توجه مارا میکند در مقابل فره شاهی اتفهار اطاعت و انقیاد کند. فردوسی که حکومتی جز استبداد فدیده بود.

۲- تا اندازه‌ای میتوان کشتن کریمه هله را بدست هیله براند با این داستان مقابله کرد.

۳- بنابر البيرونی (آثار ص ۹۹) رفتار رستم کاملاً نظیر رفتار کیومرث با اهریمن است. هردو آنها میدانند که اهریمن از دوچیزی که برای انتخاب در تحت اختیار قربانیهای خود شاه میگذارد آنچه انتخاب نشده است بعمل میآوردن و هردو آنها بآباده کرده اند لذا آن دوچیز آن چهرا که نمیخواهند خواهش میکنند.

۱ ص ۲۲۲ ب ۱۸۲۱.

۲ ص ۶۸۲ و بعد.

۳ ص ۲۲۲ ص ۱۳۸۸ و بعد.

بسویش پیندازد و بهمان حیله بود که تو انت بر لذتگر نهادی را با تیر بکشد^۱. اینکه درستم در حالیکه مجروح شده است از اسفندیار در خواست میکند که شامگاهان نبرد را خاتمه دهد و دلیل میآورد که هر وقت زخمها مش بسته شد تسلیم میشود، البته این حیله قابل غواست.^۲

اما در نظر ما بسیار فاکتوار میآید که درستم از آنکه در کشتی بزمین خورده است، سه روز بعد از فرب میبدهد که مطابق آئین نبرد پیروزمند و قنی میتواند دشمن را بکشد که اورادو مرتبه بزمین زده باشد^۳ و حال آنکه خود او پس از آنکه تمام قوای خویش را باز یافته است، همان طراول که سه روز پیش از میزند، بزودی ضربت مرگراهم بر او وارد میآورد، دولی راست است که بدینظریق افسانه بدرجات بیشتر غم انگیز میشده است که سه را پس از آنکه پیکبلو جان پدرش را بخشیده است بدهست پدر کشته میشود و هر دو هنگامی میفهمند پدر و مرد هستند که دیگر وقت گذشته است.

ولو آنکه نکلت عمده مربوط بشخصیت درستم بطور یقین در کتاب مأخذ به یک شکل شخصی موجود بوده است، باز نمیتوان شک کرد که بالاخره فردوسی تمام مطالب مربوط با او را مهیج کرده است.

حال جنگ ما بین درستم و اسفندیار قابل آنست که توجه مخصوصی بآن معطوف شود.

شیگل مکرر خاطر نشان کرده است که اسفندیار پهلوان دینی موبدان است که از درستم از هر حیث برقرار بوده و در جنگ با درستم که بنابر معلوم از طرف مادری بازمائدۀ ضحاک است بالآخر میکنم جادو شکسته میباشد^۱ بنا بر کتاب دینوری ص ۲۸ درستم مانند پیکنفر میدین صریحاً با اقتضای دین موبین مخالفت میکند از پیل ازا او ابن کلبی (در طبری ج ۱ ص ۶۱)

حکایت میکند که گشتاسب پسرش اسفندیار را از جنگ به جنگ تحریک کرده و بالاخره با وقار مان میبدهد که به جنگ درستم برود. بنابر کفته همین مؤلف گشتاسب نیز به پسرش

۱- من در نکات عده با فرضیات شیگل همراه نیستم. رجوع شود به ۱۰۸

۱- ص ۱۷۴۴.

۲- ص ۱۶۹۸.

۳- ص ۵۰۰.

حید میورز پنه است ۱.

عین فکر در شاهنامه نیز کاملاً حکم‌فر هاست. بنابر شاهنامه رستم فطرتی در منتهای تعیینی دارد؛ از اختلاف دینی هیچ صحبتی نیست. او نیز مانند پهلوانان دیگر یکی از خدا پرستان با بیان بشمار می‌رود. معلوم است وظیفه رستم بود که از اسفندیار که فرستاده شاه او بود، اطاعت کند. اما این توهین بر شرف و افتخار او سخت گران می‌امد و در نتیجه کشمکش آنها ضروری است. سیر غریب و زال پدر رستم نیز پیشگوئی می‌کنند که هر کس اسفندیار را بکشد، در این دنیا رنج و بد بختی نصیب او شده و در آن دنیا به مکافات‌های سختی خواهد رسید^۱. این اثر انعکاسی از عقیده موبدان است که رستم در اثر این جنایت سزاوار آتش دوزخ شده است و در واقع اگر شاعر کاملاً مطابق عقیده موبدان رفتار می‌کرد، یعنی پهلوان بزرگ‌شمنش را سزاوار آتش دوزخ می‌کرد، نه بگناه اینکه بی‌دین است، بلکه بگناه اینکه مجبور است جنگی را که لازمه داشتن اینکوئه صفات و اخلاق اوست پیدا می‌رود، بدروجات بر هیبت افساده افزوده شده، غم انگیزتر می‌گردد. اما لطافت خوبی انسانی و احساسات رفیق فردوسی پیش از آن بوده است که تا این اندازه سنگدل باشد. فردوسی عقیده موبدان فقط اشاره کرده، ولی چندان اهمیتی بدان نداده است. گذشته از این ارتباط با سیر غریب که از پدر پلو ارث رسیده است، بهیچوجه مورد سوء ظن نیست. برای آنکه این مرغ معجزه‌آسا خدا پرست است^۲. در هر حال برخورد این دو پهلوان یکی از عمیق‌ترین کشمکشهای روحی منظومه و یکی از عمیق‌ترین کشمکشهای روحی کلبه حمامه‌های ملی دنبیا بشمار خدا پرست است^۳.

میرود ۲۰

۳۶. زنها در شاهنامه مقام مهمی را حائز نیستند. وجود آنها در منظومه پیشتر مازده

۱- طبری، ج ۱ ص ۶۸۰ ۶۸۱ م ۱۲.

۲- اسفندیار قبل از طریق بسیار غریب و عجیبی سیر غریب از عالم بدان را کشته بوده است. نظری آن در افسانه‌های مشرق زمینی بسیار دینه می‌شود، (ص ۱۵۹۸ و بعد)

۳- وضعیت رستم را میتوان با رو دریگر پهلوان آلمانی مقایسه کرد که وفاداری به شاه او را را دار می‌کنند که بجنگ میهانان و نامز دخترش رفت و کشته شود.

موس و مادره عشق است. گردیده که از رعن بهرام چوینه اقتباس شده‌زن
خنگی و در عین حال زن دمیمه‌گاری است. در نظر امروزی عاشخصیت او چندان جلب توجه
نمیکند.^۱ لازم لحاظ لطیف تر از او گردآفرید شجاع وزیر کاست.^۲ اما یک شخصیت
بسیار زیبا شخصیت هنرمند مدخل افسوس است. وی برای خاطر بیژن که بسیار زود دلداده
او شده و از این لحاظ اورا بدبختی افگنده است از تمام زیبائیها چشم پوشی کرده و برای
بیژن خود اکضوری زندگانی را بگدائی جمع میکند. اما از هنرمند نیز تا وقتی که حتماً از
لحاظ افسوس را لازمه ضروری است سخن بمعیان می‌آید. چند زن گرفتن که مخصوصاً
در میان طبقات عالی دایران رواج کامل داشت^۳ نمی‌گذشت که یک زن برای مدت بیشتری
طب توجه کند. از هنرمند هم باز کتابون و باز دختری که بار دشیر در هنگام فراد کمک کرده
و اورا بتاج و تخت دساند، بعدها هیچ ذکری نمی‌رود. از رو دابه فقط به سمت مادر رستم
ذکری نمی‌شود. در نظر ایرانیان نیز مقام دائمی مادر بامقامی که یک زن و یا یک دلیر دارد به
حی پیوجه قابل مقایسه نیست. در حماسه ایرانیان نمیتواند نافی ها نند پنلوب، اندر و مانخ
و نافوزیکا که در عالم ذهنی خود برابر با مردان هستند پیدا کرد.^۴

۳۷۸. شرح جنگها در شاهنامه بسیار مهیج است. مخصوصاً بیان جنگ بازده رخ
ما بین مازده قن و بهلوان ایرانی و تورانی^۵ یکی از شاهکارهای ادبی بشمار میرود. او طوری آنها
را متنوع شرح میدهد که آدم همه آنها را با پیش‌دل میخواند. نکته جالب توجه است که او
برای فمونه فقط از فبردهای ساختگی نمیتوانست استفاده کند. برای آنکه بطور یقین او

۱ - در مقابل او باید متوجه ملتا و یا کریمه‌یاد شد که عشق آنها را بر اهمیت سختی برده و در همان
حال همیشه با محبت بوده و احساسات شاهرانه ما را پرمیانگیزند.

۲ - این مطلب معموقت جلب توجه مغرب زمینیان را کرده است. رجوع شود به 23,6,76 Ammianus

هر گزیک برد حقيقی را پنهان نمایند بوده است^۱ در شرح جنگهای معظم دو سپاه پیکران پایکند پیکر اغلب از چند کلمه مختصر و محکم استفاده می‌کند. اما همین اختصار بیشتر در تغییر خواننده نفوذ می‌کند تا آنجاها نی که سعی کرده است جزئیات ترتیب برد را حقيقة بیان نماید.^۲

۳۸۸ شاعر - و شاید تمام روایاتی که او از آنها اقتباس کرده است بکلی عاری از اطلاعات دریائی، و شاید هم بتوان گفت، اطلاعات کشتی را لیست نهستند؛ چند مورد راجح بمسافرت دریائی بکلی غیر قابل تصور بوده و در آن مطالیب بخطاب ایان می‌شود. از جمله یک سپاه هزار فرنگ که راه (هزار ساعت راه) در دریا را باکشته و قایق طی می‌کند^۱. در موقع عبور کیخسرو از دریای بزرگ که مطابق وصف فردوسی در هفت ماه با هجات عیار است، در صورتی که در اصل بنابود است یک سال طول بکشد، فقط یکبار هواموقایی می‌شود. مطالب عمده این مسافرت عبارت از شماره هیولاها دریائی غریب و عجیب است. در موقع مراجعت از همان دریا که نیز هفت ماه طول می‌کشد، هواییچ طوفانی شده، دو قایق جلو و ۱۰۰۰ کشتی از هف آنها حرکت می‌کنند^۲. افراسیاب بدون برخورد با هیچ مشکلی از همان دریا می‌گذرد^۳.

۱- برخلاف آن سراپندگان اشاره منسوب به هر از روی تصور حقيقی شرح جنگهارا میدهند. اما البته آنها نه زجنگهای کوچک را دیده بودند و از این لحاظ در مورد جنگهای بزرگ سایرین اهالی نروا و آخواریها دو سهاد بحدی بی ترتیب هستند، مثل اینکه اهالی دوشورویا دو قریه با چند نفر پیشرا با هم چنگ می‌کنند. دامستان رلاند در همین حکم است. - شرح دقیق و از لحاظ بلند فناسی، علمی جراحتها که در نظر ما چندان لذت بخش نیست و در ایلیاد اغلب تکرار می‌شود، نشان مهدمد که سراپندگان اینگونه اطلاعات نیز داشته‌اند. در ادبیات از فرست اینگونه تحریفات که تنها در یک چنگ کشتن شوهر دقیقاً نقل شده است کمتر استفاده می‌کنند.

۲- از این حیث ایلیاد نه ز شبیه شاهنامه است.

۳- چقدر فرق است مابین این فصل شاهنامه و صفحات شامل وصف «خروش دریا» در ادبیات



۱ ص ۲۸۱ بیت ۴۶، ص ۳۹۵ بیت ۲۵۲، مطابقه شود؛ ص ۱۳۷۸ ب ۱۳۹۸.

۲ ص ۱۳۷۲ و بعد ص ۱۳۷۸.

۳ ص ۱۳۶۰ ب ۱۳۶۲.

۸۳۹ بیکنفر شاعر مجاز است که هم در باره زمان و هم در باره مکان بالتبه آزاده سخن برآید. خواننده و یا شنونده باید ادب‌گیر دبلکه با قوه تخیل خود مقصود شاعر را پیروی کند. از این آزادی فردوسی به منتهی درجه استفاده می‌کند اینکه تور که در شمال و سلم کمد و مغرب مسکن دارد، با هم مانند دو نفر همسایه آمد و شد می‌کنند البته قابل فهم است، برای آنکه این دو نفر نماینده ملتی هستند که ایرانیان با آنها بیش از هر ملتی در زد و خورد بوده‌اند و تصور ملی این دو نفر آن هارا با هم مربوط می‌کند، یعنی مکرر بجای تمام عربستان و یاقوتی از عربستان مثلًا بجای مملکت منذر در خاک فرات که از یمن از راه هوائی افلا هزار کیلومتر فاصله دارد ذکر شده ولی این را نمی‌توان غلط دانست، شاعر در ذکر اسم‌ها اشتباه کرده است (مص ۱۷۰۹ س ۵) اشتباه جزئی فرق گذاشتن مابین تیسفون و مدائن (مص ۱۷۰۹)

و یکی شمردن تیسفون و بغداد است^۱، انتقال البرز به هندوستان^۲ با روایات معمولی مطابقت نمی‌کند. اما شاید بتوان این مطلب را یکی از مآخذ منتهی دانست. شاید یکی از اوستا شناسان دقیق بتواند موضوع را برای مار و شتر کند البرز در تمام کتابهای تفسیرین کوههای است آبا ممکن بوده که در زاد و بوم شاعر مردم تصوری راجع بارتفاع بسیار زیاد قله هیمالیا داشته باشد؛ در هر حال در این موارد جغرافیای اساطیری در مدنظر بوده و بحال جغرافیای حقيقی نسبه بکسان بوده است اما در عوض خطاهای عده شاعر اینست که در موقع تقسیم کشور کسری بچهار ناحیه (رجوع شود به ترجمه طبری مؤلف ص ۱۵۱ و ص ۴۴۵) در حد



ویا سرود Beowulf اما داستان نیبلونگن آلمانی نیز عاری از اطلاعات دریائی است. در آن یک کشتی (در رو دخانه رن) ۱۲ روزه از ورمس به ایسلاند میرسد. حتی شاعر گودرون نیز اطلاعی از اوضاع دریا نداشته است، با وجود اینکه محل افسانه ساحل دریا بوده و تمام داستان آنجا بوجود آمده و در آن روحیه دزدان دریائی ژرمن‌های قدیمی منعکس شده است.

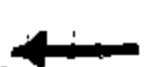
۱ مص ۵۱ ب ۲۲۶ و مکرر در جاهای دیگر.

۲ مص ۴۲ ب ۱۴۵ و بهذ، مص ۱۲۵ ب ۱۱۲، مص ۱۳۶ ب ۱۲۱، مص ۱۷۱ ب ۷۶۹

خرز، ضمیمه ممالک جنوبی فارس و شوش میشود^۱ مطالب راجع به مازندران حال دیگری دارد. بنابر دستورهایی که با سند پاره ای راجع بر اهای مختلفی که بسوی مقصد او منتهی میشود (رجوع شود به ۳۰۸) داده شده بود برای رفتن از زابل به مازندران نیز دوراه معین شده بود. یک راه درازتر که کاوی از آن گذشته است (اما او از استخرا که در فارس است گذشته بود) و یک راه فوق العاده خطرناک که فقط ۱۴ روز طول میکشد. با وجود تمام این مطالب ممکنست شاعر تصور کرده باشد که یک راه کوتاهتر از راه معمولی کاروانی از بیان بان بی آب و علف میگذشه و آن راه (مازندران کوتاهتری که برای اسفند پاره معین شده بود) بجهت ظهور ماجراهای مهمی که برای رستم بیش آمد میگذشند ناسب بوده است. أما تصورهای کاملا غریب و عجیبی از وسعت خود مازندران بر ما دست نمیدهد. از ورود بسر حد مازندران تا محلی که یک کاوی در آن حبس است رستم باید صد فرسنگ (هر فرسنگ ۵ کیلومتر) راه طی کند. از آنجا تا محل سکونت دیو سفید باز صد فرسنگ راه است.^۲ اما حد اکثر وسعت این مملکت تقریباً بیش از ۳۰ فرسنگ عرض و صد فرسنگ طول نیست. فردوسی سرزمین مازندران را که نزد یک بوطن او بوده و همچنین بعضی از شهرهای آنرا از قبیل آمل، ساری و تمیشه که در جلگه واقع شده‌اند خوب میشناخته و آنها را مکرراً اسم برد است^۲، حتی خود او نیز بعدها مدتها در این مملکت زندگانی کرده است، با وجود این آنجارا کاملاً خیالی ساخته و بحد زیادی وسعت داده است. بالاخره چون مازندران سرزمین دیو هاست^۲ لازم بود که با آنجا مانند یک مملکت افسانه‌ای

۱- در همین فصل ثعلبی (۶۰۹) این اشتباه غریب و عجیب دیده نمیشود.

۲- این تصور که Mazainya Dêva در اوستا همان دیو مازندران است خیلی دور نیست. ممکن است که (مازن در) محل مخصوصی بمعنای دروازه مازن و یا دره مازن بوده باشد. این سرزمین کوهستانی بپراه با جنگلهای انبوه و البته مردمانه خشن آن ممکن است که در نظر مزدیسنا های قدیم بمنزلة وطن اهریمنان نمود کرده باشد. در همان ایام ممکن است که در باب



فردوسي با کشورهای دور ویگانه بکلی طور دیگر رفتار نمی‌نماید. کیخسرو از
کنگ یا کنگ بهشت که در جائی هاوراء توران واقع شده است به چین مسافرت نمی‌کند
واز آنجا از میان یک پیاپان گذشته و با سرعت زیاد هفت ماه با کشتی از دویا عبور کرده
به مکران میرسد، از آنجا باز از یک پیاپان گذشته بسر زمینی میرسد که زبان آنها لیز
مثل مکران زبان چینی است و از آنجا تا کنگ دز باید صد فرسنگ دیگر طی
کند. نکته غریب و عجیب اینست که مکران که بکلی در طرف جنوب غربی موطن
شاعر قرار گرفته بوده است در منظومه مجاور چین بشمار می‌نماید. اگر بخواهیم این اسم
معروف را طور دیگری تعبیر کنیم بکلی بخطه از قته ایم. البته مکران بکلی خارج از منطقه
اطلاع مسلمانان نبود، اما خیلی کم اشخاص پیدا نمی‌شدند که اطلاعات دقیقی از این سر زمین
ناشناس داشته باشند. اگر بخواهیم تمام این خطه سیر را از نظر جغرافیائی معین کنیم مثل اینست
که تفصیل گمراهیهای بو^۱ رادر کتاب ایسخیلوس خواسته باشیم روشن کنیم.

و سنت حقیقی آن بخطا تصوراتی کرده بوده باشند ، نکته جالب توجه اینست که نویسنده‌گان
عربی بندرت اسم مازندران را قبل از دوره سلجوقی استعمال کرده‌اند (شاید یکی از قدیمترین
موارد مأخذ ابن‌اثیرج اص ۲۴ است) از این جهت یاقوت این اسم را جدید تصویر می‌کند، با وجود
اینکه میداند که در خود سرزمین مازندران متداول است (ج ۳ ص ۵۰ و ۸) بعد این رسمی
آن طبرستان بوده است. اما از طرفی ممکن است که در اصل مملکت تاپورها (ابتداء کتزیاس در
کتاب دیودور ۲/۲ و آتنائوس ص ۴۴۲ ب و بعد در کتاب *Scriptores rer. Alex.* و در کتاب
استعمال شده است) یک قسم دیگری از این سرزمین و رای مازندران بوده باشد.
۱- *Ptolemaeus* Prometheus (Kirchhoff) 705ff - دانوب را خوب می‌شناخته‌اند و از وضعیت نروژ تصویر بسیار غلطی نقل می‌شود (فرستاد گان گونتر
در هر منصفه از دریا تا پدان جامیروند.) اوضاع جغرافیائی داستان رولاند و افسانه کودرون
کاملاً مفتوش است. جغرافیای ممالک افسانه‌ای ادیشنوس را نباید با اینها مطابقه کرد، برای آنکه
میان یونانی آسیائی نمیتوانست از ممالک دور دست مغرب زمین اطلاعات صحیح داشته باشد .
اما البته بعضی تصورات در کتاب ادیشنوس راجع باوضاع پلوبنز تیز در همین حکم است.
گذشته از این باید مترجمه بود که حتی باپروان در سار داناپال چگونه اطلاعات جغرافیائی
مورد را بکار می‌اندازد. در کتاب او یک کشتی در فرانسه از نهینوا حرکت کرده و به پافلاگنی

میگوید. در منظومه او آلهه یک شاه لازم دارد، فوری حاضر میشود. مثلا هیچ در نظر نمیگیرد که برای جمع آوری یک لشکر بزرگ - و او اغلب از لشکرهای چند صدهزار نفری سخن میرالدوقت فریادی لازماست. همچنین توجه لدار دبار باینکه یک چنین لشکر بهمان سرعت یک لفر آدم نمیتواند حرکت کند. تمام توجه او معطوف به قضاپایی عده است، از قبیل هزیمت عده، برخورد پادشاه و تبعیجه جنگ. او هیچ نظری نسبت به لکات فرعی و آلهه در ضمن ممکن است رفع ذهن دارد. همچنین حرکت لاگهای قسمت‌هایی از لشکر با عده زیاده‌بیشه بسیار سریع بعمل می‌آید. اینکه سه راب از بالای بلندی به تنها تمام لشکر بی‌کران ایران را بایان نماید از فرمادهان را با شاهنامه‌ای جنگی آنها می‌بیند و حتی شکل و صورت بزرگترین آنها را هم می‌شناسد، این وصف از حدیدی که برای بهترین چشم امکان پذیر است، تجاوز می‌کند. منصوصاً باید در نظر گرفت که یک چنین چشم هم نمیتواند اشخاص را از پشت اجسام کبد را بیند^۱، و بیز این افسانه که بیژن در چاه سیاهی افتاده و خطی را که بنازگی مو روی انگشت رخ شده، میتواند بخواند، بیش از حدیست که آدم در قوه تخیل خود بتواند آنرا مجسم نماید. در شاهنامه شاهان همیشه بین حد و حصر دولتمند هستند. به لدرت اشاره می‌شود که منبع قسمت عده عابدات آنها خراج‌های پرداختی اتباع آنهاست؛ در صورتیکه اغلب در ذکر این نکته که دولت آنها محصول باج و ساو مفلو بین و غایم جنگی آنهاست، افراط می‌ورزد. شاهان در بذل و بخشش بمنتهی درجه تپذیر می‌کنند، بعد زیاد با فراد لشکر اعام میدهند، احتیاجات عده فقیران و بی‌چیزان را وضع می‌کنند.

۱- اما Telkhoskopia در اینجا و نزد تأثیر نویسان پونالی از حد امکان تجاری نمی‌گردد، اما در داشان لیبلونگن اهالی بورگوند از تالارهای از حدیکه امکان پذیر است می‌بینند که اصل و کریمه‌بلد به می‌گشند. دقیق دهدن از دور و از دورای موالع در کوهدونص ۱۳۶۹ و بعد کمالاً ظهیر شاهنامه است، در آنجا نیز بهرقها بخوبی شناخته می‌گردد.

در عین حال گامی میتواند آنها را از پرداخت مالیات‌های عده معاف داردند^۱ اردشیر دوم در مدت‌ده سال شاهی خود^۲ بسیج وجه مالیات نمی‌گیرد، بلکه « رایگان » حکومت می‌کند (من ۱۴۵۷) بهرام کور مردم را از پرداخت مالیات معاف کرده و حتی برای هفت سال از شاهان ییگانه باج نمی‌گیرد (موسوعه ۱۵۵۰) و بالاخره بطور کلی از مالیات گرفتن چشم پوشی می‌کند تا زیرا برای مدت ۲۳ سال وجه کافی درخواست موجود دارد (من ۱۵۸۳ م ۱۱: ۱۷) : هر مز پس از فیروزی یکی از سردارانش که غنیمت‌های بسیاری در جنگ بدهست آورده است، برای مدت ۴ سال مالیات هارا لغو می‌کند (من ۱۸۳۰) ^۳ در دبالة این مطالب، وصفی از بهشت دیباشی که در زمان کسری مردم داشته‌اند، داده می‌شود. درین مدت طبیعت نیز با همه مردم مساعد بوده و هیچ کس حتی در همی‌راهم که در کوچه‌افتاده بوده است، دزدی نمی‌گردد (من ۱۷۱۱ ناصر ۱۷۰۹) از شر حیکه در باره‌عده‌عنکفت همراهیان خسرو دوم داده شده‌واز آنچه در اجمع بساز و برک او مثل اسی صد سوار و بوزدار گفته می‌شود، میتوان پی بردن که تا چه اندازه افراد در نسبت دادن شکوه

۱ - حتی در کتاب هرودوتوس نیز این‌گونه مطالب افسانه‌آمیز اظهار می‌شود. سر دیس غاصب باتابع خود و عده‌می دهد که برای مدت سه سال مالیات‌هارا معاف دارد (ج ۲ من ۶۷). اینکه شاهان هخامنشی در موقع پتخت نشستن، مالیات‌های پس افتاده را لغو کرده‌اند، ممکن است اقل نا اندازه ای راست باشد (هرودوتوس ج ۶ من ۵۹).

۲ - در واقع فقط ۴ سال سلطنت کرده است.

۳ - صرف نظر از من ۱۴۵۷ سطر ۴ از پائین در تمام این موارد خراج استعمال شده است. اما بطور یقین این کلمه درین مورد به معنی وسیع‌تر « مالیات » بکار برده شده است. بر عکس در مواردی که با سخت تاریخی از معاف داشتن مردم از مالیات سخن رانده می‌شود، از نظر فنی مالیاتی منظور « مالیات زمین » بوده است، بنابراین محمود برای مدت یک‌سال مسلمانان را از پرداخت خراج معاف کرد. اما غنایمی که سه‌مود از هندوستان ریوده بود زیادتر از تمام آنچه ساسانیان از دشمنان خود گرفته بودند بود؛ گذشته ازین باید پرسید که این معافیت (که من در کتاب عتبی نیافتم) برای تمام مملکت بود یا یک قسمی از آن. تردید عایای یک حکومت استبداد قدیمی نمی‌توانست در حقیقت تصور کند که امور مالی دولتشی بچه نحو می‌گذرد ولو اینکه بعضی از شاهان ساسانی در خواست این امثال و ذخایر زیادی جمع آوری کرده بودند، اما در حقیقت امور مالی دولت شاهنشاهی ساسانیان چندان در شفاف نبوده است.

وجلال بزندگانی شاهان امکان پذیر نیشده است، از جمله راههار آب پاشی میکنند، پرای آنکه بهیچ وجه گرد و خاکی در هوا بلند نشود (م ص ۱۹۹۹ و بعد) باید در نظر گرفت که فضای مخصوص شکار که در آن همه سواره هستند و تیز رو ترین نجعیرها که عبارت از گور خراست، در آن تعقیب نمیشود، میباشد که در شکارگاههای شاهان حقيقی دوره او بیز بسیار وسیع بوده باشد، بعلاوه میگوید که اگر این چنین آب پاشی نمیکردند، گرد و خاکی که در اثر تاخت و تاز آنها در هوا پراکنده نمیشد، روی خورشید را تاریک نمیکرد (ص ۱۶ بیت ۶۵۷). تمام این مطالب را شاعر بطور یقین از کتاب مأخذ خود اقتباس کرده ولی شکی نیست که خود او نیز بعضی مطالب را بجهت تزیین اضافه کرده است. اما مخصوصاً همین تزیینات او خواننده را جذب کرده نمیگذارد که آدم متوجه شود که این مطالب تاچه اندازه از حقیقت دورست؛ حتی در مواردی که دوره‌های تاریخی و با دوره‌هایی که وقایع آن نسبة بر ما معلوم است شرح داده نمیشود، باز هم آدم خود را در باغ سحر آمیز ادبیات می‌بیند.

۴۱. در آثار افسانه‌های حماسی قدیمی و نیز در آنچه از دیوان کامل در کتابهای بزرگ عربی نقل شده است، اغلب از خواب و فال و غیب‌گوئی خبر داده شده است^۱ از این اثر اصیل حماسی نیز در شاهنامه مکرر سخن رفته است، ولو آنکه شاید نسبة بدرجات کمتر است.

۴۲. همانطوری که در پیش گفته شد، گذشته از افسانه‌ها مخصوصاً قسمت مربوط به تاریخ ساسانیان وقف قطعات حکمت آمیز شده است. از این قطعات بخوبی میتوان استنباط کرد که شاعر در تدوین کتاب کاملاً آزادی خود را حفظ کرده است. نامها و فرمانهای دیگر شاهان نیز همین حال را دارند. اما تفکرات عمومی شاعر در اینجا و بالتفهای

۱- گذشته از «کارنامک» و «بادگار زریزان» رجوع شود به هر دو توں و کنزیام و انسانه ادالیس و زردپادرس. در ادیسه و داستان نیبلونگن نیز قضایای عده بطور ناگهان رخ نداده، بلکه تله با آنها اشاره نمی‌شود.

فصل جداگانه منظومه و با در ضمن آنها در بعضی موارد مناسب در حکم دیگری هستند.
این تفکرات اغلب راجع به گذران بودن عظمت دلبوی و تحول کلیه چیزها بوده و
منصوصاً شرح تاریخ چند هزار ساله این گونه تفکرات را خواهی نخواهی ایجاد میکند.
اما نکته غریب و عجیب اینکه آخرین فصل افسانه‌ای که در آن عاقبت غم انگیز کشود
شاهنشاهی ایران شرح داده شده و یک تاریخ ملی با آنهمه شکوه و عظمت و جلال بالاخره
مانند یک فاجعه غم انگیز در نظر ما جلوه‌گر میشود بکلی عادی از این گونه تفکرات
است^۱ البته میشود فکر کرد که در این مورد خود ذکر مطالب حقیقت را بطور آشکار
بما میفهماند، معنی این فکر منافی با سبک و طبع شاعر است.

اما منصوصاً باید توجه خاصی معطوف داریم به عقایدی که شاعر را بران و امیدارد
که با نظر بدینی بزرگانی بنگردد (م بالای ص ۱۸۶۷). این قسمت انسان را یاد این جمله
میاندازد^۱

۴۳۸. دد نظر خواننده اروپائی آن قسمتها بی که شاعر را جمع بخود صحبت میدارد، تأثیر خاصی
میکند. این گونه موقفه‌ها که در آن شاعر را جمع بشخص خود صحبت میکند منافی با روح عمومی
حماسه است، و بقیناً این فکر صحیح است. اما از طرفی دیگر در هیچ حماسه‌ای هم نمیتوانیم
این همه خطابه‌های را جمع باوضاع عمومی و شعرهای مفصل حکمت آمیز پیدا کنیم و
تفکرات غم انگیزی که تکرار می‌شود، بیز اقلاب نظر ماغریب می‌باشد. نکته اینجا است که حماسه
ملی ایران دارای مشخصات منحصر بفرد است که کاملاً با استخوان بندی حماسه‌ای ملت‌های
دیگر تطبیق نمیکند. از طرفی مطالب این منظومه بعده زیاد است که گاه بگاهی

۱- مصروع ۲۰۹۵ معتبر نهست، هرای آنکه در چاپ مهل و لیز در نسخه لیدن و در یکی از نسخه‌های
استراسبورگ (نسخه کامل) این بیت و دو بیت بیش حذف شده است. راست است که در نسخه استراسبورگ که یک
چنین بیتی با این گونه تکرار اینجا الحال نده است (آن نسخه دیگر درین چاپ باقی نماند).

قطع نسل داستانهاییز بی متناسب است. ارتباط مستقیم‌های کتاب کمتر است. اینکو نمطالب اضافی ایجاد می‌کند. شاعر برای تنظیم شده‌اند، اغلب موارد مناسبی برای اینکو نمطالب اضافی ایجاد نمی‌کند. اظهار قسمتی از اینکو نه مطالب شخصی علی‌قاطعی دارد، منصوص‌سازی داشت که سلطان محمود را حتی الامکان با خود مساعد نماید و از همین لحاظ اشعاری را که در مدح او ساخته متمم شاهنامه کرده است. اشعار بسیاری از همین قبیل در مدح حامیان دیگر نیز گفته است.

شکایت شاعر از بی‌چیزی مربوط به مواردیست که در آن فقط از روی صور که درونی آنها را ساخته است. در اینکو نموارد شاعر تفکر نموده و مرثیه‌خوانی می‌کند از اینکه دیگر پیر شده و یا اینکه آرزوی جوانی کشیده و یا خود را موظف مینماید که کفاره‌گناهان خوبیش را بخواهد. در بعضی موارد دیگر خود را تحریک مینماید که در زندگی شاد و خرم باشد (مثل اصل ۱۴۴ که در آن بطریز بسیار زیبائی شراب مدح می‌شود^۱) اما بطوریکه در پیش دیدیم اطلاعات کم و کاملاً قطعی ماراجع بزندگانی فردوسی درین همین اشعار است که شاعر درباره خود گفته است. بعضی از آنها بسیار زیباست.

از بعضی از آنها چنین برمی‌آید که شاعر در سرودن اشعار بزمی و وصفی کاملاً استاد بوده است. در درجه اول مرثیه‌ای که شاعر در موقع مرگ پسرش گفته است، جالب توجه می‌باشد (مص ۱۹۵۱) اما در شاهنامه بعضی موارد دیگر هم هست که در آن شاعر اغلب به اشعار خود جنبه‌وصفی داده و یا آنکه تمام یا کقطمه شامل شعرهای

۱- در نسخه لیدن بجای این بیت‌ها بیتهاي دیگر آمده است، نظریر نسخه ناقص استراسبورگ که این قطمه خوبیه‌آن شده است. نسخه دیگر استراسبورگ کاملاً متباین آنست.

زدایه ازو زنگ باده کهن
جوانش کند بساده سالخورد
که فرزانه گوهر بود یا پلید
چور و به خورد گردد او تنفس

۱ ص ۱۴۶۶. دل زنگ خورده ز تلخی سخن
چو پیری در آید ز ناگه بمرد
بباده درون گوهر آید پسید
چو بدعل خورده مرد گردد دلهز

و صفوی و بزمی است. از جمله سرو دی که شاعر در باره زیبائی های مازندران گفته است^۱ و مقدمة بیژن و منیره^۲ و مرثیه مهیجی که بارد راجع بخسرو پرویز که عنقریب محکوم باعدام خواهد شد، میخوانند، از این عدد بشمار می‌رود. این قطعه آخر تاحدی بمنزله سرود سوکواری است که وطن پرست ایرانی در وصف شکوه ملی از دست رفتہ ایران میخواند. بتا برگفته شعالی این داشتگر را قبل از قیوب او که در دربار پادشاهی بوده است، بقتل رسانده است. نظر باینکه حکایت او در جای دیگر شاهنامه فردوسی با وجود اختلافی که در شکل اسم موجود است (رجوع شود به ص ۷۲ حاشیه^۳) همان حکایتی است که شعالی آورده – زیرا حتی اصول اصطلاحات فنی موسیقی هردو آنها نیز بکی است. میتوانیم قبول کنیم که شاعر عاقبت ناهنجار این مرد را بدلاً خواه شخصی تغییر داده است، تا آن مرثیه راجع بشاه از زبان او خواهد شود. قسمت‌های وصفی شاهنامه مخصوصاً از این جهت در ها تأثیر عمیق می‌کند که بکلی ساده و عاری از تصنیعات است که در اشعار عادی فارسی بسیار مرغوب بشمار می‌رود.

۴۴. زبانی که شاعر بکار برد، روی هم رفته زبان نسبه ساده‌است. تقریباً در هیچ مورد اسلوب بلند پرازی بکار نرفته است، و هم‌هذا منظومه عاری از مبالغات شدید است، همان‌طوری که در فاموزریان بمنزله اسلوب مخصوص افسانه‌های حماسی ظهور کرده.

بکوه اندرون لاله و سنبلت
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
گرازنده آهو برابغ اندرون، الخ
نه بهرام پیدا نه کپوان نه تیر
بسیع گذر کرد بر پیشگاه
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
شهرده هوا را بزنگار و گرد
یکی فرش افگنده چون پر زاغ
نوگفتی بقیر اندراندوده پهر، الخ

ص ۳۱۸: که در بومتاش همیشه گلست
هوا خوشگوار و زمین پرنگار
نوازنده بلبل بیانغ اندرون
ص ۱۰۶۵: شبی چون شب روی شسته بقیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه
شده تیره اندر سرای درنگ
ز تابیش سه بهره شده لاچورد
سپاه شب تیره بر دشت و راغ
چو پولاد زنگار خورده شهر

در موارد دیگر نزد شاعران قدیم ترا ایران بیز متداول بوده است. ما بوسیله چند مثال میتوالیم این مطلب را روشن کنیم. اغلب تکرار میشود که از گرد و خاکی که لشکر ایجاد کرده روز تبدیل بشوند و یا آنکه در اثر گرد و خاک چند روز پی در پی نمیشند فهمید که آیا شب و یا روز است^۱، اگر گرد و خاک تبدیل به ابری شده در تاریکی آنسونیزه هافند ستاره نمایان شده، شمشیرها مافند خورشید تا باز گردید، در حالیکه آهن (اسلحه دفاعی و حمله‌ای) بمزرعه زمین بود^۲، این منظره غیر طبیعی (در خشان بودن اسلحه در تاریکی گرد و خاک و یا شب) در موارد دیگر نیز تکرار شده است^۳. تپه‌ها زیر پای لشکر مسطح گردید. فرمین شدن فعل ستوران ستمه‌هی کوه در یاشد (از زیادی خون) و دشت کوه (از زیادی نعش)، بکشند چندان ز توران سپاه که از کشته شد پسته تا چرخ ماه (آسمان اول)^۴، بر قتند از اصطخر چندان سپاه که از فیزه برباد بستره، نظیر آن اغلب تکرار شده است. «جو آورد لشکر پیش فرات شمار سپه بیش بود از نبات»، لشکر با اندازه‌ای انبو بود که پنهان (دد هوا) و مورچه (روی زمین) راه (برای عبور) نداشتند. نظیر این عباله اغلب، از جمله در چاپ ماقان ص ۱۳۳۱ س ۳ از پائین، ضبط شده است. «زسازو ز گردان هر دو گروه - زمین همچو دریا شد (بلرزه افتاد) و گرد کوه»، «برآمد خروشیدن کره نای - تو گقی بجنبدهمی که ز جای»، «زیم سنان تو خون باردا بر»، حصاری بینی سراند رسحابد که بروی پرید پران عقاب»، «سر باره او (دژ قالینیوس - کالینیکوس) تدیدی عقاب»، «زیک عیل کرد آفریدون نگاه»، یکی کاخ دید اندران شهر شاه که ایوانش بر قر

۱- اما هینطور بشارین برد (شامر قرن ۸ هجری) در آغانی ج ۲ ص ۲ (و در موارد دیگر) اوردده است. آمار مقابله هومیروس در ایلیاد (۵.۴۹۹-۵۰۴، ۱۰-۱۴، ۳) حد احتمال را رعایت کرده و کاملاً مطابق حقیقت آورده است. البته گروه سواران در خراسان که هرای آن خشک است، بدرجات بیش از جنگجویان آسیای صغیر گرد و خاک تولید میکرده اند.

۱- ص ۱۱۵۵ ب ۲۷۸ ستاره سنان بود خورشید تیغ آهن زمین بود و از گرد میخ
۲- مثلاً ص ۴۶۷ ب ۵۲۰ «شب تیره از تیغ رخشان کنم» و ص ۴۷۲ ب ۶۲۵ و مابعد.

زکیوان نمود تو گفتی ستاره بخواهد بود.» نظیر آن این بیت است: «سراند نزیر یا بیکی کوه دیدند تو گفتی ستاره بخواهد کشید». «زمین بر تابد سپاه ترا نه خورد شد نابان کلاه ترا،^۱ دشنه بام ازو گوهر نابناک. زتاب رخش سرخ یاقوت خاک (در ناریکی)، در موقع تولد رستم در بارهای گفته میشود «که خاک پی او بیوسد هژ بر - بیار دبر بر گذشتنش ابر» لب رو داده باندازهای کوچکست که «نفس را مگر بر لبش راه نیست»، در باره همین دختر گفته میشود: «دهاش بتنگی دل مستمند» وغیره وغیره. علاوه بر این اغراقهای تازه و منحصر بشاعر ما اغراقهای ذیل است:

برآمد برآورده از انبوه سر	دیکی دیدبان بر سر کوهسر
از آن دیده که دیده بر تاخته	شب و روز گردن بر افراخته
پی مور را گربیدی برآه»	بجستی همی راه توران سپاه

غیربتو آنکه اسب پحدی خوب میدید که «پی مور چه بر پلاس سیاه - شب تیره دیدی دوفر سبک راه». گیر نده پیغام باید با هایت شتاب حاضر شود، با این منظود میگوید: «اگر دسته داری بدست مبوی^۲ - یکی تیز کن مفز و بنمای روی» و یا «که گر کل بسرداری اکنون مشوی - یکی تیز کن مفز و بنمای روی»، نظیر آن اینست: «اگر هیچ سرخاری از آمدن سپهبد همی زود خواهد شد». با این نظر پس جای تعجب نیست که غنیمت ربوده شده اینطور وصف میشود:

بود نفره خام و زر عبار	«همانکه خروار بالصد هزار
------------------------	--------------------------

۴۵۸. کمتر اتفاق میافتد که شاهراصطلاحات حکمتی بکار برده باشد^۳ مثلاً گاهی

استخوار اینست که سهاه بیش از حد سنگهن و کلاه به سهار در خشان است. در مین حاله یک صفت لفظی بدینه «بر تابد» یعنی «طاقت نمی آورد» و «نابان» بکار برده شده است.
۱- صفت لفظی بدینه «دسته» و «دسته».
۲- دسته لفظی بدینه «دسته» و «دسته».
۳- در جوی شود به آخر^۴. ۲۵۸

عنصرهای چهارگانه استعمال میشود^۱ و نیز میگوید: «اگر بستی جستی اند جهان- بمالدی تو انانی اند جهان»^۲، بعضی مطالب تغییر آن نیز در مقدمه گفته میشود: تعبیری مانند «سخنگوی جان»^۳ یا «جان سخنگوی»^۴ (مص ۱۹۱۶) (مص ۱۹۹۳ س ۵ از پائین)^۵ را فردوسی بطور یقین در ضمن مطالعات فلسفی فرانگرفته بلکه این اصطلاح را از یک شاعر و یا نثر نویس اقتباس کرده است. این عقیده که زمین نیز مانند آسمان دارای هفت طبقه است، یک عقیده عمومی و متدالوی بود. از این جهت است که شاعر این مبالغه را بکار میبرد: «زم سشوران در آن پهن دشت زمین شد شن و آسمان گشت هشت»، یعنی یک طبقه‌زمین گرد و خاک شد و آسمان رفت و طبقه هشتم آسمان را تشکیل داد. با وجود این اینگوئه اغراق‌ها در منظومه شاعر ما بندرت دیده میشود.

۳۶. جمله‌هادر شاهنامه بطریق بسیار ساده‌ای بهم پیوسته میشوند، همان‌طوری که برای یک افسانه‌ساده مرغوب است و قله‌های در از نیز بندرت پیدا شدم و آنها نیز در همه جا ساده‌درست شده است. هر جمله شامل یک بیت و غالب نیز شامل فقط یک مترمع است. قافية مترمع اول

۱- تو انانی - قوت *dunamis* ، یعنی قوت بی تأثیر میماند ، منظور ترجمه این اصطلاح یونانی است. *fi'i enerneia*

۲- بجای آن ناصر خرسو (Actes du 6. Congrès (Leiden) 208 . v . 32 .) نسخه ناطقه است که از کلمه سریانی *nafsâ mliltâ* (اقتباس شد و اصل آن یونانی است . از طرفی نه ترجمه سریانی و نه ترجمه عربی منظور کامل لغت یونانی *logos* را نمی‌رساند .

شود تیره روی زمین قابناک .
(بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم)

هوا آتش و آب و خاک نزند
سخنگوی جلان معدن پاک راست
ز جان سخنگوی پایته تر

۱ مص ۱۸۲ ب ۱۸۲ : که از آتش و آب و از باد و خاک
من ۸۹۸ ب ۸۸۸ : زمین خشک و سرد و هوانم و گرم
من ۵۷۲ ب ۷۱۲ : خداوند آب آتش و باد و خاک .

۲ مص ۱۶۰ ب ۱۶۰ : ز خاشاک تا هفت چرخ بلند
من ۹۰۵ ب ۱۴۹۲ : از آن پس قلنامور خاست و است
۳ مص ۱۹۱۲ ب ۲۴۲ : ز جان سخنگوی خلزمش بیش
من ۱۹۹۲ ب ۲۴۲ : ز خورشید بر چرخ تابشته تر

اعجب بیز جمله را بدوقسمت تقسیم می‌کنند. تسبیه بقدرت اتفاق می‌افتد که یک جمله کوتاه‌تر از یک مصرع باشد، در اینصورت تأثیر مخصوصی در خوانندگان پیشگاه می‌شود، مانند: «جهان خواستی یافتنی، خون مریز»^۱ گاهی بیز چندین بیت مسلسل پیکدیگر مربوط می‌شوند. چون جمله‌ها کوتاه هستند، فهم مطلب اغلب دشوار می‌گردد. مخصوصاً در بطق‌ها، نامه‌ها و بحث‌های عمومی، بعلاوه در زبان فارسی ادوات ربط و بعضی کلمات کوچک‌تر می‌گردند برای بیان و بارساندن ارتباط لطیف افکار پیکدیگر کمتر بکاربرده می‌شود^۲. ادوات استفهامی و موصولی عمدۀ مانند: که، کجا و چون (جو) دارای چندین معنی هستند. کلمة منحصر بفرد (مگر)، ایز همین حال داده شد، بعلاوه گاهی در زبان فارسی با وجود اینکه اصطلاحات مخصوصی برای جمله‌های فرضی و تسلیمی هست، باز فقط ادوات شرطی بکار برده می‌شود. گذشته ازا بن گاهی بعضی قیودیکه بعقیده ما لازم است حذف می‌شود: بسیار بامده‌را بن روزگار - گزو نامه‌اند از جهان بادگار (مرا داینست که ازا و تنها نام ماند). دیگر آنکه زبان فارسی حرف تعریف ندارد، و جمله‌ها اغلب بدون ربط پهلوی پیکدیگر قرار گرفته‌اند. برای فهم معنای جمله‌ها یک اشکال دیگر علاوه شده‌اند و آن اینست که در زبان فارسی لغتی که چند معنی داشته باشد، بسیار است. و بعبارت دیگر بواسطه تبدیلات تلفظی خیلی از مشتقات یک‌عادم و گاهی هم کلماتی که از ماده‌های مختلف هستند، در صورت ظاهر شبیه پیکدیگر شده و معناهای مختلف دارند.^۳ بعلاوه باید در نظر گرفت که ممکن است

۱- حتی روکنگر هم نتواند است این مصرع را در یک سطر آلمانی بخورد او ترجمه کرده است:

• Du wolltest die Welt' du hast sie, Kein Blut
Vergless,^۴

۲- بطوریکه معروف است اینگونه ادوات در زبان یونانی بسیار بوده و در زبان آلمانی نیز فراوان است لفظ «خرد» در صورتیکه بمنزله استعمال شود گاهی در شاهنامه بعضی تقریبی «quidem» یونانی و «eben grade» آلمانی استعمال می‌شود. «خرد+ه» معنای «gar nicht» است و «astعمال» می‌شود. رجوع شود به Rückert ZDMG, 8, 289-298.

۳- مثلاً همینقدر این‌هم که «در» و «بر» چه معنی‌های مختلفی می‌توانند داشته باشند. برای مثال دیگری آنکه می‌شود و آن همارت از نقص خطاست. ها این خط صد اهای مختلف را نمی‌توان شخص کرده (مانند «او» «معروف و مشهور» و «ی» «معروف و مشهور») و مادت هم براین نوشت که بعضی از حروف (مانند «ج و پ»، مخصوصاً که لارس ولاتازی) شخص نوشتند.

پنجه ای دستور مایل که حرف کاهی صورت قاعده و گاهی صورت مفعولی در آید (مانند ضمیر)، پنجه حرف‌ی، آخر ممکن است بنابر اقتضای جمله‌ی «معروف و بیادی»، مجهول باشد و، چند معنای مختلف داشته باشد. هر چه هم فردوسی بطور اختصار و با نکته‌های لطیف‌دار مطالب خود را اظهار می‌کند، با وجود این کاهی یک فکر را بدین صورت مختلف در قالب یکدیگر یان کرده مودود نطق‌ها و نامه‌ها که مقدار مهمی از کتاب او را فراگرفته‌اند و نیز در مواردی که مخصوص سخنان حکمت آمیز است باز اطمینان عمل می‌دهد، وزنی که فردوسی انتخاب کرده است، مستلزم اینکونه الحالات غیر لازم است، وقتیکه در مصروع لول معنی تمام و کمال اظهار شد، مطلبی باید گفته شود تا مصروع ثانی تمام شود، در این گونه موارد خواننده می‌تواند قافیه را حدس بزند.^۱

۴۶۸. همانطور یکه در حمامه‌های دیگر نیز مرسم است، در شاهنامه نیز اغلب دستور مخصوصی بکار برده شده است. مادر این منظومه به بیت‌های بسیاری برمی‌خورد که نفری بنا یا بکلی شیوه یکدیگر هستند. در باره مطالب شبیه یکدیگر که صور تهای مختلف بیان شده است، سزاوار بود که تحقیقات مخصوصی بشود، والبته برای این منظود سخنهای بہتر از آنچه دستخواست، لازم می‌بود. معهداً با همین وضع مثلاً بسیار جالب نوجه می‌بود اگر تمام بیت هاییکه در آن فردوسی طلوع صبح را شرح داده است جمع آوری می‌شد. او مخصوصاً دوست

اگر داشتند نیبلونگن نیز شکل قافیه و نیز شکل خود بیت «مصورها و بیت‌های بیهوده‌ها را که لااقل برای جرمیان داشتند مفید نیستند، استلزم امن نماید. (مخصوصاً ۲۵ و ۲۶) در کالوالا مصروع دوم نیز اغلب در معنی بی تأثیر است، اما در آنجا بعد زیادی بمنزله صفت مخصوصی پنکار رفت است، (Parallelismus membrorum) در بیانات هر که بطرز یکنواختی جرمیان دارد، کسر این گونه مصروع علی مخصوصی پوکردن بیت دیده می‌شود. شامر خوبی متوجه این نکته نیست که یک جمله درست در یک بیت گنجانده شود و اغلب دوست دارد جمله‌ای متعدد را پس در پی بیلورد.

دارد که افسانه‌را باتذکر مختصری راجع بیرخاستن خورشید، حتی در مواردی که برای جریان قضایا مهم نیست، مهیج نماید. برای راندن شب بوسیله روز همیشه از بعض تصویرهای نوی که گاهی بسیار تازه هستند استفاده می‌کند.^۱

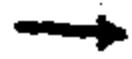
۴۸. اطلاعات ما از شعرهای بزمی ایرانیان نسبة کم و درباره مقدمات حماقی فارسی جدید بکلی ناقص است. اگر اینطور نمی‌بود، بطور یقین میتوانستیم بی‌پریم که اسلوب و انتخاب جمله و اصطلاحات در (کتاب دقیقی) و فردوسی تاحد و سیعی لازمه ادبیانی کم‌قبل از آنها معمول بوده است، میباشد، همانطوری که آنها تأثیر عظیمی در ادبیات زمان‌های بعد کرده‌اند. بطور یقین فردوسی علاقمند بود با اینکه از هر اصطلاحی که بالنفسه و یا برای این نوع ادبیات عامیانه و پست بوده است^۲، پرهیز کند و میخواست که حتی‌ما بک

۱- پل‌هورن یک مجموعه خوبی از این موارد تهیه کرده بود. بدینخانه پس از مرگ او که نسبه در چوانی بعمل آمد، منتشر نشد. در مقابل این بیت‌های متتنوع شعرهای جامد هم رساند، *Hfōs erigueneia phani froudodaktulos d' emos* که از طرفی هیچوقت زیادی بکار نرفته است، کاملاً طور دیگری بوده و فرق زیادی با آن‌ها دارد. تصویرهای برخاستن آفتاب در مرزیهان نامه بسیار تازه و مصنوعی هستند.

۲- در اینگونه موارد یکنون رسم مخصوصی متداول بوده است و آنرا فقط یکنفر معاصر فردوسی که در ضمن آموخته‌هم باشد، میتواند احساس کند. برای آنکه مختصرآ تذکر داده باشیم، ناگزیر این مطلب را اشاره می‌کنیم که از جمله فردوسی از استعمال لفظ « می » « کاملاً پرهیز کرده و یا آنکه لااقل خیلی کم بکار می‌برد و موفق نش نویس قبل از فردوسی نیز فقط لفظ « هم » را می‌شناسد، وحال آنکه دقیقی نیز ظاهرآ لفظ « می » را می‌شناخته و ناصر خسرو که حتی معاصر فردوسی بوده است لفظ « می » را زیاد استعمال می‌کند، بنا بر حسن من در مواردی که دو شکل فرمی هردو متناسب با وزن شعری او بوده‌اند، فردوسی آن شکل را که کاملاً مطابق با اسلوب لسانی او بوده، استعمال کرده است. اما ما هیچوقت نمی‌توانیم بطور قطع بهمین که او تفته گر و پا تفتگر تلفظ کرده است. نه فقط در اینگونه جزئیات حقیقت از نظر ما پنهان می‌ماند، البته در بعضی موارد می‌توانیم تردید داشت باشیم و پا حتی خطاهای آنچه را که روایت شده است تصویح کنیم. از جمله مثلاً و کررت در (ZDMG، 8، 257) تشخیص داده است که استعمال « و »



زبان ممتازی بگارد. و در نتیجه میل و رفاقت مخصوص او با صطلاحات قدیمی که نه
بهمین نظر است. کلمات پارسی هائند نیایش، باز، بادفره^۱ پتیاره که او زیاد استعمال



(حرف ربط) فقط در صورتیکه پس از آن حرکت فتحه (-) باشد، مجاز است (این مثلدا نیز
پاید اضافه کرد «ویا» یعنی «و + آیا» بنابراین «و دیگر» که اغلب نقل شده، خلط است
و باید «د دیگر» اصلاح شود. در کتاب اسدی بعضی از شاعران قدیمی «و» را بدون حرکت
استعمال کرده‌اند. از قرار معلوم «و» حرف ربط فارسی را که اصل آن «اوذه» (از او تا بوجود آمده
است) بر (و) عربی ترجیح میداده‌اند. در بعضی موارد که از روی خط عربی تشخیص شکل‌های کلمات غیر
میکن است، بهیچوجه نمیتوانیم بدانیم که فردوسی کدام شکل را استعمال کرده است: مخصوصاً در موارد
حروف با صدا و بی‌مد این گفته صدق میکند. مثلاً مانند اینیم که آیا در شاهنامه ترجم کردن بخوبدن
(بضم ب) (ریشه مضارع: بخشای، بضم ب) بوده و یا اینکه در تحت تأثیر کلمه متجانس بخشیدن (ریشه
مضارع بخش) که بعدها بکلی با بخوبدن اشتباه شده است، بخشیدن تلفظ میشده است.
نظر باینکه لزومی ندارد که حروف با صدای بی‌مد در هجاهای قافیه یکسان باشند، پس وسیله‌ای
که ظاهراً مارا در بعضی موارد برای تشخیص اینگونه مطالب، کمک میکرد، بی‌تأثیر میماند.
اما البته، اگر در بعضی موارد گرگ با ارگ قافیه بسته میشود (س ۱۳۲۷ ب ۱۰۸۳؛ م
س ۱۳۲۲، مص ۱۴۳۸، مص ۱۳، مص ۱۵۶۶ و بعد، مص ۱۶۱۸ س ۱۲)، بالاخره میتوان
تشخیص داد که در همه این موارد منظور گرگ نبوده بلکه گرگ بمعنای (گرگدن) است، و
از روی معنی هم میبایستی همینطور بوده باشد. و اگر مکرر «پشم» (بکسر ج) در قافیه
می‌آید، میتوان بدون شک نتیجه گرفت که شاعر «پشم» (فتح ج) تلفظ نکرده و «پشم»
(بکسر ج) خوانده است. در «Codex Vindobonensis» نیز می‌بینیم که با اعراب «چشم»
(بکسر ج) ضبط شده است (موفق) اعراب این نسخه که بوسیله برادرزاده و هشهری فردوسی
کمی پس از اونوشته شده است، کمک خوبیست برای ما و از روی آن میتوان تلفظ تقریبی کلمات
شاهنامه را معین کرد، البته با طریقه معمولی فرق بسیاری دارد. من در نقل خط فارسی بالهای
ولو از روی بیمیلی هم باشد، تقلید از اعرابهای این نسخه میکنم.

۱- همینطور باید تلفظ کرد، لااقل میتوان پاذا فره نوشت که از روی قاعدة مخفف پاذا فراه است،
آیا پاداش هم یک کلمه پارسی است؟

میکند بطور یقین جزو زبان معمولی و مصطلح آن روز نبوده است^۱. بعضی کلمات غیر معمولی که در کتاب او دیده میشود و برخی دیگر که سواد اویسان بدینخانه از میان برده‌اند، شاید برای او نیز کهنه‌منسون خ بشار میرفته‌اند و در عین حال بطور یقین اقدام او باعث شده که بعضی اصطلاحات افق‌لا در زبان شاعر اه باقی بمانند. بعضی از کلمات متراծ محاربه مانند: جنگ، کارزار، پیکار، پرخاش، نبرد، آورد، لاورد^۲، کفر^۳، آورز^۴ البته در معنی با هم کمی فرق دارد، اما من شک‌دارم از اینستکه نیام این اصطلاحات در زبان فارسی متداول بوده است. از کتاب لفت اسدی میتوان استنباط کرد که چه بسا از کلمات غریب و عجیبی که شاعران قرن چهارم هجری استعمال میکردند در موارد دیگر حق بقاء نداشته‌اند. فردوسی کلمه بیور را که برای توضیح کلمه بیور اسب لازم بود، کلمه پهلوی میداند، یعنی کلمه‌ای از زبان کهن بوده است که در زبان دری^۵ دهزار کتته میشود^۶. نکته غریب اینستکه هرجا وی این کلمه مهجو در استعمال میکند، بوسیله اضافه کردن لفظ هزار واضح‌تر نموده و بعبارت دیگر آنرا غلط استعمال میکند. شاید فردوسی نیز صیغه‌ها و شکل‌های صرفی و نحوی قدیمی

۱- « انوشه » ص ۲۸۳ ب ۱۵۲۵ و ص ۱۸۹۱ ب ۱۸۹۱ این کلمات است، مگر اینکه از آن کلمه‌های قدیمی باشد که در اثر تأثیر ملتب زرتشتی در زبان معمولی باقی‌مانده بوده باشد. مانند آتش، بزداش، اگر اشتباه نکنم هوابعداً دارستتر پایین مطلب اشاره کرده است.

۲- دری زبان مصطلح طبقات عالی بوده و اساساً همان زبان فارسی جدید است که بآن خط میتوشتند، که اصل آن زبان پهلوی بوده و برای اهالی خراسان لهجه بیگانه‌ای بشمار میرفت است.

بر آورد هر چهار ماه گرده
بر آبد همه کامه نهله خواه
که ننک اندر آمد چنین روز گلاد
هر آنکه و آهتنک آورد گرده
بود در زبان دری « هزار »

۱ ص ۶۴۸ ب ۸۵۷ : هرون آمد و رای ناورد کرد

۲ ص ۵۲۹ ب ۱۰۲۳ : بدرو گلت رسنم که با فرشاه
ولیکن کنوت منگام کار

۳ ص ۲۴۲ ب ۴۶۲ : سبک زان بجنگ آندر و نهیز کرد

۴ ص ۲۷ ب ۹۶ : کجا بیور از پهلوانی شمار

را پیش از آنچه‌ها امروز بیشتر نیست، استعمال کرده است^۱. در پیش اشاره گردید که یکی از خصائص سبک حناشی این بود که در استعمال کلمات عربی صرف‌جوئی شود، این نکته را باید در مذهب نظر داشت که کلمات عربی مجاز نسبه زیاد تکرار می‌شوند. البته این کلمات در زبان عمومی مردم کاملاً حق توطن پیدا کرده بودند. بعضی از تعبیرات مجازی که قسمتی از آن در شاهنامه نیز نسبه زیاد مکرر شده است، جزو زبان شاعرانه معمولی و عمومی بوده است. منظور من موارد ذیل است: «مشک» برای «زلف‌های سیاه» و «کافور» و یا «برف» برای «موهای سفید»، «سر» برای «قد بلند»، «ماه» برای «چهره جوان»، «بسد» و «بیجاده»^۲ و «عناب»^۳ برای «لبهای سرخ» و «ترکس» برای «چشم» وغیره وغیره.

۴۹۸ در شاهنامه‌گاهی بعضی صنایع لفظی بدیعی یافت می‌شود، اما این طریقه رکن عمدۀ اسلوب شاعر مـا نیست. از قبیل: «بچنگ آرچنگ»^۴

۱- موفق‌هم حتی اسم فاعل و مفعول را بجای اینکه به ته، ده یا ذه ختم کند (در اصل یکه ک آخر بآن اضافه می‌شده است) به ت، د و ذ ختم می‌کرده است. از روی یک قافیه میتوان استنباط کرد که فردوسی نیز این شکل را یکبار استعمال کرده است. بجای نیازرد (فتح ز) (یا نیازود) (ضم ز) که با درد قافیه بسته می‌شود (ص ۲۶۵ ب ۲۶۰) العاق در نسخه لیدن فلت است. اما یقین است که در بعضی موارد «آخر بجای مد استعمال شده است مانند: خواسته وغیره (ص ۱۳۹ ب ۵ از پائین)

۲- بطور یقین «بیجاده» بمعنای «کهربا» آمده است: ص ۳۴ س ۲۰۸، انوری در شمس قیس ص ۲۹۹ س ۹؛ اما در بعضی موارد دیگر در شاهنامه بیجاده بیک سنگ سرخ رنگی اطلاق شده است. آیا در واقع بیجاده در اصطلاح عمومی این معنی‌ها را داشته است یا اینکه خود شاعر شک داشته است.

که شادآمدی ای جوانمرد را
ز خوشاب بگشاد عناب را
بچنگ آرچنگ و می‌آغاز کن
خرشان زچنگ پریزاده چنگ

۱- ص ۱۶۹ ب ۶۳۸: دو بیجاده بگشاد رآواز داد

۲- ص ۲۲۱ ب ۴۲۲: بهر سید سیندخت مهراب را

۳- ص ۱۰۹ ب ۱۹۱: بنه پیشم و بزم را ساز کن

ص ۱۲۹ ب ۱۳۰: همچویخ چودیهای دروسی برونک

«پادبلد»^۱ - «گرازان گراز»^۲ - «جهنده جهان»^۳ و یا «جهان جهان»^۴. و ممتدش
جهان و جهان را کنان^۵ - «روان روان» (جای این اصطلاح را دیگر در کتاب یافتا
نمیکنم) - «سترك سترك» (هم ۱۸۸۳ سه از پائین)^۶ - مراداور داد گرداد داد^۷،
(ص ۲۰۰ ۱۹۴۰)^۸ - «گرفت آزمان دست دستان بدمت»^۹ - «مشو بدگمان از بد
پدگمان»^{۱۰} - «چو بر زد ز خر چنگ چنگ آفتاب» (هم ۱۶۴۲ ۱۶۴۲)^{۱۱} - «تایید با
او بتایید روی»^{۱۲} - «بر تارک ترک ترک»^{۱۳}.

چو برگاه بشد زر افشار بود^{۱۳}
بگل نگرد آنکه او گل خودست
گلو گل اغلب پجای دو ضد و تغییر باهم تکرار می‌شوند .

در فصل تله کر میدهم که این تعریف ریشه لغت جهان مسکن است درست باید.

- | | |
|----|---|
| 1 | ص ۱۹۳ ب ۷۹ : نرا ای پسر پند من یاد باد |
| 2 | ص ۱۱۵ ب ۱۰۷ : گر ازانه گر ازان نه آگاه ازین |
| 3 | ص ۵۹۲ ب ۷۱۷ : منه هیچ دل بر جهنه جهان |
| 4 | ص ۴۲۲ ب ۱۷۳۷ : چنین کار دارد جهان جهان |
| 5 | ص ۱۱۳۸ ب ۵۰ : گر ازانه چون شیر نعره زنان |
| 6 | ز ماقلن چون آن سه ترک سترک
که ارفته بودند برسان گرک |
| 7 | چنین گفت کای جفت قیصر نزاد
مرا داور داد گر داد داد |
| 8 | ص ۱۶۳ ب ۱۹۸ : گرفت آن زمان دست دستان بدت
هر فته هردو بسکردار است |
| 9 | ص ۹۱۹ ب ۹۲۲ : نیسته هر سار آسان
مشو بد گلن از به بد گلن |
| 10 | چو هرزد ز هر چنک چنک آتعاب
بلرسود رفع و بهالود خواب |
| 11 | ص ۹۹۸ ب ۷۹۷ : نعایده ها او بعایده روی |
| 12 | ص ۲۴۱ ب ۷۰۰ : خدنگی که پیکانش پنهانه هر گک |
| 13 | ص ۹۹۰ ب ۱۵۳ |
| 14 | ص ۷۷۸ ب ۱۰۰ |

د ازدم بدم^۱ - «دم اندر دم نای» - «زايوان بکیوان»^۲ وغیره . بعضی از این صنایع لفظی بدین معنی مانند «از دم بدم»، البته نزد عوام نیز متداوی بوده است . این صنعت متواالی آوردن دو یا چند کلمه‌ای که حرف اول آنها یکی باشد البته نزد ایرانیان نیز مانند بسیاری از ملتهاي دیگر رواج داشته است^۳ . تعبیرات دو کلمه‌ای مانند «دام و نگ»، «در و دشت»، «تیر و تیغ»، «دان و نمک»، «داد و دین»، «شهد و شیر»، «دارو و درمان»^۴، «صلیح و سپه»، «تاج و نخت»، «تیز و تند» (مص ۱۸۸۴) و «درد و دود»^۵ (مص ۲۰۰۰ س ۴) (مص ۶۲۸۳ س ۱۰)

۱- در کتاب هماین صنعت بندرت استعمال شده، بطوریکه بزحمت میتوان تشخیص داد که کجا صدی و کجا اتفاقی رخ داده است . در این بحث pros efoa efelon te، aperalst a polna و نیز در این تعبیر Kalkos te krusos te klainon te kitōna te، kamdis kee orsas argu aleōn به کار بردن چهار پا در حقیقت (هرای آنکه حروف اول آنست، بلکه همزه است) پنج مرتبه حرف آ اتفاق است . همچنین تکرار حرف در دو بحث اول ادیسه نیز بر حسب اتفاق پیش آمده است . - واضح است که در نیبلونگن این صنعت در بیهاری موارد بکار رفته است، اساساً نزد زرمن‌ها اصول بیشتر این صنعت برده است . اساساً باید تعبیر کرد که بطور این صنعت در آنجا بیشتر بکار نرفته است رجوع شود به رسالت O. Villmar بعنوان Reste der Alliteration im Nibelungenliede (Hanau 1855) که البته در جزئیات بسیاری مطالب مورد سوء ظن نوشته شده است .

- | | |
|--|--|
| ۱ مص ۳۲۹ ذیل ۴ : چه گوییم از آن اژدهای دزم | ۲ مص ۵۱۵ ب ۱۳۷۲ : نهالش زایوان بکهرا نرسید |
| ۳ مص ۹۷۷۰ ب ۴ : بدارو و درمان و کار بزرگ | ۴ مص ۹۷۷۰ ب ۴ : مگر دان تر در آفتش رای کند |
| ۵ دو صد پنده تا مجسر افروختند | |

س ۱۴) ^۱، «خور و خواب» (م ص ۱۸۶۶ س ۱۰) ^۲، «خواب و خورد» (م ص ۱۷۵۲) ^۳، «خورد و خواب» (م ص ۱۸۶۴ س ۱۷) ^۴ وغیره در کتاب دقیقی و فردوسی بعد زیادی تکرار شده و در آثار باقیمانده رودگی نیز میتوان آنها را یافت ^۱ و نیز موارد دیگر مانند «گرز گران»، «گرزه گاو سر»، «کلاه کیان» را میتوان در قصت همین عنوان درآورد. باید متوجه بود که الفاظ عربی در اینجا مکرر دیده میشود و دلیل است که تاچه اندازه در آن زمان در زبان فارسی نفوذ کرده بوده است. در مورد دیگر می بینیم که همین صنعت بمیزان بلندتری رسیده و در قبال اصطلاحات دو کلمه‌ای مانند «کمند و کمان»، «کمان و کمند»، «کلاه و کمر»، «کمان و کلاه»، اصطلاحات چهار کلمه‌ای مانند «کمان و کلاه و کمندو کمر» (م ص ۱۶۳۹ س ۹ از پائین) ^۵ و یا «کلاه و کمان و کمند و کمر» ^۶ بکار برده شده و یا اینکه از لحاظ هم صدابودن با کلمات متجانس یک کلمه دیگری که از حیث معنی با آنها دیگر ناجور است، استعمال شده، مانند «کمان و کمندو کمین» ^۷

۱- رجوع شود به Ethé در آنجا «سنگ و سندان» (م ۱۸۷۳ در Götting. Anzeigen) و نیز در شاهنامه ص ۱۰۲۰ ب ۱۰۱۰ (جهان و جان) (ص ۷۰۸ ب ۵ مانند «جان و جهان» دقیقی ص ۱۵۴۲ ب ۸۱۲) ، «نام و نشان» (ص ۶۹۵) استعمال شده است. موارد دیگری که همین شاعر اینگونه صنعت بکار برده در کتاب اسدی است ص ۴۰ س ۹، ص ۲۰ س ۸۳، ص ۱۰۷ س ۱۰. ابو شکور «تهی و تهک» استعمال کرده است، اسدی ص ۶۶ س ۶. این صنعت را میتوان در آثار باقیمانده شاهزاده قرن دهم و قرن نهم مکرر یافته.

- | | |
|--|---------------------------------|
| ۱ گنه پکسر انگند سوی جهود | تن خویش را کرد پر درد و دود |
| ۲ گراین بد که گفتی خوش آید مرد | خور و خواب در آتش آید مرد |
| ۳ نگه سوی من بندهزان گوله کرد | که گفتم سر آمد مرد اخواب و خورد |
| ۴ هر آمد ز آرام واخورد و خواب | هی بود با دیدگان پر ز آب |
| ۵ اگر هاز مالدی از و سیم و زر | کمان و کلاه و کمند و کمر |
| ۶ ص ۹۱۱ ب ۷۰۱، زدینار و گنج وز تاج و گهر | کلام و کمان و کمند و کمر |
| ۷ ص ۱۹۷۹ ب ۳۱۹۹: بهجای من سرخ کین آوریم | کمان و کمند و کمین آوریم |

و با «کمین و کمان و کمند»^۱ و «پامانند» تن و تیغ و تیر»^۲ و نیز مقابله شود با «دل دام و درد» پر از داغ و درد»^۳ که پیش از تعبیرات دو کلمه‌ای مرغوب «دام و دد» و «داغ و درد»، يك کلمه «دل» اضافه شده و يك صنعت يکانگی حروف اول کلام که همه بعد از شروع می‌شود، ترتیب داده شده است، معندها این‌گونه موارد کم است. در مصوع «شد از رخش رخسان و از شاه شاد»^۴ درجت کلمه که هرجتنی دلای این صنعت هست بکثر برده شده است، گاهی نمی‌توان تشخیص داد که شاعر عمداً این صنعت را بکار برد است با این‌که تصادفی این‌طور شده است. در موارد ذیل قطعاً مورد دال می‌شود: «چنان رنجه شد رسم از رنج راه»^۵ که چهار بار حرف «در» بکار برده شده است، همچنین است در موارد ذیل «شد شاه شاد»^۶، «شاد شد شهریار»^۷، «شد شاه دل شاه»^۸

۱- اما در این بیت که بی‌شك در یک قطعه جملی دیده می‌شود (م من ۲۱۵ بیت ۰۲) و متعلق بشاهنامه نهست، این صنعت بطریق بسیار بی‌مزه‌ای بکار رفت: ازین پنج شیوه روی رغبت متاب

شب و شاهد و شهد و شمع و شراب کلماتیکه برای عیش منحوس شبانه ذکر شده، با استثنای شب همه عربی هستند، رغبت همچنین.

۹ من ۱۳۹۳ ذیل ۷ - م من ۹۹۱ ب ۱۶:

کجات آن کمین و کمان و کمند که کردی بدو جان جادو بیند

۲ من ۲۵۰ ب ۵۷۷: تو اکنون ره خانه دیو گیر برقع اندر آور تن و تیغ و تیر

۳ من ۲۱۱ ب ۱۷۲: شنیدی که با شاه نوذر چه کرد دل دام و دد شد پراز داغ و درد

۴ من ۹۱۱ ب ۱۳۲: بیامد بمالید و زین برنهاد شد از رخش رخسان و از شاه شاد

۵ من ۱۱۲۱ ب ۱۱۷۱: چنان رنجه شد رسم از رنج راه که برسش برقع بود از کلاه

۶ من ۱۰۷۰ ب ۱۰۰: چو بیژن چنین گفت شد شاه شاد بدو آفرین کرد و فرمانش داد

۷ من ۱۶۱۶ من ۷ از هائین: زکری چنان شاد شد شهریار کشان خواه همه گوهر آور دبار

۸ من ۱۷۵۶ من ۱۲: زگفار او شاد شد شهریار دلش تازه شد چون گل اندر بهار و م من ۲۰۱۰

من ۱۶: بهادر او شاد شد شهریار بسان گلستان بگاه بهار

۹ من ۴۸۱ من ۴۳: هزار گوس و برداشت از نیروز شده شاد دل شاه گپتی نروز

۵. ۵. علت عمدهایکه مانع از قدردانی از شاهنامه است حجم بزرگ آن است، اصولاً خوب است که قسمت های این کتاب هر کدام علیحده خوانده شود، و بطور یقین مشرق زمینی ها خودشان نیز این کتاب را همین طور خوانده اند، و نظر شاعر نیز چنین بوده است^۱، اگر این رویه اتخاذ شود بعضی قسمتهای آن که در هنگام خواندن مسلسل کتاب کمتر جذاب هستند پکنفر خواننده دقیق را کاملاً راضی خواهد کرد. البته خواننده همیشه باید سعی کند که خود رادر وطن شاعر تصور کند و تا اندازه ای باعقاد است آن روز ایرانی آشنایی حاصل نماید. اگر کتاب فصل بفصل خوانده شود، دیگر این اراده اغلب بعضی مطالب مشابه بیکدیگر تکرار میشوند، مانند جلسه های مهمانی در دربارهای شاهی و یا شرح همه لشکرها در موقع عزیمت، مورد پیدا نمیکند. این قسمتها در صور تیکه بخودی خود در آنها دقت شود، هیچ شخصی ندارد. بعضی از نطق های حکمت آمیز و نامه ها که هر یک جداگانه قابل تحسین است نیز کمایش همین حال را دارد.

۵۱. اگر بخواهیم بهترین قسمتهای شاهنامه را اسم بیریم، در انتخاب آن مواجه با بسیاری از حکمت خواهیم شد، من در این مورد چند مجلس ممتاز آنرا ذکرمیکنم، قوه معنی آفرینی شاعر مخصوصاً در نطقهای مهیج و در مکالمه های حقیقی دیده میشود مثلما نظری بآن مجلس دلربا پیغایت کنیم که در آن در بان بکنیز ان رو دابه که گل بدست بر میگردند، عتاب میکند^۱ این قسمت کاملاً متنوع است. کاهی نطقهای طویل ایراد میشود، کاهی چند کلمه

۱- ما کان در مقدمه کتاب شاهنامه ص ۱۰ مینویسد:

"I have several times travelled over the greater part of India, and have had personal and epistolary intercourse with the natives distinguished for their rank or learning, but though I have known more than a hundred who possessed copies of the Shah Nameh, I never met or heard of one who had read a tenth part of it, and few who had read even a thousand couplets. The work is always praised, but seldom looked at. A few hundred verses are committed to memory, and quoted by all who pretend to literary taste., اما شاید در وطن شاعر باین بدی نیست و بالا اقل باین بدی نبوده است،

مختصر. البته در دیگر امر بسیار پرشتاب فقط گفته میشود: «پرستنده شدسوی دستان سیام» (و گفت) «که شد ساخته کار، بگزار گام» (ص ۱۶۴ ب ۶۳۴) از جمله سخنان پشنگ بسیار عالی است که در آن از پدرش افراسیاب اجازه میطلبد بجنگ کیخسرو بشتابد؛ این شاه بانتقام خون پدرش سیاوش که بحق کشته شده است با پدر بزرگ پشنگ در پیکار است و در اثر تقصیر وی پیران پدرخوانده امش کشته شده است (۱۲۹۱ و بعد) این برای ما نموهای است و نشان میدهد که چگونه شاعر در حق دشمنان آن را نیز انصاف را مراعات کرده و چگونه جنبه های مختلف یک برد بزرگ را جلوه گر مینماید، بردی که، ولو اینکه متعلق بگذشته بسیار کهن است، خود شاعر را متأثر مینماید. سخنان اسفندیار، که با مر پدرش گشتاپ باسارت در آمد، هنگامی که به تلاشی جاماسب جواب رد میدهد، کاملاً جالب است. جاماسب را گشتاپ، زمایی که سخت در مضيقه بوده، نزد اسفندیار فرستاده وازوی موکداً خواسته است که بکمکش بشتابد. با این سخنان زهر خند تلخ و خشم عادلانه، مختص و صريح بیان میشود. همین لعن در مکالمه های این اسفندیار و جاماسب نیز حفظ میشود. این خبر که پدر بزرگ هو ۳۸ برادرش کشته شده اند و خواهرش را باسارت برده اند، او را متأثر نمیکند و میگوید: پدر انتقام خون پدرش را بکشد و از دخترش مواظبت کند. فقط وقتی میشود که برادر محبوب او فرشیدورد نیز کشته شده، حاضر میشود که زنجیرهای او را بگسلند و بجنگ بروند (۱۵۶۱ و بعد)^۱

یک قطعه که روکرت^۱ بحق شاهکار نامیده باین شرح است: (ایرج پسر فریدون بدنست برادرش تور بقتل رسیده است. منوچهر پسر ایرج با موافقت فریدون بانتقام خون پدر بجنگ رفته و تور را کشته است. فرستنده برای پادشاه سر نا بلکه را که همان پسرش است میآورد.)

۱- این صحنه از چندین لحاظ انسان را بیاد کتاب نهم ایلیاد میاندازد. منتهی تعهدات اسفندیار بیعی تراست و رد تقاضاها عقیق تر تأثیر میکند.

دوچشم از فریدون پراز آب گرم
 بپریده بسر شاه ایران زمین
 بسوزد بمرکش پسند همچنین
 ودیگر که کین خواه لوبودو گرد
 سر تور بنها ده در پیش اوی
 همی آفرین خواند از دادگر^۱
 فریدون شه بر منوجهر بر

فرستنده شد با رخی پر ذ شرم
 که چون بر دخواهد سرشاه چین
 که فرزند هر چند پیچد ز دین
 گنه بس گران بود پوزش نبرد
 بیامد فرستاده شوخ روی
 فریدون شه بر منوجهر بر

(۱۱۵)^۱

قبلاً به منیزه پاک سرشت اشاره کرده‌ام (۳۶) مخصوصاً شرح مهیج ملاقات او
 با رستم تازمان رهائی معشوق قابل ستایش است (۱۱۲۰ و بعد)

در شرح مسافت رستم به مازندران، یکی از قطعات نسبه مفصل قرئام شاهنامه
 که در آن مناظر مختلفی سریعاً و پی در پی بطرز بسیار هیجان انگیزی در نظر ماجلوه گر
 می‌شود، از جمله چند کلمه مختصری که با آن عبارزه در دل اسب باوفا بیان می‌شود، جلب
 توجه می‌کند. از طرفی رستم با تهدید بمرگ قدغن کرده که اورا بیدار نکند و از طرفی
 هم رخش نمی‌تواند بگذارد که صاحبیش طعمه ازدها شود (ص ۳۴۰، ۳۸۷ و بعد).

می‌توانستم باز هم نمونه‌های دیگری من باب مثال بیاورم، حتی شماره تمام قطعات
 جامع مفصل که کاملاً شایسته تمجید هستند، دشوار است. البته بهمترین آنها، اقلاً
 هر وقت فرصتی دست داده، اشاره‌ای شده است.

۵۲. می‌توانستم مؤکداً بگویم که شاهنامه بهمن کمی انه ابد^۲ برای آواز
 و یا نوعی تغیی ساخته شده بوده. اگر چه این حماسه بر یک اساس ملی مبتنی است،
 اما بمعنای دیگری و رای آنچه ها در بازه منظومه هم تصویر می‌کنیم یک اثر هنری است
 روایات مسلسل ببوده و در قالب ادبی درآوردن آنها ضرورت داشته است. این منظومه
 بزرگ که احساس آن قسمتی مبتنی بر حوادث گذشته کهن است، از یک لحاظ جدید
 بشمار میرود.

۱- رجوع شود به ۶۶۸

۲ تذکرات مؤلف در حاشیه در باره ترجمه‌ای از این اشعار بزبان آلمانی، چون ماعنی آنها را
 نقل کرده‌یم، حذف می‌شود.

۵۳۷، از همان ابتدا آن روی شاهنامه نسخ فراوان برداشته‌اند. تعداد نسخ خطی موجود این منظومه بسیار فریاد است. تا آنجا که اطلاع داریم، نسخ بسیار قدیمی جزو آنها نیستند و ما بسیار مشکوک هستیم از اینکه بتولیم از میان همه این نسخ، یک نسخه را «خوب» بنامیم، با این معنی که متن را تقریباً بهمان صورتی که شاعر آن داده است، عرضه بدارد. بنظر می‌آید که نسخه نویسان از قدیم ترین زمان در باره شاهنامه براى خود آزادی هائی قائل شده بوده‌اند. والا چند نسخه منحصر قدیمی مانند نسخه موزه بریتانیا^۱ که شاید از سال ۷۷۶ میلادی باقی مانده و نسخه پترسبورگ از سال ۱۳۴۴ دارای این همه نسخه بدل غلط نبود.

«بی وجودانی نسخه نویسان ایرانی که نتیجه استعداد فراوان آنها برای بیان ادبی است»² شاهنامه را حفظ نکرده است، باین موضوع باید تغییراتی را که بعلل منحی داده شده است^۳ و تا حد زیادی اعمال کاری صریح را ایز اضافه کرد.

ابتدا با مقایسه چند عدد بینیم که متن‌ها چقدر از هم متفاوت هستند. فردوسی (م ۱۹۹۸ ب) از پائین، ۲۰۹۵ حاشیه^۴ مجموع ایات منظومه خود را ۶۰ هزار قلمداد می‌کند. چون گفته‌های شاعر در باره اعداد چندان دقیق نیست، میتوانیم با خاطر جمع قبول کنیم کسر عدد واحد و خیلی بیشتر کرده و شماره واقعی چندان هم از ۵۰ هزار تجاوز نمی‌کرده است. اکنون ما اعداد ایات بیش از ۴۰ نسخه را میداییم^۵ از این

۱- رجوع شود به او اخر ۲۵۸ و ذیل آن. در نسخه لیدن و نسخه دوم استراسبورگ بیت ۱۶ ص ۱۴۹۶ و در نسخه دوم استراسبورگ ب ۲۲ حذف شده است.

۲- رجوع شود به ضمیمه لومدن ص ۷۷ و بعد؛ مقدمه مکان بزبان فارسی ص ۴ و پهد؛ Rieu Catal. ۵۳۴ و بعد، چاپ آموزنده شیر مرد (ص ۱۵۴ این کتاب) اگر کلیه اعداد نسخ چهلی مذکور دقیق نباشد ضرر زیادی عاید نشده است. تصویرهای نسخ خطی که گاهی تمام یک صفحه و گاهی نیز قسمتی از آنرا اشغال می‌کنند، ترتیب کج و معوج خطوط و سرفصل‌ها که گاهی پیش آمد می‌کند، ایجاد می‌نماید که برای شمارش کاملاً دقیق، هر صفحه جداگانه مورد توجه قرار گیرد و این کاری است که برای شماره ایات یک کتاب باین بزرگی وقت زیادی لازم دارد. بعلاوه در جمع بندی نیز انتباها نیز می‌دهد. شمارش ایات یک نسخه خطی استراسبورگ که دارای تصویرهای بسیار فراوانی است، دشواری‌های زیادی در برداشت و من از آن صرف نظر کرم. تعداد ایات این نسخه دوچهار صورت زیاد است. Rieu با اعداد تقریبی قناعت کرده و بد کاری هم نکرده است.

Brit - Mus . Add 21,103 ۱

در ZDMG 36,105 Teufel ۲

۳

بود بیت شش بار بیور هزار
بدو ماندم این نامه را یادگار

سن‌های شایسته فنگار
بیش بیور ایاتش آمد هزار

نسخه‌ها فقط یک نسخه^۱ که همان مأخذ هسته لومسدن استدارای بیش از ۶۰ هزار دلیل
۲۶۶ را ۱۴ بیت است و سخن‌دیگر نهایاً ۴۰ هزار بیش است (بکی نسخه‌ذکور در لومسدن
۳۹ که ۲۶۰ را ۵۹ پیتدار دارد) یکی نسخه‌ذکور در لومسدن
پیتدارد) اگر باشها گذشتند چند سخن‌دیگر شامل بیش از ۵۵ هزار بیت است (۸۲ ص)^۲
تا ۲۵ هزار بیت دارد. در مقدمهٔ نسخهٔ چاپی آموزندهٔ شیر مرد (ص ۴) تعداد ایات ده
لیستهٔ خطی ذکر شده و شمارهٔ آنها از ۴۶۹۸۲ تا ۴۶۸۵۶ است. تعداد ایات بیانی
از نسخهٔ دیگر از این هم کمتر است. حتی بلکه نسخهٔ (نسخهٔ ماقبل آخر مذکور در لومسدن
۴۰) فقط ۳۹۸۵۱ بیت است. اکنون اگر کسی تصویر کند که هر چه تعداد ایات
پیشتر است، دلالت دارد برایش که منظومهٔ کمتر تعریف شده است، کاملاً اشتباه کرده
است.

در نسخهٔ ۶۱ را ۲۶۶ بیش بلکه فصل بزرگ برزو نامه که شامل ۳۷۰۰ بیت است
به شاهنامه العاق شده که از فردوسی بیست. همین نکته دربارهٔ نسخهٔ استرامبورگ و
لشج دیگری که تعداد ایات آنها زیاد است مصدق می‌کند^۳. آن نسخهٔ تبدیل همان
امدت که از آن لومسدن (صفحهٔ ۲۷۷ و بعد) ماجرا‌ای جعلی رسم با کوک را که شامل ۷۰۰
بیت می‌شود، اقتباس کرده است^۴ و اگر در تیجهٔ حذف قطعهٔ اول و با هر دو قطعهٔ

- ۱- تعداد ایهات نسخهٔ لهن را من تقریباً ۵۰ هزار تخمین می‌زنم. ایهات بلکه نسخهٔ استرامبورگ را که شامل نیمهٔ دوم شاهنامه است (میان ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶) نست بالا ۲۷ هزار تخمین می‌زنم.
- ۲- ماسکان ۵ نسخهٔ خطی حاوی برزو نامه می‌شناشد (رجوع شود به مقدمهٔ فارسی ماسکان ص ۹)
- ۳- قبیل از سلطانان تذکر آمیز منوچهر آمده (لومسدن ص ۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵ تا ۱۹۹۱، ۲۰۲۰، ۲۰۲۲) لومسدن در اصالت این قطعهٔ پیهار مشکوک بود، اما نترانت نصیم بگیرد که هنگل آنرا حذف کنند، در صورتی که ماسکان آنرا جدا کرد و جزو ملحنات شاهنامه آورد.
(۲۱۹۰-۲۱۴۲) روکنگر که چهار ماسکان را در وقت نداشت، در این مورد نیز مانند موارد دیگر بناهیل معن لومسدن را هم سطح متن ماسکان دانسته است. بعضی از قطعات آن کملاً بی‌وزن است. اینها به نام فامر العاری چهل تله است و این مطلب از آنها روشن می‌شود که تمام خاتمه ۲۱۵۸ ب ۱۸۰ و بعد از ۱۳۶۱ ب ۱۵ تا ۱۳۶۳ آنچه نسخهٔ انتساب شده است در آن فامر لزی تهائی سرلوقت فکایت می‌گذارد سلطان مسعود را تجلیل می‌نماید و بوبت‌های ۱۵۰۲۱۵۸ م و به نیایی های شاهنامه م ۱۳۶۱ و بعد مطابقت دارند، متوجه بجهانی ام کنتر گروک گفت شده است.
بعض ایهات این نسل شاهنامه از خالصه کوک حطف شده است. تحریفات دیگر بی‌اعتبر است.

تعداد ایيات به تعداد تقریبی ۵۷ هزار تنزل گند باز هم تعداد ایيات جعلی بسیار زیاد است. زیرا حتی در صورتیکه با اختیاط کامل ایيات زیادی را حذف کنیم، باز هم باید از نظر دور بداریم که مثلا در متن لومسدن و یامتن ها کان که بترتیب طولانی تر از متن مهل و یا فولرس - لاندوئراست^۱. ملحقات زیادی از دوره های بعد موجود است. البته از طرف دیگر در نتیجه اعمال کاری و بندرت در اثر قصد نسخه برداران کاهی قطعات مختصر تر و یا مفصل تر در نسخه های خطی حذف شده اند.

اکنون می خواهم از روی نسخی که در اختیار من است کم و زیاد ایيات را در چند موزد بتفصیل هم نشان دهم، داستان بیژن و منیژه دو چاپ فولرس شامل ۱۳۳۵ بیت است، در چاپ مهل شامل ۱۳۸۷ و چاپ ماکان ۱۳۹۲ بیت و چاپ آموزنده شیر مرد چند بیت بیشتر است. نسخه خطی لیدن ۱۵۰۳ و نسخه خطی استراسبورگ ۱۵۶۱ بیتی است^۲. بفرض اینکه فولرس چند بیتی که ممکن است البته اصلی بوده باشد، حذف کرده باشد، در هر صورت قسمت عمده ایيات اضافی منتهای دیگر حتماً جعلی است^۳. قطعه مربوط به رستم و دیو سفید (ص ۳۵۱ و بعد) در چاپ های مهل و فولرس ۹۶ و در ماکان ۱۱۸ (۴ - ۲۶) بیتی است، در صورتیکه در نسخه پترسبورگ فقط ۷۵ (۲۱ -) و نسخه لیدن ۷۹ (۱۸ + ۱ -) و نسخه استراسبورگ هم چنین (۷۹ + ۱۹ -) بیتی است. قسمت عمده اضافات چاپ ماکان نتیجه الحاق یک قطعه طولانی مذهبی است. تمام ۱۸ بیتی که در هر سه نسخه خطی وجود ندارد، البته باید حذف شود. بنابراین چنین بنظر میرسد که بیش از بیمی از ایيات چاپ ماکان (در این قطعه بخصوص) بعداً با آن هسته اصلی اضافه شده است - در داستان رستم و دیو اکوان با مقصد آن (از ۱۰۴۹ تا ۱۰۵۰) تغییرات جمع کل ایيات کمتر است، اما اگر جزء بجزء آن را مورد دقت قرار دهیم می بینیم که غیر قابل توجه هم بیست. چاپ فولرس ۲۳۱ بیت دارد، چاپ مهل شامل ۲۳۶ بیت است (۸ - ۱ +)، چاپ ماکان ۲۳۵ (۴ - ۸ +)

۱- متن ماکان شاید در حدود ۵۵ هزار بیت داشته باشد.

۲- با در نظر گرفتن اشتباہات بجزیی که در ضمن حساب ممکن است پیش آمد کرده باشد.

۳- از نظر فولرس رد شده است که ماکان هم پس از بیست ۳۶۶ دو بیت اضافی دیگر دارد. آموزنده شهر مرد هم این در بیت را دارد.

بیش است . نسخه لیدن ۲۳۹ (۱۲۰-۲۰+) و نسخه استراسبورگ ۲۱۲ بیت دارد (۳۲-۱۳+) در نسخه اخیر الذکر اشتباهاً بیت‌های ۳۵ تا ۵۸ و بیت‌های ۸۹ تا ۹۳ حذف شده‌اند، در نسخه لیدن بیت‌های ^۳ ۱۹۷ تا ۱۹۹ ^۴، هم چنین ایات اضافی نسخه اخیر قطعاً جعلی است (مثلًا ایات العاقی آخر آن) از این هم گذشته متن‌های دیگر سبب با ایاتی که اضافه بر چاپ فولرس دارد، تا اندازه‌ای باهم تطبیق می‌کنند و بالاخره ماجرای درست با دیو ارزنه (ص ۳۴۹ تا ۳۵۱) در چاپ‌های مهل و فولرس ^۴ بیت دارد، در ماکان و آموزندۀ شیر مرد ۵۳ بیت و در نسخه لیدن واستراسبورگ فقط ۲ بیت، چونکه در هر سه نسخه مشترک است بیت‌های ۵۶۱، ۵۶۴ تا ۵۶۷ و بیت ۵۷۰ و سه بیت اضافی چاپ ماکان حذف شده است، از کلیه این اضافات می‌توان صرف نظر کرد. گاهی تا اندازه‌ای محل نیز هستند.

^۸ ۵۴. اختلاف بین متن‌ها وقتی خوب برجسته می‌شود که مندرجات آنها را جزء بجزء با هم مقایسه کنیم. لومسدن در ضمیمه کتاب خود صفحه ۹ و بعد صورت کاملی از تحریفات ^۴ ۵ بیت را (با آن ^۶ بیتی که فولرس در حاشیه آورده)^۱ در ۲۴ نسخه تهیه کرده ^۱ فقط چند بیت تحریف شده است. در چند بیت تعداد تحریفات به ^۹ یا ^{۱۰} می‌رسد ^۲

در نسخه لیدن نسخه بدل‌های فقط ۲۷ بیت (یعنی درست نصف) با نسخه بدل‌های یکی از نسخه لومسدن مطابقت می‌کند. بیت‌های دیگر با استثنای چند بیت کمی که در این نسخه وجود ندارد، اقلًا در جزئیات با کلیه نسخه‌ها اختلاف دارد. در نسخه استراسبورگ ۱۹ بیت پا مشخصات لومسدن وفق نمیدهد (اما سه بیت از آن عیناً مانند نسخه لیدن است)، چهار بیت حذف شده است، اما این ایات محفوظ عیناً آنها نیستند که در نسخه لیدن افتاده است. در این دو نسخه بیت ۶۷ دوازده شکل مختلف

۱ - طبیعی است که من دو هر دو مورد ^۲ اگر یکی بیت دو جا های مختلف پیدا شود، یکبار حساب می‌کنم.

۲ - بدینسانه شماره ایات نسخ خطی که در آنها تحریف روی داده، اقلب در کتاب لومسدن انتها می‌چاپ شده والا چنین نتیجه گرفته می‌شود که پیشتر ایات در نسخ مختلف حذف شده‌اند.

پیدا میکند، این را هم باید معلوم کرد که نسخه استراسبورگ آین بیت را در دو شکل مختلف پشت سر هم آورده است. طبیعی است که اغلب این تغییر شکل ها بی اهمیت است و بسیاری از آنها را میتوان نتیجه کتابت بد تلقی کرد، اما در بسیاری مواردانسان وقتی با آنها مواجه میشود مطمئن نیست.

۵۵. آنچه در رشته های دیگر لفت شناسی شرط اول يك انتخاب صحیح متن است، یعنی تعیین ارتباط نسخه های مختلف با یکدیگر در باره فردوسی اکنون بهیچوجه عملی نیست و شاید در آینده نیز بسیار ناقص میسر گردد، ناشرین ما را با نسخه های خود آشنا نمیسازند و محققین بندرت میتوانند در این زمینه مطالعات دقیق تری بکنند. حجم عظیم شاهنامه و طرز کار کاتبان که بررسی پذیر نیست غیر میسر ساخته است که با چند نمونه نظری در باره ارزش و ارتباط يك نسخه آغاز شود. هر قسمت يك نسخه خطی ممکن است از روی نسخ مختلف نقل شده باشد، کاتبان ممکن است که در عین حال از چند نسخه استفاده کرده باشند، و گذشته از يك مأخذ کبی از حافظة خود نیز کمک گرفته باشند، اگر چه نسخه دوم استراسبورگ (که متعلق به قرن ۱۶ با هفدهم باید باشد) بسیار با نسخه لیدن وفق میدهد، در مقابل اینقدر از آن متفاوت است که نمیتوان تصور کرد که هر دو آنها ممکن است مأخذ يك نسخه دیگری فراز گرفته بوده باشند. با وجود این میتوان تصور کرد که روزی موفقیت حاصل شود که با انتخاب چند نسخه محدود زمینه مطمئنی برای يك متن بهتر تهیه شود. البته امید من باشکه نسخه خطی قدیمی لیدن شاید يك چنین زمینه مطمئنی ممکن است بشود، تبدیل به یأس شده است. طبق نمونه های نسبتاً مفصلی که از این نسخه در اختیار من است در بعضی موارد متن این نسخه بهتر از متن های چاپ شده است، اما در بسیاری موارد حتماً بدتر است. نکات زیر انسان را بفکر میاندازد:

در این نسخه پسر زدیر بجای نستور^۱ همه جا نستوه (ص ۱۵۱۷ و غیره) خوانده میشود. تقریباً همه جا اشکال کهنه «بودش» وغیره حذف میشود و بجای آنها

۱- ممکن است فردوسی این نظر تلفظ کرده باشد، شکل صحیح آن بستور است، به پهلوی بستور (که شاید هم بفتح واو تلفظ میشده است)، به او ستانی Bastavairi.

بود، کفته میشود؛ گاهی (مثلا در صفحه ۴۱۵۰ بیت های ۱۵۳۱ تا ۱۵۳۴) ایاتی اشتباخ از قلم افتاده‌اند و برای آنکه با حساسات مذهبی مردم توهینی نشود ممکن است که در آن نقل میشود که چگونه گشتاب بنا بر عادت ایرانیان دخترش را بزنی پیشرش داده است حذف شده است^۱ (صفحه ۱۵۴۰ بیت های ۷۸۲-۷۸۴). من نسخه خطی پترسبورگ^۲ را که سواد کاملاً مطمئنی از بسیاری از قطعات آن داشتیم، رویهم رفته بر نسخه لیدن ترجیح می‌دهم، اما این نسخه هم ابداً نمیتواند آن اسن مطمئن مورد توجه باشد، برای آنکه در این نسخه نیز خطاهایی در ضمن کتاب دیده میشود. تا چه حد این‌گونه تسلیمهای ارتباط منطقی هستند، از این‌نکته آنکه میشود که در نسخه مذکور یک بار نستوه و در موارد دیگر نستور نوشته شده و این کلمه با این صورت غلط منتهی دد یک مورد دیگر در نسخه لیدن نیز دیده میشود (در صورتیکه در نسخه دوم استراسبورگ همیشه این کلمه بصورت صحیح آن موجود است). در نسخه پترسبورگ حتی فوافی غلط نیز گاهی پیش می‌آید. در بیت ۵۱۹ ص ۱۵۶ در این نسخه دلیر با پیر قافیه بسته شده است، در صورتیکه در نسخه لیدن و در یک نسخه استراسبورگ هژیر با پیر قافیه بسته شده (در نسخه دوم استراسبورگ و در نسخه لیدن این بیت حذف شده است) نسخه لیدن که در تمام مدت تهیه چاپ اول این کتاب در دست من بوده است، کمتر از یک‌سکی از آن دو نسخه نمیتواند مدعی گرفتن نمره «خوب» باشد، نسخه دوم (ناقص) استراسبورگ که نظیر نسخه لیدن است از این هم کمتر حق دارد. از نسخه کامل استراسبورگ که تازه دد قرن گذشته در هندوستان نوشته شده است، ابداً چنین انتظاری نباید داشت، معندا در بعضی از موارد نسخه بدل‌های آن قابل استفاده است. در هر حال نباید به کلماتی که در هر دو نسخه قدیمی و یا حتی در تمام پنج نسخه بکسان نوشتم میشود توجه مبنول کرد. یک مورد خاص بیت ۳۷۵-۳۵۵ در صفحه ۱۵۱۶ (دقیقی) است.

۱- از روی نسخه F و متن محل صورت صحیح این بیت بهین نحو است :	
با ایران زمین باز بر دندشان	هدانا هزگانان شهر دندشان
بهر مهین داد فرخ همای	چوشاه جهان باز شد باز جای
مجهر اچنین بود آلین و داد	سپه را بنستور فرخنده داد

^۱ در حاشیه مؤلف اظهار امیدواری کرده است که این نسخه گم شده و صدھه ندیده باشد.

اینچه متن هاکان و مهل ولاند وثر که کمتر با هم اختلاف دارد جریان حوادث را
بطور مفهومی حکایت میکنند، درصورتیکه متن نسخه‌های لیدن، پرسپورک ولیدن
 فقط باین نحو است^۱ :

بیگنده ^۲	باشد ایرانیان	درخش فروزنده کاویان
بدندان بدارد درخش بنفش		گرامی بگیر بدندان درخش
بدندان درخش فریدون شاه		پیکدست شمشیر و دیگر کلاه
همه بروند جان اهریمان		ازین سان همه افگنندشمنان
شودگرد نادیده تا جاودان ^۳		سرانجام تیرش رسد بر میان

این طریقه تا اندازه‌ای ناجور بنظر می‌آید : اینکه گرامی از اسب پیاده شده‌ها درخش را بردارد، از قلم افتاده است . دلیل اینکه چرا درخش را بجای اینکه با دست چپ بردارد، بدندان می‌گیرد - بهمین علت که همان دستش را قطع کرده‌اند، حذف شده و بالاخره معلوم نیست چرا کلاه در دست دارد . مع هذا من میخواهم ارزش قائل شوم برای این نکته که هر سه نسخه باهم مطابقت دارند . باسانی نمیتوان دید که چگونه این متن از دیگری که در آن همه چیز بخوبی تحول و تکامل پیدا میکند، بوجود آمده . در صورتیکه اصلاح متن اول از روی حکایتی که بعد می‌آید (صفحه ۱۵۲۴ س ۵۱۸، ۵۱) باسانی میسر بود . شاید بتوان این نکته را بحساب آورد که قطعه اول چون پیشکوئی است، عمدها مفصل بیان شده است . شاید همین بیتها جزو آن بیت‌هایی هستند که فردوسی را ادار ساختند درباره دقیقی سخت قضاوت کند، ممکن است در اصل بجای «کلاه» سلاحی دیگر بوده باشد.^۴

۱- از تعریفات بی‌اهمیت صرف نظر میکنم.

۲- نمیدانم که «افگنندن» یا «فگنندن» یا «فگنده» باید تلفظ شود . دریک متن جدید بهودی «فگنده» نوشته شده است وغیره ، بالک تازی و این بالاخره صحیح است .

۳- در نسخه لیدن این بیت بدین صورت آمده :

نکونامش اندرنوشه شود .	سرانجام در چنگ کشته شود
------------------------	-------------------------

۴- در نامه زریران گرامی کرت درخش را از این جهت بدندان می‌گیرد که با هر دو دست بتواند بجنگد .

در هر حال ، تکرار میکنم : متن معمولی نسخه دوم استراسبورگ، اگر بقلم خود شاعر
باشد، بقع خود شاعر است. اما لازم نیست که بهترین متن ، متن اصلی بوده باشد.

۵۶. ۸ اساساً فناوت کاملاً استیک نباید میزان و مأخذی برای بحث و مطالعه
انتقادی متن قرار د گیرد . فردوسی شاعر بزرگی بود ، اما نمیتوانست از تحت تأثیر
ذوق و سلیقه زمان و کشور خود خارج شود . ما که فرصت خوبی بیشتری داریم ذوق
خود را با آثار هنری ملل و زمانهای مختلف پروردش دهیم ، اگر خوب کار کنیم ،
تا اندیشهای میتوانیم موفق شویم. حتی برای روکردن که عمیقاً در روح ادبیات
ایران نفوذ کرده بود ، این یادآوری میتوانست مفید و معتبر بوده باشد ، مطالعات
بسیار لطیف و دانشمندانه او در باره قسمت اول چاپ مهل ، اگر چه بسیار موجب
پیشرفت انتقاد و تسهیل فهم این قسمت شاهنامه شده است ^۱ ، اما کم اتفاق نیفتاده که
او بعضی ابیات و بعضی قطعات کامل را، بدلیل آنکه مورد پسند او قرار نگرفته اند، جعلی
تشخیص داده است.

مثال میگوید : «از این گذشته من بیت های ۲۶-۲۹ (ص ۶۳، بیت ۲۹۲۶)
را جعلی میدام . کلیه این گونه بیت ها که برای شمردن هدایای باشکوه گفته شده
در منظومه تکرار میشود و عده زیادی از آنها در هم و بر هم در یکجا متراکم هستند ،
نظیر ابیات نیبلونگن در وصف لباسهای مجلل جعلی هستند » ^۱ ، « این راهم
تذکر میدهم که بیشتر و بی لطف ترین قسمت های اضافی شاهنامه همین توصیفات شکوه
وجلال است ، نظیر شرح لباس های مجلل در نیبلونگن ما . » (همان کتاب ص ۳۱۱)
اما این بیت با دو بیت دیگر آن جزو آن وصله های مجلل ناجود توصیفات بی معنی
است که همه جا با احترام شاعر باید حذف و یا اقلاف را موشود . و آنوقت باز به

۱- اگر چه در علم انتقاد لغات همیشه مهارت بخارج داده ، اما امروز فقط مددودی از آنچه
او گفته مورد تصدیق است .

پیلویکن اشاره میشود (همان کتاب ۱۰، ۱۹۰) بدینظریق جداً بحذف اینگوئه بیت ها میپردازد. اما ما باید بیش از این نظر کر کنیم و از او پیروی نکنیم، زیرا هیچگونه ضمانتی نداریم که شاعر اینگوئه تشریفات را که در آن شکوموجلال و دلاری دنیای گذشته را بطرز مهیجی جلوه گر میساخته و بطور یقین مورد پسند معاصرین او نیز بوده، نمی پسند بدماست. روککرت اغلب بدون هیچگونه استنادی بروایات، سرونه منظومه را میزند. اگر ما بیت های ۱۱۶ تا ۱۲۴ را در صفحه ۴۰ حذف میکردیم، ضرر گرانی عاید ما نمیشد، اما یاد آوری از گاو پر ما به که میباشتی فریدون را شیر بدهد، یکبار دیگر در این مورد مفید بود، بعلاوه با این جملات روککرت نیز باید توجه کرد: «اما تمام این قسمت از بیت [۱۵۹] تا [۱۶۱] ۵۵۷، خسته کننده والحاقي است و باید حذف شود.»، «تمام این بیت [ب ۹۲۰ ص ۵۵۸] ارزش زیادی ندارد، نظیر کلیه بیت هایی که در آن مثل این چیز «دوستان»، با «دوستان»، «فایده بسته» میشود. بنظر میآید که این هارا یکنفر که از گلوگیامزیاد خوش میآمده ملوث کرده است.» این جملات نیز مشخص هستند: « فقط حیف که نمیتوان با اقامه دلائل گفت که بیت های [ص ۱۴۰ بیت ۲۱۲ تا ص ۱۴۵ بیت ۳۰۴] و بسیاری از بیت های دیگر نظیر آن از شاعر نیست، تمام این مطالب نی معنی از بیت ۲۱۲ شروع و نا بیت ۳۰۴ ادامه میباشد. اگر تمام این بیت ها را حذف کنیم، بیت ۲۱۱ بخوبی با بیت ۳۰۵ جور در میباشد. باسانی میتوان درک کرد که بجهه دلیل این قسمت الحاق شده است: مقصود آوردن شاه است بروی صحنه، در صورتی که در حقیقت بیفایده است.» بنابراین ابتدا تأسف میخورد از اینکه دلیل کافی برای حذف ندارد، با وجود این آن قسمت را حذف میکند. البته اگر تمام این قسمت را حذف میکردیم، اهمیتی نداشت، اما عقیده من براین است که در نظر شاعر مهم بود که ارتباط مابین زال حوان و شهر بارش را لزمان ابتدا واضح جلوه گر سازد، چونکه زال زد بزودی پس از این قصبه شهر بار خود را در انر ارتباطی که با خانواده ضحاک دارد خشمگین میکند. مگرنه تمام تکامل حوادث در تقریباً نیمی از شاهنامه معتبرتی بروقاداری شاهان زیر دست

بستان است به شاهنشاه.^۱ به حذف ایات توسط روکارت میشود در بعضی موارد ایراد قابل گرفت، در صورتیکه در موارد دیگر آنجاییکه بیت‌های منفرد و یا چند بیت مختصر حذف شده است، باید گفت که بدکاری نکرده است. اگر میخواستیم از راهی که روکارت رفقه برویم و با اطمینان قاطع ذوق سلیم تمام شاهنامه را اصلاح کنیم، آنوقت مخصوصاً در قسمت تاریخ ساسانیان بسیاری از ایات را اجباراً حذف میکردیم و تعداد تمام بیت‌های شاهنامه به ۳۰ هزار نزد میکرد. آری حق این بود که مصحح دوم بسیاری از بیت‌ها را حذف کنیم (رجوع شود به ص ۱۱۸). توجه بیک نکته کاملاً ظاهری ولی ضروری که ما باید از عدد ۶۰ هزار بیت که خود شاهر ذکر کرده، چندان دور شویم، ما را وادار میکند که از حذف زیاد خودداری کنیم.

البته فقط لدره ممکن است که ما بعدم صحبت سوءظن‌هائی که در باره ایات داشته‌ایم، از این راه بی پیریم که عین مطالب آن ایات مورد سوءظن را در کتاب تویستند دیگری که نظیر داستان را نقل کرده است، باییم، مثلاً دوست من لادوثر در سال ۱۸۷۵ نه بیت‌ها کان من^۲ ۱۱۳، ۱۳۴ را که مهل نیز قبل از حذف کرده بود، قطعاً جعلی داشته بود. در صورتیکه اصلت این بیت‌ها در اثر متن آسوری دومنان اسکنند^۳ که اخیراً کشف شده است، تضمین میشود. علت حذف در چند سخه

۱- در انتیاز کوهچک لسانی دلیل قلمت این قطعه است که از اینها گذشته خواص چندی ندارد.
 ۲) در بیت ۲۴ «مر آن» بجای «آن» خالص (در حالت فاعلی) آمده، همچنانکه «مر» گاهی در شاهنامه و اساساً در ادبیات قدیمی بهمنای فاعلی و مفعولی (بدون «را») متعاقب آن) می‌آید، متنها فقط قبل از فسایر اشاره (نها استثنای مطمئنی که من از آن اطلاع دارم این بیت است: گرفته مزیکد گر در گنار (ص ۹۳۱ ب ۱۰۶) که در آن پکد گر پکنوج پسیر تلقن شده است) ۲) در بیت ۲۵۰ آورد من، بهای «آوردیم» بهمنای «آوردنی مراد». مگر اینکه طبق آنچه در ۷۵ گفته شده بعینده مهل «آوردیم» باید خوانده شود. - قافیه غلط شهر؛ بهر در بیت ۲۳۹ نهایه دلیل سوءظن ماهشود. این بیت را باید طبق نسخه لهن «او آهند» (با او فرمند) زیرا خوانده.

فایه‌های گاو : تاو^۱ و گاو و چکاو است که حروف روی در آنها مکرر شده است. همچنین اصالت ابیاتی (م ۱۳۵۴، ۹-۱۱)^۲ که مهل حذف کرد و لاندو نیز در سال ۱۹۰۲ آنها را جعلی دانسته در کتاب دینوری ص ۴۰^۳ به ثبوت رسیده است . بعلاوه اینجا انسان منتظر متن نامه ارسسطونیز است^۴

اینک ما میخواهیم در باره چند موردی صحبت کنیم که بدون شک بعداً الحاق شده‌اند . مثلاً ع ۳۶ بیت ص ۱۰۹ اوذیل ۱۱ که لومسدن و ماکان آورده و در نسخه‌های استراسبورگولیدن نیز حذف شده‌اند . بر حسب ظاهر همه چیز این ابیات مارا بیاد فردوسی میاندازد ، اما واضح و روشن است که آنها تقليد بی معنائی از ابیات فردوسی هستند . قطعه‌ای که در آن پیکار گر شاسب با یلی با اسم شیرو یا شیروی شرح داده میشود ، البته از نظیر همان کار خاندای درآمده که در آن قطعه مفصل تر پیکار رستم با کوک (رجوع شود به ص ۱۳۲ کتاب ذیل ۳) ساخته شده است . ظاهراً روکر کرت قابل ندانسته و این زحمت را بخود نداده است که جعلی بودن این ماجرا را مخصوصاً یادآوری کند . اگر میخواستیم در جزئیات دقت کنیم ، میتوانستیم با این نکته ایراد بگیریم که در بیت ۷ شیر بخطا با زریز قافیه بسته شده و کلمه خاور که نزد فردوسی همیشه معنای «مغرب» دارد^۵ بجای شمال و یا حتی «شرق» (بیت ۱۸) بکار رفته . اما ممکن است که این خطاب را مؤلف این قطعه مرتکب نشده باشد . در هر حال در جعلی بودن این قطعه حرفی نیست .

اما باید توجه داشت که این اشتباهات زنده در قطعه دیگری که بلاشك جعلی

۱- در نسخه لیدن و نسخه‌های استراسبورگ بیت اول چنین است «... گاو ز لشکر گزین کرد مردان تاو» در این نسخه‌ها فقط این بیت هست .

۲- رجوع شود به *Beiträge zur Geschichte des Alexanderromans*، ص ۱۴ مؤلف .

۳- بعلاوه نمیخواهم ادعای کنم که دیگر هیچ عیب و نقصی ندارد . این بیت‌ها در نسخه لیدن و نسخه دوم استراسبورگ حذف شده‌اند ، اما بعلاوه دو بیت دیگر که خوب نیستند ، در نسخه اول استراسبورگ وجود دارند .

۴- رجوع شود به ترجمه طبری مؤلف بزبان آلمانی ص ۱۱۵ و ذیل آن و رجوع شود به این خرداد به ص ۷۳ چاپ De Goeje شک و شبکه در استعمال این نام‌های قدیمی جهات اصلی از اینجانشی شده است که در اثر استعمال مترادفات عربی آنها ، از زبان مکالمه معمول رانده شده‌اند .

^۱ بروخیم ج ۷ ذیل ص ۱۹۰۸

است و روککرت مخصوصاً آنها را مطرد کرده و در آن دو نسخه دیگر هم حذف شده بیش آمده است. و آن قطعه ۲۶ بیتی است که در آن مفصل اشرح و رود کاووس به شهر مفتح داده شده است (ص ۳۲۷، ذیل ۱۲). در بیت ۱۳ خاوران بمعنای «شرق»، آمده و آنهم در قافیه، و در بیت ۲۲ سپید بخطا با پدیده قافیه بسته شده. این اشتباه در قافیه مخصوصاً از این لحاظ بیشتر زنده است که در مورد کلمات معمولی که برای قافیه بتن هم بندرت استعمال نمی‌شود، رخ داده است. بعلاوه چند اصطلاح مشکوک عربی جلب توجه می‌کند از قبیل مراد (بیت ۱۶)، فدا (بیت ۲۱)، وقت^۱ و سودا (هر دو در بیت ۲۶) اگر تمام این قسمت که کاملاً عاری از هر گونه رنك و صیقل است از اصطلاحات معمولی شاهنامه بدون اینکه جاعل بخود زحمتی داده باشد جمع آوری نشده بود، با این جزئیات نمیتوانستیم جملی بودن آنرا ثابت کنیم. چونکه نمیتوانستیم فرض کنیم که این اشتباهات بعداً دخ داده است.

آن ۵۴ بیتی که ماکان (ص ۳۲ و بعد) فقط با علامت ستاره منتهی با چند تغییر در کتاب خود آورده و در جاپ آموزندۀ شیر مرد (ص ۴۵۷، ذیل ۵) هم دیده می‌شود، وضع دیگری دارد. در این قطعه چندین کلمه عربی دیده می‌شود که تصور آنها در منظومة فردوسی بسدواری میسر است و بعضی از این کلمات ترکیبی هستند همانند زوفنون (بیت ۱۳)، فتح حصار (بیت ۵۳) که خود مؤلف برگزیده است، این‌ها برای تمام قطعه حائز اهمیت است. بعلاوه تکرار حرف ماقبل روی در قافیه نیز دیده می‌شود. و آن قافیه بیاد با زیاد (بیت ۹) و قافیه راد باز بیاد (بیت ۲۴) است که لااقل در پابان قرن چهاردهم امکان پذیر بوده است.^۲

- ۱- شکی نہست در اینکه وقت، اقلاً حالاً، در جاهای دیگر هم در شاهنامه دیده می‌شود.
- ۲- یک چنین قافیه‌ای نیز در قطعه‌ای که توسط ماکان (نه ابتدا توسط مهل) حذف شده وجود دارد و آن قافیه رد و خرد است، این قطعه را لومسان در چاپ خود ۲۲۵ و مابعد پس از ۱۱۸، ۲۵۳ آورده است. بهجای رد نمیتوان راد فارسی گذاشت، چونکه این چنین صفتی به رسم داده نشده است. روککرت این کار را کرده بود تا این بیت هارا از چنک فراموشی نجات دهد. منظور مؤلف از ساختن این قطعه این بود که هیل رسم را که بزرگترین هیل او از بعضی لحاظ بشمار می‌رود، جلوه گرسازد. سنک آسها ملاح مناسیب برای شهطان است. اما شاعر اورا بدون ملاح بجنگ و امیدارد، بیت ۱۱۸ نیز باید حلف شود، در نسخه های پترسپورلکولیدن و استراسبورگ نیز وجود ندارد.

همچنین کلمه «می»، که فردوسی همیشه از استعمال آن پرهیز دارد با بحث آرا استعمال میکند، چهار بار بکار برده شده است (دو بار در بیت ۱۲ و دو بار در بیت ۱۹) و اگر ما دلیل دیگری برای اثبات جعلی بودن این بیت‌ها غیرازآنکه موضوع این قطعه شک زیادی در اسان تولید میکند. لازم داشتیم، همین تکرار استعمال «می» دلیل کافی بود.

بعضی از بیت‌های که مهل در ص ۳۶۳ ذیل ۱۰ و ۳۶۵ ذیل ۴ (م ص ۲۶۶ و بعد)^۱ حذف کرده است، نسبه زیبا بسته، بطوریکه روکارت مایل بوده است آنها را اصل نصور کند. اما این کیفیت که ماکان آنها را نیز با علامت ستاره چلپ کرده است، میرساند که از لحاظ متن نسخه‌های موجود نمیتوان با آنها اطمینان کامل داشت (البته از روی نسخه اساس لومسدن)، چنانکه در دو نسخه من نیز افتاده است: وضع لبۀ ناقص افسانه اصلی کتاب یکنفر مرد جدی را وادر کرده است نقش را که بنظرش رسیده است، رفع کند. اگر در جزئیات آن دقت کنیم، چند کلمه عربی جلب دفت ما را میکند، مانند عاقل (ص ۳۶۴ بیت ۷)، رخصت (ص ۳۶۴ بیت ۱۱ و ۳۶۶ بیت ۱۲) و باب (ص ۳۶۵ ذیل ۴ بیت ۴). بعلاوه کلمات «مر پای او» (ص ۳۶۵ بیت ۱۰) هم دبله میشود. «مر» بدون لفظ «را» که متعاقب آن باید، بطور یقین یکی از کلمات منسخ انشای قدیمی است که عمداً استعمال شده‌اما برخلاف استعمال حقیقی قدیمی آن^۱ قبل از یک فاعل بکار برده شده است. همچنین «می» در تعبیر «که گردی»، (ص ۳۶۶ بیت ۱۳) با اسلوب فردوسی مطابقت نمینماید. بالاخره در این قسمت نیز بکبار می‌جایی همی استعمال شده است (ص ۳۶۵ ذیل ۳ بیت ۲).

با وجود اینکه ده بیت ص ۶۱۳ ذیل ۸ (م ص ۴۰ و بعد) در نسخه لیدن نیز موجود است (در آنجا پس از بیت ۱۶۴۷ نوشته شده)، اما در جعلی بودن آن بهیچوجه نمیتوان شک کرد، در آنجا نیز کلمات عربی یک جزء عده از تمام این ده بیت بشمار می‌روند، ولی آنکه بجای تعبیر «مثل قمر»، که پیش از همه مورد سوء ظن

۱- رجوع شود به ص ۱۶۰ ذیل ۱

۱ ص ۳۶۶ ج ۲ - چاپ هروخیم در ذیل صفحه

است، در نسخه لیدن «چون دو قمر» ضبط شده است. فقط از لحاظ اینکه کلمات اصل بیت ۱۶۳۶ «که خورشید را گشت ناهید جفت» مفصل تریمان میشوند و سه بار بشکل «چون عاه و خور» و یا بشکل «خور و ماه» باهم تکرار میشوند (بیت ۱۰، ۲۰، ۱) باید بلاشرط این بیت‌ها را جملی دانست. برای نویسنده‌گان زمانهای بعد لذت‌بخش بوده است که زیبائی محبوب را با سلوب دوره‌خودشان شرح بدھند، در نسخه استراسبورگ این بیت‌ها افتداده است.

افسانه دستگیر شدن افراسیاب ص ۱۳۸۶ و بعد (بیت ۲۳۳۸ تا ۲۲۹۰) بعد زیادی تحریف شده است. مهل بخوبی آنها را از هم جدا کرده و متن کتاب او کاملاً با نسخه پترسبورگ مطابقت نمی‌نماید. بیت ۲۲۴۵ در کتاب او از روی حق پیش از بیت ۲۲۴۳ آمده و بیت ۲۲۴۴ حذف شده است. در نسخه‌های پترسبورگ، لیدن و استراسبورگ نیز همین طور است. فولرس نمی‌باشد متن ماکان را در اینجا تجدید کند. نجدید بیت ۲۲۵۵ که وصل وربط را برهم میزند، بدرجات بی‌مناسب تراست. این بیت در سه نسخه دیگر نیز موجود نیست، بیت بعد در چاپ مهل نیست. والبته در نسخه‌های پترسبورگ و استراسبورگ نیز حق حذف شده است. (در نسخه لیدن بطور نامناسبی پیش از بیت ۲۲۵۳ آمده است) شکایت افراسیاب در متن مهل و نیز در نسخه‌های پترسبورگ و استراسبورگ بطرز مناسبی شرح داده شده است. قطعه مفصل ص ۱۳۸۷ ذیل ۶ که در نسخه لیدن تقریباً کاملاً با چاپ ماکان (ص ۹۸۷ و بعد) مطابقت نمی‌نماید، پیداست که العاقی است، منظور از العاق این بیت این بوده است که با کلمات اصل «که زارا» ربط داده شود. گفته از این مطالب با طول و تفصیل این نطق و نیز اینکه شاه مغلوب بیانات خود را با یک چنین دعای دینی شروع می‌کند، مورد سوء ظن است. منظور از دو بیت اولی (که در نسخه لیدن در این مورد حذف شده، اما بیت دومی آن پس از بیت ۲۲۶۳ آمده است) این است که چگونه هومینتوالست همه چیز را دقیقاً بشنوند بعلاوه در اینجا برخلاف قواعد قدیسی زبان کلمه «بخشای» بجای «بخش» استعمال شده است^۱ و نیز باین قطعه شکایت در چاپ ماکان و در نسخه

لیدن هر یک ۶۰ بیت دیگر اضافه شده که فقط سه بیت آنها در هر دو متن مشترک است. بعضی از این بیتها را ممکن است که فردوسی سروده باشد. اما تمام آن نسبتاًولد بقلم او باشد. ذیرا که خیلی با طول و تفصیل نگاشته شده است. اینگونه موارد مخصوصاً محرک بوده است که سواد برداران مطالب کتاب را با اشاره خود تکمیل کنند. بیت‌های زیبائی که در چاپ ماکان پس از بیت ۲۲۸ آمده و در آن افراسیاب میخواهد هوم را راجع به شخصیت خود فریب دهد، بدینختانه طوری در نسخه‌ها موجود بیست که اطمینان بخش بوده و بتوان آنها را اصیل پنداشت^۱ آنچه ماکان در این فصل اضافه بر مهل آورده بسیار مورد سوء ظن است؛ بیش از آنها اضافاتی که در نسخه‌های لیدن و استراسبورگ موجود است، بنظر ما مشکوک می‌باشد. مهل فصل بزرگی را که در چاپ ماکان (ص ۹۹۶ م ۱۳ تا ص ۱۰۰۶ م ۱۵) ضبط شده و در چاپ‌های شرق زمینی نیز موجود است، بحق حذف کرده است. راست است که مطابق گفته فولرس سبک بیان آن «کاملاً» متباین با اسلوب شاهتمانه نیست (ص ۱۴۰۰ ذیل)، اما تمام این قسم مفصل و ملال آور بنظر آمده و با دقت بیشتری می‌بینیم که وصل و ربط و قایع را نیز برهم می‌زند. بکثر از زمانهای بعد حظ میبرد از اینکه شرح دهد چگونه بعد از مرگ افراسیاب صلح بین ایران و توران بطریزیائی بوجود آمد.

آخرین فصل راجع به شاهی‌کسری (م ص ۱۷۸۹ تا ص ۱۷۹۱) ^۱ که در چاپ مهل حذف شده است با خاتمه صحیح فصل پیش از آن تطبیق نمی‌کند، و ظاهرآ جعلی است. اما از طرفی نیز ممکن است که خود شاعر بعدها برای نشان دادن صحت عقیده دینی خود اضافه کرده باشد.

در باره خاتمه افسانه کیخسرو (ص ۱۴۴۳ بیت ۳۱۷۵ و بعد) مخصوصاً راجع به بیتها آخر آن (از بیت ۳۱۸۵) مابکلی مشکوک هستیم. متن‌های تمام مأخذ هایی

۱- فولرس از این جهت بیت ۱۲۸۰ را حاکی از یک ضد و نقیض میداند، که «کیم» را موضع اینکه «کیم» (که هستم) بخواند «کیم» (که هستم) خوانده است. «من شاهم» در این مورد بسیار نامناسب است و قطعاً این مطلب را فردوسی به شکل دیگری ادا نمیکرده است.

که من با آنها آشنا هستم؛ مانند مَاکَان، مِهْل، نسخه‌های لِيْدَن و استراسبورگ همه باهم متفاوت هستند و به هیچیک از این روایات نمیتوان کاملاً اطمینان کرد، اینکه چاپ آموزنده شیر مرد اینجا نیز مانند موارد دیگر با چاپ مَاکَان تطبیق میکند، قابل اهمیت نیست.

۵۷ من خیلی بیش از این میتوانستم نشان بدهم که شاهنامه چگونه تعریف شده است، ولو آنکه مطابق همین نمونه‌های مذکور موارد حتی الامکان یقین را اسم برده‌ام، اما میترسم که آنچه هم از این نوع ذکر کرده‌ام، برای خوانندگان زیاد باشد اما اگر میخواستم صورت نسبه جامعی از تبدیلاتی که در متن بیت‌های مجزا رخ داده است، تهیه کنم، میبایستی بدرجات بیش از این کلام را اطناب داده باشم. فقط یادآوری میکنم که سواد برداران از همان زمانهای پیشین شروع کرده‌اند که بجای اصطلاحات غیرمعمولی و آنها یکیکه آنها نمیشناخته‌اند، اصطلاحات معمولی گذاشته و جمله پندهای مشکل را با جمله‌های سلیس‌تر عوض کنند^۱ بیت ۳۴۲ ص ۴۲۱ که لومسن در ضمیمه کتاب خود (ص ۲۸) یازده صورت مختلف از آن آورده است، بنابر قرائتن اصل مصرع دوم آن همان صورتی که او مسن در متن آورده است (ص ۴۴۲)، داشته بوده است، «بکی جام چون خون کبتر نبید»، چون کلمه کبتر (باکوترا) را نمیشناختند و یا پسلیقه آنها خوش نمی‌بامد، و بعلاوه چون جمله بندی آن برای آنها مشکل بود، از این جهت آنرا باینصورت درآوردند. «بعامی جو خون کبوتر نبید» (در چاپ مهل اینطور ضبط شده است) با اینکه یک «جام زرین»^۲ درست کرده و یا اینکه یک کلمه عربی داخل بیت کرده، عامی به بزرگی حوض^۳ و یا حوض کوچک^۴ خوانده‌ند. علت تغییر بیت ۵۰ در ص ۲۱۶ که لومسن در ضمیمه (ص

۱- لومسن در ضمیمه ص ۹ آنچه لعل اختلاف معن‌ها با یکدیگر بحق این دلائل را ملک کرد نیز می‌آورد.

۲- در نظرس و نسخه لیدن و در بعضی جاهای دیگر اینطور آمده است.

۳- در نسخه استراسبورگ: چون حوض

۴- هنرا هر متن نسخه‌ای که در کتاب لومسن از آن ذکر نهسته. امن جو شخصی هر نهاده

۱۵) ۲۶ صورت مختلف آنرا ذکر میکند (دو صورت دیگر بنا بر نسخه هایی که در دست من است با آن اضافه میشود) اینستکه کلمه «ویک»^۱ را تفهمیده اند بیت ۷۸ در ص ۱۴۹۹ در نسخه های پترسبورگ لیدن و نسخه اول استراسبورگ^۲ باین صورت که بطور یقین صحیح است، نگاشته شده است، «بکیرید پند از نهم زردشت»، کلمه نهم (به فتح قا) در این وصل وربط بنظر آنها غریب آمد، ازاین جهت آفراتغیر داده و باین صورت «بکه ره زردشت»، (درچاپها) و نیا حتی باین صورت «پند اردنه زردشت»، (نسخه لیدن) در آوردند. — در ص ۱۳۸۷ بجای «کاف» یا «هنگ» مکرر کلمه معمولی (عربی) غاراستعمال شده است. بیت ۲۲۴۶ در نسخه پترسبورگ هم بهمین شکل آمده است. بطوریکه هودن در کتاب: «اصول لغت شناسی زبان فارسی جدید»^۳ ثابت میکند (ص ۲۴۱) در بیت ۹۵ ص ۶ بجای کلمه ای که ما امروز آنرا «پیغمبرت» میخوانیم در اصل «وخشور خود»^۴ بوده است — هولرس در فرهنگ خود ج ۱ ص ۵۳۰ از روی فرهنگ شعوری بیت ۴۴۷۶ ص ۳۷۷ را باین شکل ضبط میکند.

«پرندوش زین جن سواری گذشت

که لرزید زوس بسر بومودشت.»

در این بیت اقا متن مصرع اول صحیح تر از متن های ماست که در آنها از طرفی مصرع دوم صحیح تر است، کلمه «جن» (به فتح ج) را بمعنای طرف تفهمیدند و بجای «زین جن»، «برمن» و «باشب بر» (مطابق نسخه لیدن) گذاشتند. در نسخه استراسبورگ کلمه مشکل «پرندوش» نیز حذف شده و این بیت، با یک غلط عمدی که عبارت از اشتباه «بر، با، بر»، (فتح ب و کسر را) است، باین شکل درآمده. (سواری براندوبر ما گذشت.)

- ۱- بنابر کتاب اسلی ص ۶۷ بر ما یقین میشود که این همان کلمه عربی «ونیکه» که در حقیقت معنای آن «وای برتوه» است بوده و بعدها بمعنای «اری اری» استعمال شده است.
- ۲- در نسخه دیگر استراسبورگ این بیت حذف شده است.
- ۳- در نسخه پترسبورگ بعدها بدست شخص دیگری اضافه شده است.

مطابق فرهنگ‌ها مقدار زیادی پیش‌های دیگر با اصطلاحات نایابی که در متن‌های ما حذف شده و جاهای آنها نیز هنوز پیدا نشده است، در شاهنامه وجود داشته است؛ زیرا که اگر اینکونه بیت‌ها یک صفت مشخصی داشته باشند، نمیتوان آنها را در شاهنامه با حجم بزرگی که دارد، پیدا کرد. از جمله رجوع شود به فرهنگ فولرس ج ۲۰۰ در تحت کلمه «کنگ»، (کینگ؟) که ظاهرآ بمعنای «مرد زورمند» است^۱ و رجوع شود به ج ۲۰۳ در تحت کلمه «سامان» که بمعنای مخصوص «گروهی از جنگجویان»^۲ پکار رفته است. استعمال کلماتیکه تصور نمی‌رود که اشخاص با آنها قبل از قرن ۱۳ آشنا بوده باشند بجای نامهای قبائل و امام یا نامهای جغرافیائی، نوع مخصوصی بشمار میرود، مانند قبچاق بجای فوجفار (که بنا بر حدس قوی همان فشغار است) (ص ۱۳۸۱ بیت ۴۱۴۳)

۵۸ لومسن در موردی که قبل از آن اشاره شد (خمیمه ص ۴) اظهار عقیده می‌کند که یکی از دلائل اختلافات عمدۀ متن‌های شاهنامه اینست که از روی بعضی از قسمت‌های کتاب، قبل از آنکه تمام آن نگارش یافته بوده باشد و یا آنکه از روی تمام کتاب قبل از آنکه شاعر پس از چندین سال کز با آخرین قالب در آورده باشد، سعاد برداشته شده است. اکنون البته باید بیانات تویفل را که نیز مردی بسیار عالم و صاحب احساسات لطیف است جداً در نظر گرفت که می‌گوید: « من کمتر دیوانهای شاعران فارسی دلو آمکه اصلاحات و اتفاقاتی که در آن شده است، بمنتها درجه کم باشد، دیده‌ام که بواسطه تباين جالب توجه بعضی کلمات منفرد با یکدیگر و یا حتی بسبب حذف و اضافه و تغییر بیتها و یا چندین بیت مربوط یکدیگر، این فکر برای من پیدا نشده باشد که شاعر کتاب خود را چندین بار بازدید و اصلاح کرده است؛ معهذا در صورتیکه شاعر صریحاً ما را متوجه این اصلاحات نکرده باشد (و اگر

۱- معنای بهتر آن مردی با قدرت جوانی و یا «جوانمرد» است. رجوع شود به هورن در کتاب اسلی ص ۷۷ و این سند قدیمی بر آنچه فولرس از مدعی اقتباس کرده است، اضافه می‌شود.

۲- بطوریکه در پیش مکرر اشاره شد در کتاب لغت شاهنامه مهد القادر بقدادی بیت‌های شاهنامه نسبتاً فراران است.

هم کرده پاشد، شک بالتبه فیلم در آن موجود است) باید پرمیز کنیم از اینکه شتاب نموده و یا فرض امکان انتخاب بک چنین طریقه - که بدینختانه فقط از شاعران ایرانی برمیابد - راه نهیه بک متن قابلی را با درنظر گرفتن اختصاصات شاعر از روی فهم و با دقت و با انتخاب از تمام^۱ نسخه های موجود بر خود مسدود کنیم.^۲ اما خود فردوسی در خاصه نسبه بطور صريح اظهار میکند که از روی کتاب او قبل از اتمام آن سولاد برداشته شده است. از بعضی اشاره های او نیز برمیابد که مدت‌ها مشغول تصحیح و اصلاح آن بوده است. و بالاخره ختم مقال یکی از نسخه ها که در آن کتاب تقدیم احمد خان لنجانی شده و از سال ۹۹۹ میلادی باقیمانده است و ما در پیش چندین بار آن اشاره کردیم، دلیل معتبری است برای اینکه مسکن است که چندین صورت اصیل از منظومه موجود بوده باشد. با وجود این باز باید تصدیق کرد که با قبول این فرض نیز پیدا بش صورت های بدلت که از جزویات دیگر غایب شود بنتظر ما غریب میابد. زیرا که تطبیق نسبه کامل متن ها با یکدیگر مخصوصاً در قسمتی که شاعر راجع بشرح زندگانی شخص خود نگاشته است، نشان میدهد که ظاهر اهمام آنها اساساً از روی بک مأخذ سواد برداشته شده‌اند. اما در بک مورد بعقیده من میباشند هردو صورت مختلف بک ماجرا که برای ما باقیمانده است، اصیل باشد. منظور من مورد ذیل است (ص ۲۹۰ بیت ۱۵۰ تا ص ۲۷۹ بیت ۲۷۹). از این قسمت لوگون (ص ۳۸۰ و بعد) ابتداء متن ۱۲۲ بیت را از روی ۲۰ نسخه نقل کرده و از این بیت‌ها ۱۳۶ بیت که مکان (ص ۲۱۵) آنها را با ستاره علامت گذارده است، بطور یقین جعلی هستند^۳ این قسمت در جاپ فولرس ۱۳ بیت، در نسخه استراسبورگ

۱ - از لفظ «تمام» مخصوصاً در هاره شامر ان مرغوب فارسی زبان باید صرف نظر کرده، هرای آنکه مطلع نسخه های زیاد بوده و اغلب نسخه های نیز بی قدر و قیمت هستند. آنوقت تازه درباره کتابی پیجم شاهنامه میتوانستم.

۲ - در انتهای آن نیز بک قافیه فلسط آمده است رود ها بروند هستند.

۵۹۷ و دز نسخه لیدن ۹۲ بیت ذارد، پس از این متن (پس از بیت ۲۷۰) در کتاب لومسدن یک متن دیگر ۵۰ بیتی از روی ۲ نسخه قدیمی نقل شده که بنا بر تمام قرائن له مختصر قسمت اولی بوده و نه ممکن است که بعدها در اثر اضافه با آن بوجود آمده باشد. این ذوصورت افسانه گاهی از لحاظ موضوع نیز باهم اختلاف دارد. این اختلاف در افسانه طویل‌تر عبارت از اینست که رستم پادشاه قازه را فقط پس از یک جنگ شدیدی با پیشقاولان دشمن میتواند به لشکر گاه برساند. من میل دارم فرض کنم که افسانه مختصر تر قدیمی‌تر بوده و شاعر آنرا بعدها به افسانه طویل‌تر اضافه کرده است^۱ بطور یقین اینگونه موارد در نسخه‌های ما مبکر ردیده نمیشود و بندرت ممکن است که در صورت وجود اختلاف در فرائت بیتها و یا در صورت اضافه و تقصی در نسخه‌های مختلف قبول کرد که هر دو اصیل هستند، ولو آنکه برای ما راحت‌تر است و در صورت ظهور دو نسخه بدل خوب از این راه میتوانیم از تشخیص قطعی چشم پوشی کنیم.

۵۹۸ . اشکالی که در اثر اختلاف عمده متن‌ها مواجه ما میشود، میتوان گفت تاحدی مرتفع میگردید، اگر نسخه اتقادی که در سال ۸۲۹ هـ (۱۴۲۶ م) بفرمان باستانفرخان درست شده است، و یا افلا سواد خوبی از آن در دست ما بود^۲ اما بعقیده من خیلی جای تأسف نیست که از این نسخه‌ای که میگویند «مقابله شده» هیچ اثری نمانده است. چنگوشه ممکن است که در آن زمان ادبیان ایرانی - زیرا که فقط آنها میتوانستند مأمور این امر بشوند، مگر اینکه اصولاً سواد بردار ساده‌ای بوده باشند - از عهدۀ یک چنین کار مهمی که کاملاً مربوط به زبان شناسی است و تا اندازه‌ای اتقادی هم باید باشد، برایند. از مقدمه‌ای که بطور یقین کاملاً مربوط باشند

۱- بیتها ۲۵۲ تا ۲۵۴ ص ۲۹۶ را که در نسخه لیدن نیز حذف شده است، مشکل میتوان اصیل پنداشت.

۲- رجوع شود به لومسدن، مقدمه ص ۷

۱ از اصلاح و تدوین باستانفری شاهنامه دو نسخه در تهران موجود است که هردو در زمان خود باستانفر و با مر او نوشته شده، یکی از آنها در کتابخانه سلطنتی است و دیگری در نصرف حاجی حسین آقا ملک التجار.

متن نیست ، میتوانیم بفهمیم که معیزان فراست انتقادی این مردم تا جهه اندمازه بوده است و لوآنکه آنها لز چند نسخه بسیار قدیمی استفاده کرده باشند . در هر حال کاملاً بحید بمنظور میآید که آنها بطریقی که ما میتوانیم آنرا عملی بنامیم ، رفتار کرده بوده باشند . بحث در متن های شاعران فارسی بهبیجوجه با آن توجه و دقیقی که صرف و خود افغان عرب نسبت بادیات زمان جاهلیت - ولوآنکه مدتها بعد - مبذول داشته اند ، بعمل نیامده است ، صرف نظر از اینکه ما بتوانیم در دربار تیموریان اشخاصی هایند لریستو قافی . زنودوت و یا اریستارخ^۱ نصور کنیم . اصل مطلب از این تقریباً میباشد بوده بشد که به شاه نسخه ای که استادانه نگارش یافته و دارای تزیینات و نقاشی های بسیار غایی بوده است ، تقدیم شده است ، که درباره آن این کلمات کاملاً صدق میکند «نسخه معتبر و خوش خط و بسیار غلط» . اینکونه نسخه ها در کتابخانه های شاهان بسیار فراوان است^۲ (لو مسدن ضمیمه ص ۵)

۴۰۶ . بحضوریکه مشاهده میشود انتقاد متن شاهنامه کار بسیار مشکلی است . تنها دلیلی کوچک ما این فکر است که تغیر شکل متن ها بدست نسخه پردازان یک منحله دیگری در تکامل تدریجی روایات ملی فارسی که روی این نظر بدست شاعر بطور قطع بمرحله کمال نرسیده است ، بشمار میرود : البته اینجا در بعضی موارد همان عوامی که در تکامل تدریجی حماسه مؤثر بوده اند ، تأثیر داشته اند . اما همانطوریکه گفتیم در بعضی موارد بسیار نادر چنین بوده است و گذشته از این ما حق داریم جخواهیم کرد تألیف ادبی شخصی مانند فردوسی بدون تغیر شکل در تصرف ما باشد . کاری باین مطلب نداریم که آیا ممکن است که ما باین مقصود خود نایبل بشویم یا خیر . در هر حال یک انتخاب دقیق از میان نسخه ها و تحقیق حتی الامکان دقیق تر در منظومه امکان پذیر خواهد کرد که ما بیش از مهل عوقبت حاصل کنیم ، در عین حال تصدیق میکنیم که حسن انتخاب کتابت های مختلف مهل من ایش از پیش و ادار

Aristarch · Zenodot · Aristophanes^۱

² بطوریکه آقای مینوی اظهار میکند ، این حدس نولد که کاملاً صحیح و ناشی از هوش سرشار و اخلاصات زیاد است .

به سایش اوکرده است. حجم بزرگ منظومه که از طرفی انتقاد آنرا مشکل مینماید، از طرفی دیگر بما فرصت میدهد که با خصائص شاعر با وجود این همه تغییر شکل‌ها بیشتر آشنا بشویم، برای اینکه این تعریف‌ها روی اصول معینی نبوده و در تمام کتاب نیز شایع نیست.

بالاخر مدر آخرين مرحله دلداری ما ينست كه متن شاهنامه خيلي بدتر از متن هم نیست، متنها با اين فرق که منظومه هم بعثت داشمندان اسکنديه يك شکل منصوص پنهود گرفته است که بوسيله نسخه‌های موجود بصورتى نسبة نظير صورت اول میتوان درآورد. اگر چندین نسخه از منظومه هم بر از فرن ششم ق.م. درست داشتیم، میتوانستیم به بینیم که در نقل و روایت نسخه‌های هم نیز مانند شاهنامه اختلاف و تباين موجود است.^۱

۶۱۸. قسمت عمده نسخه‌های ما گذشته از اینکه بسیار قشنگ نوشته شده دارای نقاشی‌های هم هست که از لحاظ تاریخ صنعت‌بطور یقین اهمیت بسیار دارد. نقاشی‌های بسیار متعدد و دقیق نسخه استرسبورگ ما که بعضی از آنها روی يك ورقه بزرگ کشیده شده و همین اوآخر در اوائل قرن پیش در هند تبیه شده است، درمن که در این فن تخصصی ندارم چنین تأثیر می‌بخشد که بطور غیر مستقیم مربوط به نقشه‌های زمان ساسایان هستند^۲ اسلوب آنها چندان تفاوت اساسی با چند نقشه‌کم نسخه لیدن که بعضی از آنها کمی در اثر پاک شدن، ضایع گردیده است و یا با نقشه‌های نسخه قدیمی (دوم) استرسبورگ ندارد.

۶۲۰: هنوز هم در مشرق شاهنامه یا بعضی قسمتهاي شاهنامه زیاد خوانده میشود^۳ خلاصه‌های مختلفی از آن بنظم و کاهی نیز بنظم و نشر نیز ترتیب داده‌اند. گذشته از

۱- يك نمونه کوچکی از آن، قطعات اهلیاد روی «هاپیروس» است که تازه پیدا شده است. ها وجود این باید در نظر داشت که در متن هم نسباً خیلی بیشتر از نسخه‌های شاهنامه لذات مشکل دیده میشود و متن هم رتا این حد بدلخواه تغییر نکرده است.

۲- البته از بعضی خطاهای جزئی، مثلاً اینکه کشی هایی که با آنها رسم از دریا میگذرد، دارای برق دولت انگلیس هستند، باید صرف نظر گردد.

۳- با وجود آنچه ماسکان اغلیار کرده و درس ۱۲۸ ذیل ۱ نقل شده است.

این تمام یا قسمی از آن بصری، ترکی و بیزان اردو و غیره ترجمه شده است. من با آسانی میتوانم از فهرست نسخه های خطی و مایر کتب مراجعه فهرست اینگونه کتابها را استخراج کرده، ذکر کنم. اما من تمیدانم چه فایده ای دارد کتابهای را اسم برم که من خود ندیده و فقط بعضی از آنها قابل هستند. افلا از لحاظ اهمیت مقام خود شاهنامه - تحقیق و مطالعه شوند. شاید خلاصه ترجمه شر عربی که بندهاری اصفهانی میان سالهای ۱۵۲۳-۱۲۱۸ (۶۲۳-۲۷) تدوین کرده است، دارای اهمیت باشد^۱ زیرا که این ترجمه در نقل متن شاهنامه تا حدی قدیمی تر از قدیمترین نسخه معروف کتاب شاهنامه فارسی است.

۸۳۶. بدینختانه چنین بنظر میرسد که در مشرق هرگز تفسیری پژوهش شاهنامه نوشته شده است. البته حجم بزرگ شاهنامه مردم را از این اقدام بازمیداشته است. شاید بنظر آنها تمام منظومه بیش از حدی که در واقع بوده است «قرب بفهم» بنظر آمده است، اما از طرفی فرهنگ نویسان از همان زمانهای قدیم شروع کرده‌اند که اصطلاحات مشکل شاهنامه را توضیح بدهند و بسیاری از کلماتی که در این ضمن از نسخه‌های ما محو شده است، آنها نگاهداشته‌اند. یک فرهنگ منصوص شاهنامه که البته از دیوان شاعران دیگر نیز استفاده کرده است، کتاب لفت شاهنامه عبدالقادر بغدادی است که من تا بحال چندین مرتبه با آن اشاره کرده‌ام و در قرن ۱۷ بیزان ترکی نوشته شده و سالماً آنرا منتشر کرده است (پرسپورک ۱۸۹۵). باید تصدیق کرد که این فرهنگ شامل تمام لغات نبوده، گاهی هم - همانطوری که حس فده می‌شود - لغات را صحیح معنا نکرده، معیناً مؤلف آنرا باید سپاسگزار بود.

۸۴۶. از دانشمندان اروپائی اول از همه و جونس^۱ متوجه شاهنامه شد.

۱- رجوع شود به Slanes Catalog der pariser arab Hdschr , S , 341 و نیز به Ahlwardts Catalog der Berliner , arab , Hdschr. nr ' 8440 Recueil de textes relatifs a' Houtsma در دیباچه قسمت دوم کتاب موسوم به ' l' histoire des Seldjoukides XXXVII f (Anm)

اگر پیشرفت انگلیسها در هندوستان و خدمات آنها بعالی علم نبود، ما امروز هم از شاهنامه خبری نداشتم.

اولین چاپهای آن در هندوستان منتشر شدند. لومسدن، که بطور یقین در عصر خود بکی از بهترین اروپائیانی بود که فارسی را میدانست، در اوائل قرن ییش شروع با تشارار تمام منظومه کرد؛ اما فقط قسمت اول آن منتشر گردید.^۱ همین قسمت شامل یک مقدمه انگلیسی و یک ضمیمه فارسی است. خوب شیختر از این تور فر ماکان^۲ است که از قسمتی از نوشته‌های لومسدن استفاده کرده و از اسلوبی که او در قسمت چاپ شده خود پیش گرفته بود، بالتبه کاملاً پیروی کرده است.^۳ شاهنامه او شامل داستانهای حماسی که از روی شاهنامه تقلید شده بودند، بوده و بعلاوه یک مقدمه فارسی با دیباچه با یسنفری و یک مقدمه انگلیسی و بالاخره فهرستی از لغات مشکل شاهنامه ضمیمه آن گردیده است.

سپس در مشرق هم مکرر شاهنامه تجدید طبع شده است و بطور یکه من از آنها اطلاع دارم، متن همه آنها نظریه متن ماکان است، ولی نمیتوان همه آنها را کاملاً مطابق چاپ ماکان دانست من در آن ایام نسخه قدیمی بمبئی و نسخه چاپ طهران^۴ را دیگم. در سال ۱۹۱۴ در بمبئی چاپ آموزنده شیر مرد با قطع بزرگ، ترئینات زیما و لیزبانه‌هایی در متن کتاب (غیرولگی) بوسیله فوتوزینکو دیپارتمنت منتشر گردیده. در نظر اول هنگام مقایسه بعضی قسمتهای آن بایکدیگر کمان کردم که فقط ماکان تجدید طبع شده است، اما پس از مطالعه دقیق تر فصل‌های مختلف متوجه اختلافات کوچکی شدم

The Shahnamè . , In eight volumes. - ۱

قطع کوچک ۱۸۱۱ Vol. ۱ Calcutta

۲ - ۴ - ۱ . . . Vol. . . The Shah nameh

Calcutta ۱۸۲۴ , In Octav

۵ - رجوع شود به کاتالک نسخه‌های فارسی برلن تألیف Pertsch ص ۷۲۱. چاپ طهران تا این اندازه از ماکان که نمونه آن بوده است تقلید کرده که حق در یک پاییخت شده! بیت‌هایی که در ملح عمر گفته شده (و بطور یکه در ۳۹۸ اشاره شد. تازه جملی هم هستند) نیز طبع کرده است این عمل مثل این میماند که کتابی در سال ۱۸۷۰ در رم بچاپ رسیده باشد و یک فصل مهم آن حاوی اعتراف به لوتر باشد

ولو آنکه چندان مهم نیستند. در بعضی جاها این چاپ یک بیت اضافه دارد. بیت‌های بدل چاپ سنگی طهران که فولرس گاه بگاه با آن اشاره کرده است، اغلب در این چاپ تکرار شده است. من اکنون نمیتوانم تمام این چاپهای مشرق زمین را با چاپ ماکان مقابله کنم و رابطه آنها را با این چاپ که سرمشق آنها بوده است، معین نمایم. از میث‌چنین مقابله‌ای نمیتوان بهبود جوچه تبعیدهای که از لحاظ علمی قابل استفاده باشد، گرفت در مقدمه چاپ جدید از نسخه‌های بسیاری که از آن استفاده شده است، سخن‌رفره است، اما این استفاده کامل نبوده است و هیچ حای تأسف نیست، برای آنکه برای نشر دهنده‌گان ایرانی و همکاران آنها یا شاعرانه اتفاقاً امکان پذیر نبوده است مهدنا مخادر جی که بطور قطع برای این چاپ صرف شد و مساحتی فوق العاده ای از مکان پذیر نبوده است.

ژول مهل برای چاپ شاهنامه از نسخه‌های متعددی استفاده کرده است.^۱

بطوریکه اشاره شد، مهل در تشخیص بیت‌های جعلی خیلی دقت بخرج داده است. متن او بطور کلی بر متن ماکان رجحان دارد. مخصوصاً از حمات او از این جهت بیشتر قابل تقدیر است که اور لفت‌شناختی شخص فوق العاده‌ای نداشته و از لحاظ رعایت نکات زبانی و وزن شعری خطاهایی از او سرزده است. در مقابل متن فارسی ترجمة فرامه را گذاشته است. دیباچه‌های مهل، مخصوصاً دیباچه‌ای که بر جلد اول نگاشته شده، جالب نظر است.

بدبختانه این کتاب با قطع بزرگ و آرایش‌های بسیار آن بقدری گران نمایش داده و از حیث حجم و وزن مخصوصاً برای آنها یکه نزدیک بین هستند، بقدری استفاده از آن مشکل است که منظوری که مهل از انتشار این کتاب داشته – یعنی رواج آن در اروپا – برآورده نشده است از این جهت می‌باشد شکر گزار فولرس شد که اقدام کرد ماینکه شاهنامه را با چاپ قبل استفاده‌ای منتشر سازد. طریقه فولرس در چاپ این کتاب این بوده که چاپ ماکان را با چاپ مهل مقابله کرده، تمام نسخه بدل‌هارا ذکر نماید. و با آنکه اساس چاپ او همان نسخه مهل بوده است^۲ باز هر جا که لازم شده آنرا مطابق نسخه ماکان اصلاح کرده و در فضای‌های خود مخصوصاً تا آنجاییکه روککرت بر آن جواشی

1 - 78 - 1838 Le livre des rois ... Vol. 1-7 - Paris
جلد آخر آن بچاپ رسیده بود مهل وقتی مرد که نست مدد Barbier de Meynard طبع آنرا به اسام رساند.

تو شته است، تا حدی موفق هم شده است. فقط بدینجاست که با وجود داشتن فکر باز، کاهی میخواهد فرضیات خود را اظهار کند. پس از مرگ او لاندوئر^۱ چاپ آنرا ادامه داده است.^۲ بدینجای ادامه آن چندی بعد معوق شد. امید است که باز بجزیان یافتد.

من لازم نمیدانم که صورتی از کتاب هائیکه در آن فصل های عمدی و با قسمتی های کوچکی از شاهنامه چاپ شده است از زمان و جونس پی بعد بشمارم.

۶۵۶ از ترجمه^۳ که از شاهنامه بزبان های اروپائی شده است، من فقط مهمترین آنها را اسم میرم فهرست کاملی از تمام کتاب های مربوط به شاهنامه (متن ها و ترجمه ها) در چاپ مهل و یا بقلم باریه دومنارد^۴ (در جلد هفتم شاهنامه چاپ مهل) تازمان خود آنها در مقدمة هر یک از جلد ها ترتیب داده است.

جی اتکینسن^۵ یک ترجمة انگلیسی حادثه حماسی رستم و سه را منتشر کرد^۶ بعدعا پس از بازدید و اصلاح همان را ضمیمه کتاب بزرگتر خود نمود. ترجمة او نسبه آزاد و بنظم قافیه داریست که هر سطر آن دارای پنج جفت هجای متلوباً پنهان و کوتاه میباشد و تا حدی که من میتوانم قضاوت کنم سلیس است. سپس تمام شاهنامه را تا آخر داستان اسکندر بصورت بسیار خلاصه ای بطوریکه فرم عده آن به نثر و قسمتی نیز بنظم است، ترجمه کرده است^۷ در واقع بطوریکه اطهار میشود این صورت از شاهنامه ترجمة شاهنامه ایست که در سال ۱۶۵۲ توکل بک^۸

Firdusii liber regum . . . Tom 1 - 3 - 1
Lugduni Batavorum 1877 - 1884. In Octav.
از جلد چهارم چند صفحه چاپ شده است و من در اثر لطف Landauer توانستم از آن استفاده کنم.

۲ - در میان حال با متن فارسی کلکته ۱۸۱۴ من این چاپ را ندیده ام.
The Shah Nameh . . . Translated and abridged. London 1832 - ۹
Rieu's Catalog . 540 ; Pertsch, Berliner pers. Handschriften - ۱۰
اما خود اتکینسن اینظر نمیگوید.

صورت اختصار در آورده و در همیزگ زمین بسیار مرغوب است . چنانکه اشاره شد ، مهل یک ترجمه کاملی به تشرفاتیه ضمیمه چاپ خود کرده است . یک اقدام مفیدی که بعدها زن بیوہ او کرد، این بودکه این ترجمه را با مقدمه های آن بقطع مناسبی مجدداً منتشر کرد^۱ . این ترجمه وسیله بسیار مفیدی برای فهم کتاب است . ولی البته گاهی در جزئیات این منظور کاملاً برآورده نمیشود ، برای آنکه مهل توانسته است ، بدون توجه بکلمات و اصطلاحات مشکل ، ترجمه را ادامه دهد . اما اعتراف میکنم که من هنگامیکه شاهنامه را در سال ۱۹۱۹ از نو خواندم ، بیش از پیش ستایش و احترام ترجمه اورا برخود لازم داشته و آنرا کمک بسیار مفیدی یافتیم .

تنها توجه کامل بزبان اروپائی بنظم ترجمه ایتالیائی پیتزی^۲ است که مراجع شاهنامه کتب و مقالات ذیگری نیز از خود منتشر کرده^۳ و قبل از آن پیز ترجمه بعضی از فصل های شاهنامه را انتشار داده است ، پیتزی متن چاپ ماکان را نقل کرده است . او نظم بی قافية با پنج جفت هجای علاوه یک هجای خفیف در آخر بکار برده ، املاطور معمول بیش از یک سطر برای ترجمه یک مفرع بکار رفته و اغلب کلمات آخینز بیت فارسی در وسط بیت ایتالیائی واقع شده اند . راجع بقدر و قیمت این سبک و مقام شاعرانه این ترجمه من جرأت نمیکنم قضاوت کنم .

یک صورت جامعی از مندرجات شاهنامه تامرک رستم رای ، گورس^۴ صورت افساده های مربوط بیکدیگر بزبان آلمانی به نشر نقل کرده است . این کتاب یکی از آثار اصیل دوره رمانتیک بشمار میرود .

Le livre des rois . . . Vol , 1 - 7 Paris 1877 - 78 klein Octav . - ۱

Firdusi Il Libro dei Rei Vol , 1 - 8 Torino 1886 - 88 - ۲ .

L'Epopea persiana , Firenze 1888 - ۳ .

و چند مقاله Giornale della Soc . as . Ital . در تمام این مقالات نسبت بی اهمیت است .

Das Heldenbuch von Iran aus dem Shah - Nameh . Bd 1 . 2 . - ۴

Berlin 1820 .

J. Pizzi 1

Görres 2

اصطلاحات منتخب و کهنه متعلق بقرون وسطی که او در ترجمه خود بدار برده، در ما تأثیر مطبوعی نمیکند، اما خدھتی که او انجام داده اینستکه در آلمان توجه عموم را بسوی این کتاب بزرگ جلب کرده و اطلاعات چندی راجع با آن انتشار داده است.

تمام کوششهايی که قبلا برای نقل بعضی از قسمتهای فردوسی به بیت‌های آلمانی شده است، میباشد در مقابل زحمات و اقدامات شاک^۱ از درجه اعتبار بیفت. این هر داشتمند و صاحب احساسات لطیف برای ترجمه عده زیادی از ماجراهای شاهنامه مانند آنکینسن در ترجمه رستم و سهراب به انگلیسی بیت‌های قافیه دار با هجاهای متناظر با کوئنه و بلند بکار برده است. این بیت‌ها بسیار سلیمانی هستند. فقط بعیده من ترجمه شاک نیز با ترجمه روکردن که کمی خشن تر ولی بدرجات محظک‌تر و لطیفتر است، قابل مقایسه نیست. اساساً روکردن یکی از استادان بزرگ^۲ و کمیاب فن ترجمه در زبان آلمانی بشمار رفته، گذشته از آن در آهنگ و وزن شاعران ایرانی توجه فوق العاده عمیقی نموده، خود او نیز در زبان فارسی لغت شناس دقیقی بوده است. این استاد بزرگ سخن نیز میباشد بسیاری اعتراف کند که نقل بحر اصلی شعری شاهنامه بزبان آلمانی غیر ممکن است^۳ «رستم و سهراب»، او^۴ همان داستان رستم و سهراب شاهنامه است، منتها بسیار مفصل توکارش یافته، گاهی نیز تغییراتی در اصل داده شده است. وزنی که او در اشعار خود اختیار کرده بحریست که در فرانسه قدیم برای نظم داستانهای اسکندر بزرگ بکار رفته، یعنی هرسطری دارای دوازده هجاست با شرائط خاصی. هر دو سطرو گاهی هر سه سطر یک قافیه ختم میشوند. رویه مرفته این سبک کمی یکنواخت بنظر

Das Heldenbuch von Iran, metrisch übersetzt. Berlin 1851 - ۱

Epische Dichtungen, aus den Persischen; eb. 1853

هر دو کتاب در یک جلد جمع و مفصل ترجمه در سال ۱۸۶۵ با عنوان *Heldensagen von Firdusi* منتشر شدند.

۲- ارسی روکردن و پلاتن دو شاعر آلمان در نقل بحر متقارب فارسی بالمانی نتیجه مطبوعی حاصل نگردید.

۳- ابتدا در سال ۱۸۳۸ در جلد آخر شاهنامه ۱۲ جلدی در فرانکفورت در ۱۸۶۹

می‌آید. روکردن برای ترجمه‌های دیگر خود وزن اشعار شاهنامه را کم‌دارای چهار رکن است و هر رکنی مرکب از پنج هجای خفیف و دو هجای نقیل است بکار ہرده، منتها گاهی بجای ۱۱ هجا نا ۸ هجا هم استعمال کرده است. هر دو سطر با هم قافیه بسته شده و مطابق با یک بیت فارسی می‌شود. در عالم خیال وزن یکنواخت اصلی را در بیت‌های «بند تسبیلی» نقل کردن غیر عملی بنظر میرسد. با وجود این روکردن موفق شده است که نتایج فوق العاده زیبائی بگیرد. نکته مهم اینستکه قافیه‌ها مانند خود شاهنامه همیشه با هجای‌های نقیل ختم می‌شود، مگر با استثنای‌های چندی؛ روکردن توانسته است در بیت‌های خود که رویه مرفته کمی کسوتا هتر از بیت‌های فردوسی هستند، بدون نکلف تمام مندرجات شاهنامه را نقل کند، از همین مطلب میزان استادی روکردن معلوم می‌شود. اگر فقط از لحاظ زبان‌شناسی هم به ترجمه او بسکریم از هر حیث قابل ستایش است.

اینکه روکردن بنا بر سبک انتقادی خود بسیاری از مطالب را حذف می‌کند^۱، نقی بر ترجمه او نمی‌توان وارد آورد. در عین حال باید تصدیق کرد که همان جلد اول ترجمه اومحتاج بیک باز دید ثانوی بوده و گاهی هم بعضی مواردی که عاری از لطف است در آن دیده می‌شود. این مطلب بیشتر در جلد دوم و سوم که گاهی دو یا سه ترجمه از یک فصل هستند، صدق می‌کند و بطور یقین لیز خود روکردن آثار اقبل از انتشار تغییرات گوناگونی میداده است. در هر حال کمال خوبی‌بخشی است که ما از تمام این ترجمه‌ها هر چه بتوان بدست آورد، تحصیل کنیم^۲

۸۶۶. در تعقیب شاهنامه بیک سلسله حماسه‌های فارسی تدوین می‌گردد.

۱- رجوع شود به ۵۶۸

Firdosi's Königsbuch . . . übersetzt von Friedrich Rückert. Aus - ۲ dem Nachlass hg. von E. A. Bayer. Sage I - X III Berlin 1890
Sage XV - XIX eb. 1894, Sage XX - XXVI eb. 1895

در این جلد سوم ابتدای ترجمه‌ای از فصل «رسنم و سهراب» را به بیت‌های نیلوانگن) می‌بینیم. روکردن این امتحان و تجربه جدید را پیش‌بینی ادامه نداد. خود او تصدیق می‌گردد که برای منظور اوسطرهای کوتاه که متنابه با قافیه‌دار باشند، مناسب تر هستند. تمام اینها مال دوره گذشته پیلوانیست. بدینخانه ترجمه داستان XV (رسنم و سهراب) دیگر پیدا نشد.

هنرهاي چندتن از پهلوانان شاهنامه و يا شجاعت هاي اشخاصی که با اين پهلوانان
 فسیت خویشاوندی داشته‌اند، مدح کرده می‌شود، مخصوصاً یلان خانواده سیستان
 مانند گرشاپ^۱، سام و چند تن از بازماندگان رستم پهلوانان این حماسه می‌باشند.
 عموماً معتقد هستند که در این منظومه‌ها روایات حماسی ملی‌تری برای ما حفظ شده
 است. شاید این عقیده من‌گستاخ بنظر آید، معهذا مطابق منتخباتی که من تا به حال
 از این حماسه‌ها دیده‌ام و بنابر آنچه مهل و دیگران بطور کلی از مندرجات آن نقل
 کرده‌اند، من صریحاً عقاید عموم را تکذیب کرده و بگمان من افسانه‌هایی که در این
 منظومه‌ها حکایت شده، افسانه‌هاییست که مؤلفین آنها بدلخواه خود جعل کرده‌اند
 و من با وجود اینکه میدانم که مهل خود نسخه‌های اصلی قسمت عمده این ادبیات را
 خوانده و از بعضی لحاظ بیش از دیگران صلاحیت قضاوت دارد و با وجود اینکه
 مؤلفین گاهی صریعاً اظهار می‌کنند که مطالب آنها نقل قول و یا نقل روایات کتبی
 دیگران است، باز پایدار بعقیده خود هستم، از جمله دلائلی که من ابر این مخالفت
 و ادار می‌کند. آنست که از يك اسم منفرد گذشته از تمام مطالب دیگری که در این
 حماسه‌ها نقل شده در سایر کتاب‌های فارسی و عربی که بطور یقین اصیل هستند،
 بهیچوجه ذکری نرفته است، درست بعکس آنچه در باره فردوسی و دقیقی
 میتوان گفت و دیگر آنکه بعضی از مطالب آنها مستقیماً از شاهنامه تقلید شده و
 قسمتی دیگر بکلی وهمی و خیالی است. همانطوری که در شاهنامه رستم با سهراب
 می‌جنگد، در بزوغ‌نامه هم مؤلف رستم را با بزرگی پسر سهراب بجهنم می‌اندازد، جزئیات
 آن نیز اغلب با شاهنامه مطابقت مینماید، اما خارج از این منظومه که از حيث حجم
 از شاهنامه فردوسی نیز بزرگتر است، از برق در هیچ مورد دیگر اسمی برده نشده.
 شیکل بطور قانع کننده‌ای پس از تحقیق دقیق نیز اظهار می‌کند^۲ که سامنامه که

۱- راجع به شکل این اسم رجوع شود به ۱۰۸

۲- مندرجات جاماسب نامه بزبان ترکی بسیار ابدلهانه و بیهوده است. رجوع شود به

مهل هم آنرا نقل روایتی از دوره ساسانیان می‌پنداشته است، بهیچوجه یک داستان ملی بوده و بکلی عاری از یک ذمینه اساطیری می‌باشد. بنابراین ذکر اسناد و مأخذ که درمورد فردوسی کاملاً مبنی بر حقیقت بود، درمورد این مقلدین بکلی خیالی می‌باشد.

بنابرآنجه من اطلاع دارم از این ادبیات فقط چند قطعه که حجم آنها نسبت زیاد است تابحال بچاپ رسیده است:

۱- چند فصل از گرشاسب نامه را ماکان از روی دو سخنه خطی در ضمیمه شاهنامه ص ۲۰۹۹ تا ص ۲۱۲۹ نقل کرده است. تقلید در همه جا کاملاً آشکار است. این منظومه نمیتواند ارزش چندان زیادی داشته باشد. گرشاسب نامه در سالهای ۴۵۸۴ تا ۱۰۶۴ (۱۰۶۶ تا ۱۰۶۳ م) تصنیف شده است.^۱

۲- یک قسمت عمده از برزو نامه را ماکان از روی پنج سخنه خطی در همان ضمیمه شاهنامه از ص ۲۱۶۰ تا ۲۲۹۶ نقل کرده است، البته این یک قسمت بسیار کوچکی از تمام منظومه که شامل ۶۸ هزار بیت است، می‌باشد.^۲ یک فصل کوچکتر آنرا قبل اکوز گاردتن در جلد پنجم «دفینه‌های مشرق زمینی»^۱ منتشر کرده بود و پس از او فولرس در «منتخبات شاهنامه»^۲ ص ۸۷ و بعد نقل کرده است. این قسمت با بیت‌های آخری برزو نامه ماکان شروع می‌شود، از این نکته می‌توان فهمید که سواد برداران این منظومه با متن آن کاملاً بدلخواه و همانطور یکه با متن شاهنامه رفتار کردند، عمل نموده‌اند.^۳ مؤلف فقط بر حسب ظاهر خوب از فردوسی تقلید کرده است. داستان بسیار سلیس حکایت شده.

۱- مهل در کتاب سابق الذکر ص ۶۳، ۴۵۴، ۱ Ethé's Oxford Catal

۲- مهل ص ۷۸

۳- از این قرار قسمت حدۀ کلمات هریبی در تمام قطعه اصلی نیست، برای آنکه در چاپ ماکان برزو نامه برخلاف گرشاسب نامه، چندان زیادتر از کتاب سرمشق آن کلمات هریبی ندارد.

بروزنامه بالدازه شاهنامه دارای تفکرات عمومی نیست. زبان آن رویه مرغنه ساده‌تر است. با وجود اینکه بعضی بیت‌ها خوب ساخته شده، باز تمام منظومه خیلی هانده است تا بمقام شاهنامه که سرمشق آن است برسد. بالاخره اجتماع ماجراهای بی‌درپی که رویه مرغنه کمتر متنوع هستند، در همین فصلی که من خوانده‌ام آدم را تقریباً خسته و کیسل می‌کنند - از آنجاکه وجود شهر نامه که در زمان مسعود دوم غزلوی تألیف شده مستلزم فرض تقدم برزونامه برآورده است - برای آنکه شهریار پهلوان آن پسر پرزو است - ^۱، ممکن است قبول کرد که این منظومه تقریباً در اواسط قرن یازدهم تألیف شده باشد.

۳- چند لمحه از سامنامه را که وجه مشترک آن با این حماسه‌ها فقط اسم آن است، شپیکل در همان مقاله‌ای که قبل از آن اشاره شد ^۲ نقل کرده است. نظر باشکه من از این ادبیات چیز دیگری نخوانده‌ام، بهمین مختصر کفایت کرده، خواننده را متوجه فهرست جامعی که مهل در کتاب سابق الذکر خود ص ۴۲ آورده است، مینمایم. فقط متذکر می‌شوم که قسمت عده‌ای این منظومه‌ها ظاهرآ می‌بایستی از همان آثار قرن یازدهم باشد، ولو آنکه ما آن‌هارا بهیچوجه حماسه‌های ملی پسنداریم، معهذا دلیل بسیار قاطعی هستند بر تأثیر عظیمی که يك حماسه ملی بزرگ در روح ایرانیان تولید کرده است.

۶۷. « ملحقات شاهنامه از روی روایات » که شپیکل در قسمت دوم کتاب خود موسوم به « مقدمه بر روایات مکتوب پارسیان » در ص ۳۱۷ تا ص ۳۴۸ ضبط کرده است، بکلی با این حماسه‌های مسلمانی متفاوت است. آنها نیز از حيث شکل و زبان شبیه بشاهنامه فردوسی بوده، گاهی از مندرجات آن نیز اقتباس کرده، کاملاً جنبه مذهبی زرتشتی داشته و در قسمت عده‌های چنانکه بنظر میرسد، روایات نشی هستند که بنظم آورده شده‌اند. آنها مخصوصاً مطالبی را نقل می‌کنند که، فردوسی شاید هم

(۱) رجوع شود به : Ricu's Catalog ۱ ، ۵۴۲ f

سابقین براو از لحاظ اینکه فقط جنبه مذهبی داشته‌اند و یا از لحاظ بی مزگی و یا از هر درجهٔ مزبور نمیتوانسته‌اند بلکه بیرون؛ زبان این روایات دارای بسی کلمات پهلوی واوستائی است، ولی اغلب غلط استعمال شده‌است. بیت‌سازی و قافیه‌بندی آن بیز عاری از خطاهای فاحش نیست، از زمان شاعرانه آنها بسیار کم است. تمام اینها از آثار بسی از متأخرین پارسیان هندی است.

۲۶ کیمکه بخواهد تأثیر فردوسی را در ادبیات فارسی یا ادبیات وابسته‌آن مجسم نماید، میبایستی تمام آثار شاعرانه و یک قسمت از آثار تاریخی ایرانیان، ترکان وغیره را مطالعه نماید. زیرا که امروزهم ممکن است یک شاهنامه درباری بخواهد در مدح یکنفر امیر (شاید هم بکلی بی‌قدر) یک شاهنامه بسازد که در صورت ظاهر اندکی شبیه بشاهنامه فردوسی و از لحاظ محتویات بسیار پست‌تر از آن باشد، درست مثل مقام حماسه کوینتوس سعیر نائوس^۱ در قبال ایلیاد هم.

پایان

توضیح

اینکه نولد که در ص ۱۶۱ در باره گرشاسب نامه نوشته است در سالهای ۴۵۸ تا ۴۵۸ سروده شده مؤلف خود در ص ۴۷۶ چاپ طهران تصریح میکند که در ۴۵۸ پیاپان رسانده است :

ذ هجرت برو بر سپهری که کشت
شده چار صد سال و پنجاه و هشت
ازین هشتوی نخست منتخباتی هر حوم رضاقلی خانهدایت در صحابه ۱۳۹-۱۱۰
مجلد اول مجمع الفصحا جا داده و همان منتخبات بنام «کتاب گرشاسب نامه» در مجلدی
جداگاهه در بیانی بسال ۱۳۰۷ قمری چاپ شده است و پس خاورشناس معروف فرانسوی
کلمان اواد در ۱۹۲۶ میلادی بطبع کتاب از روی نسخهای معتبر که در اروپا هست
آغاز کرد و ۲۵۴۳ بیت آغاز کتاب را بعنوان :

Le Livre de Gerchâsp. Poème Persan d' Asadî Junior de Toûs, Publié
et traduit Par Clément Huart, Tome Premier Paris 1926

چاپ کرده است و سرانجام متن کامل آن بااهتمام آقای حبیب یغمایی در ۱۳۱۷
در طهران چاپ شده . اما اینکه نولد که گوید : «این منظومه نمیتواند ارزش چندان
زیادی داشته باشد» درست نیست و در تزد اهل فن مسلم است که پس از شاهنامه فردوسی
بهترین و فصیح‌ترین و پرمغز‌ترین حماسه ایرانیست .

در باره سامننامه هم که نولد که در صحیفه ۱۶۲ ذکری کرده باید متوجه بود که
این منظومه را بخواجوی کرمانی شاعر معروف قرن هشتم نسبت داده اند و درین
التساب تردید است و این منظومه هم در دوم مجلد در ۱۳۱۹ در بیانی چاپ شده است .



مرکز نظریه‌پردازی شهرها

تهران - خیابان شاهرضا رو بروی دانشگاه
تلفن ۰۲۱۶۴۲۵

شماره ثبت کتابخانه ملی ۸۵۶ مورخ ۲۱/۳/۲۵۳۷
۳۰۰ دیال